مقایسه عروض فارسی و آذربایجانی

صمد رحمانی خیاوی

افسوس که یاریم گئجه گلدی گئجه گئتدی
هیچ بیلمدیم عمریم نئجه گلدی نئجه گئتدی

مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن

ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت





مقایسهٔ عروض فارسی و آذربایجانی

تألیف:

صمد رحمانی خیاوی

۱۳۷۹

رحمانی خیاوی، صمد، ۱۳۳٤ -
مقایسه عروض فارسی و آذربایجانی/ تالیف صمد رحمانی خیاوی.— تبریز : شایسته. ۱۳۷۹.
ت، ۱۶۱ ص.: جدول.
ISBN 964-7266-04-9: ریال ۸۰۰۰
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
فارسی - ترکی.
کتابنامه : ص. ۱۵۸ - ۱۶۱؛ همچنین بهصورت زیرنویس.
۱.عروض فارسی -- مطالعات تطبیقی. ۲.عروض -- ترکی آذربایجانی -- مطالعات تطبیقی. الف.عنوان.

PIR۳۵۵۹/ ۷م۳ر ۸فا۰/٤۱

کتابخانه‌ملی‌ایران ۷۹-۲۱۵۶۸م
محل نگهداری:

انتشارات شایسته

تبریز: اول شریعتی جنوبی، تلفن ۵۵۵۲۴۵۸

نام کتاب: مقایسهٔ عروض فارسی و آذربایجانی
نویسنده: صمد رحمانی خیاوی
ناشر: انتشارات شایسته
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول ۱۳۷۹
تعداد صفحه: ۱۶۸
قطع: وزیری
قیمت: ۸۰۰۰ ریال
شابک: ۹ـ۰۴ـ۷۲۶۶ـ۹۶۴

تشکر و قدردانی

در آماده شدن این کتاب عواملی چند دست داشتند. در دوره‌ی معلمی در پارس‌آباد مغان با کتاب بسیار پرارزش پرفسور اکرم جعفر عروض شناس شهیر آذربایجان با عنوان "عروضون نظری اساسلاری و آذربایجان عروضی" آشنا شدم. سپس جزوه‌ای با تلفیق عروض آذربایجانی و عروض فارسی تدوین کردم که آقایان داود اصغری و ناصر عباس‌زاده، دانش‌آموزان فرهنگ و ادب آن زمان و دبیران خوب امروز در تهیه و تنظیم و پاکنویس آن زحمات بی‌شائبه‌ای پذیرا شدند. چند سال بعد آقای فیروز قاضی‌زاده دوست گرانقدرم به همت خودشان خلاصه‌ای از این کتاب را به چاپ رساندند. این اواخر در محضر دوستان دانشمندم آقایان دکتر حسین قاسم‌پور، حاج محمد علی سلیمانی، ابوالفضل علی محمدی و علی نایب‌زاده بودم که به تشویق این عزیزان اقدام به چاپ این کتاب نمودم.

دوست فاضل جناب آقای علی محمدی در آماده شدن این اثر برای چاپ، بزرگواری فرمودند و مرا تا مرحله سپردن اثر برای چاپ راهنمایی‌های مفیدی کردند و اگر بگویم چنانکه لطف ایشان نبود این کتاب حاضر نمی‌شد اغراق نکرده‌ام. همسرم پا به پای من در ویراستاری اثر پیش‌آمد. از همه عزیزان قدردانی می‌کنم.

□ فهرست مطالب

عنوان .... صفحه

عنوان .... صفحه

عنوان .... صفحه

چکیده

در فصل اوّل این کتاب از شعر سخن به میان آمده است افلاطون از قول سقراط مایه و محرک شاعری را الهام می‌شمارد. حکمای اسلامی از جمله خواجه‌نصیر صفت مخیّل بودن را مقدّم بر سایر صفات شعری دانسته‌اند. وزن در شعر جزو صفات ذاتی شمرده شده است. در نظر ارسطو شعر از وزن جدانیست. در بحث از اجزاء وزن از واحد زمانی، هجا و انواع آن به سخن آمده و انواع هجا به کوتاه و بلند و کشیده تقسیم شده است.

وقتی از انواع وزن، سخن به میان می‌آید ملاحظه می‌شود که در زبان فارسی وزن هجایی چندان کاربردی نداشته است مگر استثناهای بسیار شاذّ و نادر. امّا در زبان آذربایجانی وزن هجایی پا به پای وزن عروضی به کار رفته و در مقاطعی از روزگار کاربرد وزن هجایی بیشتر از وزن عروضی بوده است.

در بحث از عروض قبل از هر چیز نام بزرگ امام خلیل‌ابن‌احمد بنیان‌گذار علم عروض چون ستارهٔ تابان می‌درخشد. راجع به وجه تسمیه عروض اقوال متفاوتی آمده است و در این کتاب به آنها اشاره شده است.

منشأ عروض نیز از مسائل بحث‌انگیز در علم عروض است. در تاریخ عروض می‌بینیم که نظام عروضی خلیل علیرغم مخالفتهایی که از جانب بزرگانی همچون ابوالحسن اخفش، بهرامی سرخسی و دکتر ناتل خانلری شده است به دوام و کمال خود ادامه داده است. از طرفداران مشهور خلیل بن احمد می‌توان از شمس قیس رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و استاد جلال‌الدین همایی نام برد.

در بحث از ماهیت عروض باید گفت که اوزان عروضی براساس ده افعله اصلی و افاعیل فرعی حاصله از آنها ساخته می‌شوند. افاعیل عروضی نیز به اجزای کوچکتری: سبب، وتد و فاصله تقسیم شده است. افاعیل فرعی به وسیله زحاف از افاعیل اصلی منشعب شده است، که ما توضیح سی‌وشش زحاف را آورده‌ایم.

در فصل سوم به بحور عروضی و دوایر آن پرداخته‌ایم.

تعداد بحور عروضی مستعمل نوزده بحر است که پنج بحر به عروض عربی اختصاص دارد و سه بحر آخری (قریب و جدید و مشاکل) به عروض فارسی مخصوص است و عروض آذربایجانی دارای یازده بحر است. در انتخاب اوزان بحور عروضی، کاربرد عملی آنها را در شعر ملاک قرار دادیم و در نتیجه از آوردن اوزانی که فقط در کتابهای عروضی آمده، و در شعر به کار نرفته، خودداری کردیم. در عوض ما اوزانی را از متن دیوان‌ها یافته‌ایم که در کتابهای عروضی نیامده است. در آخر از دوایر عروضی و تقسیم‌بندی آنها سخن به میان آمده است.

مقدّمه

کتابی که تقدیم می‌شود تحقیقی است که اوزان مستعمل در شعر فارسی و آذربایجانی در آن مورد بررسی قرارگرفته است. واضح است که عروض فنی از فنون ادب است که شعر را با موسیقی پیوند می‌دهد.

حاصل پیوند ظریف شعر و موسیقی را در تجربه‌های عملی می‌توان دید چنانکه عارف قزوینی از شاعران دورهٔ مشروطیّت تعدادی از اشعار خود را با وزن عروضی براساس تصانیف موسیقی نوشته است.[1]

عُزَیْرحاجی‌بگوف آهنگساز معروف آذربایجان در بحث از مناسبات بین عروض و موسیقی می‌نویسد: «غزلیّاتِ دستگاهها فقط باید با وزن عروضی سروده شود. اشعار و غزلیّاتی که با وزنِ هجایی سروده شده، در دستگاهها به کار نمی‌رود. وزن غزلیّاتی که در وزن عروضی سروده شده، برای موسیقیِ دستگاه همچون آهنگ است. خواننده‌ای که در دستگاه می‌خواند هجای کوتاه را همانطور کوتاه ادا می‌کند ولی هجاهای بلند را با آواز، به وسیله زنگوله تا اندازهٔ دلخواه خود می‌کشد. مثلاً کلمه‌ای که بر وزن فعولن است، در دستگاه، هجای اوّل آن «فَ» کشیده نمی‌شود بلکه به صورت کوتاه‌تر در هجای دوّم «عو» ادغام شده و «فعو» یکجا بر زبان می‌آید ولی هجای «عو» را هرچقدر که بخواهد می‌تواند بکشد. اگر این خواننده «فَ» را هم بکشد، چیز خنده‌آوری در موسیقی به وجود می‌آید».[2]

همچنان که نوازندگان خوبی هستند که از علم موسیقی و نتهای آن اطلاعی ندارند، شاعران خوبی هم هستند که اطلاعی از علم عروض و بحور و افاعیل آن ندارند ولی اشعار نیکو در وزن عروضی می‌سرایند یکی از شاعران فارسی زبان این حقیقت را اینگونه بیان داشته است:

من ندانم فاعلاتن فاعلات　　　شعر گویم بهتر از آب حیات(؟)

عاملی که شعر این گونه شاعران را موزون می‌سازد احساس آنهاست.

علم عروض از دیرباز مرکز توجه عالمان و دانشمندان قرار گرفته است. آثار فراوانی در عرصهٔ این علم پدیدار گشته است. متأسفانه در اغلب این آثار، عروض به صورت نظری مورد بررسی قرار گرفته است. و توجه چندانی به میدان عمل داده نشده است. قالبهایی که در کتابهای عروضی آمده، بیشتر قالبهای بالقوّه هستند تا بالفعل. حتّی با کمال تأسف باید گفت مثالهایی که اغلب این محققّان برای تعدادی قوالب عروضی آورده‌اند تکرار مثالهای پیشینیان است و گاهی از خودشان برای قالبی شعر سروده‌اند. بنابراین استخراج تعداد اوزان عروضی از کتابهای موجود، جوینده را دچار مشکل می‌سازد. در این کتاب، تمام مقوله‌های عروضی، آراء دانشمندان عروضی مورد توجه بوده است. امّا محورکار بر پایهٔ تجارب عملی یعنی اشعار سروده شدهٔ شاعران قرار دارد.

در این تحقیق به رابطهٔ بین عروض و موسیقی اشاره‌ای نشده است. زیرا این مسأله یکی از موضوعات مهم علم عروض می‌باشد و احتیاج به تحقیق جداگانه‌ای دارد.

تعداد قوالبی که با توجه به وزن اشعار شاعران، یعنی تجربهٔ عملی علم عروض در این تحقیق آمده است می‌تواند به وسیلهٔ علاقه‌مندان، به دو طریق دنبال می‌شود یا محققان از آثار گذشتگان و معاصران شواهدی می‌یابند که در اینجا ملاحظه نشده است و یا شاعران از این پس در قوالب جدیدِ بحور عروضی طبع آزمایی می‌کنند. چنان که بعضی از شاعران معاصر از قبیل سیمین بهبهانی به تجارب جدیدی دست زده‌اند.

اوزان عروضیِ اشعارِ شاعرانِ نوپرداز که در قالب نیمایی سروده شده است خارج از حوزهٔ این تحقیق بوده است، زیرا بحور عروضی به صورتی در آثار و خلاقیتهای این شاعران به کار رفته، که محتاج تحقیق جداگانه‌ای است. البته منظور ما شاعران هر دو زبان، فارسی و آذربایجانی، می‌باشد. شاعران آذربایجان در قالب نیمایی یا "سربست" اشعار فراوانی در اوزان عروضی و هجایی سروده‌اند.

شعر شاعران موج نو یا شعر سپید نیز به دلیل بی‌وزن بودنشان از دایره تحقیق ما خارج

است و اصولاً بدور از تعارفات معمولی صلاحیت علمی برای وارد شدن در این زمینه را در خود سراغ ندارم.

از میان منابعی که مورد استفاده قرارگرفته است، "المعجم فی معاییر اشعارالعجم" شمس قیس‌رازی چراغ راهنمای ما بوده است. سپس کتاب گرانقدر اکرم جعفر محقق گرانقدر آذربایجانی قابل ذکر است. این کتاب به علمی‌ترین وجهی تألیف یافته است و در نوشتن آن بیش از دویست منبعِ قابل توجه مورد استفاده و استناد قرارگرفته است. در کنار المعجم، از معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی، غیاث‌اللغات محمد رامپوری، "جمع مختصر" وحید تبریزی، رسالهٔ عروض سیفی و... نیز بهره‌ها بردیم.

اعتقاد ما بر این است که عروض یکی ازگنجینه‌های علمی و ادبی ملت ماست و حافظان این علم در صیانت و نگهداری آن زحمتها تحمل کرده‌اند و نباید به این تلاش و کوشش دهن‌کجی شود. متأسفانه در سالهای اخیر برخی از استادان در آثاری که تحت عنوان "عروض علمی" انتشار می‌دهند و اغلب در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌شود، عروض را از درون خالی کرده و پوسته‌ای از آن برجای نهاده‌اند.

ص - رحمانی

یادداشتهای مقدمه

۱ - *دیون ابوالقاسم عارف قزوینی، برلین* ۱۹۲۴ .... ص ۲۱، ۲۵، ۴۰، ۴۱.

۲ - *عُزَیْز حاجی بگوف، کلیه آثار*، جلد ۲، باکو ۱۹۶۵ .... ص ۲۱۸-۲۱۷.

فصل اوّل:

شعر – وزن – عروض

شعر چیست؟

شعر در لغت دانستن و دریافتن است. تعریف اصطلاحی شعر در ادوار مختلف به صورتهای متفاوت و متنوع صورت گرفته است. "افلاطون از قول سقراط مایه و محرک شاعری را الهام می‌شمارد."[1] ارسطو شعر را در مقابل نثر قرار می‌دهد. حکمای اسلامی تقریباً تعریف مشابهی از شعر به دست داده‌اند. "ابن سینا در فن شعر از منطق کتاب الشفاء که مقتبس از ارسطو است؛ می‌گوید: شعر سخنی است خیال‌انگیز که از اقوال موزون و متساوی ساخته شده باشد."[2]

شمس قیس رازی صفات "مرتّب، معنوی، متکرّر و حروف آخرین آن به یکدیگر مانند"[3] را بر آن می‌افزاید. خواجه نصیرالدین طوسی صفت مخیّل بودن را مقدّم بر سایر صفات شعری دانسته است. و در این مورد می‌نویسد: "و امّا تخییل، تأثیر سخن باشد در نفس بر وجهی از وجوه مانند بسط و قبض. و شبهت نیست که غرض از شعر تخییل است تا حصول آن در نفس، مبدأ صدور فعلی از او مانند اقدام بر کاری یا امتناع از آن یا مبدأ حدوث هیأتی شود در او مانند رضا یا سخط یا نوعی از لذّت که مطلوب باشد."[4] سیفی بخارایی شاعر و ادیب قرن نهم "قصد موزونی" شعر را بر سایر صفات شعری می‌افزاید و می‌گوید: در شعر "قائل قصد موزونی آن سخن کرده باشد، از آن که اگر کلامی موزون واقع شود و قائل قصد موزونی آن کلام نکرده باشد آن را شعر نگویند در اصطلاح. پس آنچه در قرآن و حدیث رسول، صلّی‌الله علیه و سلّم موزون واقع شده است، شعر نباشد. قوله تعالی: ثُمَّ اَقْرِرْتُم و اَنْتُمْ تَشْهَدون. ثمَّ اَنْتُمْ هولاءِ تَقْتَلون." اگرچه در قرآن بر وزن "فاعلاتن فاعلاتن فاعلات" واقع شده است امّا چون قائل قصد موزونی آن نکرده است، آنرا شعر نمی‌گویند".[5]

نصّ صریح قرآن نیز دلالت بر همین معنی دارد. "و علّمناه الشِّعرَ و ماینبغی له ان هو الاّ ذکرٌ و قرآنٌ مبینٌ"[6]

محمدرامپوری عروض دان مشهور، شعر را به معنی "معرفت چیزهای باریک دانسته"[7]

است.

در فرهنگ فارسی دکتر معین زیر مادهٔ "شعر" آمده است:

"فرق شعر و نظم را در این امر دانسته‌اند که شعر کلامی است موزون و مخیّل و بنابراین شعر منثور هم وجود دارد. و نظم کلامی است موزون و مقفّی و بنابراین نظم غیرشعر هم وجود دارد مانند نصاب فراهی."[۸]

هگل در رسالهٔ مشهور خود "فن شعر" سخن را با این جملات آغاز می‌کند: "تعریف شعر و بیان اوصاف اصلی آن مشکلی است که تقریباً تمام کسانی که در این باب سخن رانده‌اند از حل آن فرومانده‌اند."[۹] ولتر شعر را "موسیقی ارواح بزرگ و حساس"[۱۰] می‌خواند.

"یکی از صورتگرایان روسی شعر را رستاخیز کلمه خوانده است و درست به قلب حقیقت دست یافته"[۱۱] شعر در معنای عام و وسیعش سخنی است که زیباترین پدیده‌های طبیعت و جامعه را با لطافت بیان می‌دارد. می‌توان گفت در معنای معیّنی مناظر زیبای طبیعت سرتاپا شعر است. شعر از دو جزء لایتجزّا ساخته می‌شود. قالب و محتوی. محتوی "شعر گیاهی است درونی از نوع گیاهان بالارونده که انبوه می‌گردد و در تاریکی درون زاده می‌شود. بیشه‌زاری است که کسی از چگونگی آن آگاه نیست مگر آن کس که مراقب بوده درختها در داخل بیشه چگونه رشد می‌کرده است."[۱۲] از محتوی شعر بیشتر "خیال" یا "تخییل" مورد نظر بوده است. و از شعر "کلام مخیّل" نیز تعبیر نموده‌اند.

"امّا کلام مخیّل - کلامی که هدف از آن بیان نیازهای روزمره آدمی نیست - کلامی که حامل پیام و پیغام انسانی باشد یا لحظاتی از حیات زودگذر آدمی را با نیروی جادویی خود جاویدان سازد، بدون یاری گرفتن از وزن و قافیه نیز شعر محسوب می‌شود."[۱۳]

بیت، اجزاء بیت، مصراع

ضمن مطالعه در مسائل وزن شعر به واژه‌هایی چون مصراع، بیت و اجزاء بیت برمی‌خوریم.

بیت چیست؟ کوتاهترین تعریف این است: بیت عبارت از دو مصراع هم وزن است که پهلوی هم قرارگرفته، بین آنها در شکل و مضمون پیوند وجود دارد. بیت دارای انواعی است:

بیت مصرّع: بیتی است که مصراع‌های آن هم قافیه هستند.

بیت تخلّص: بیتی است که شاعر اسم یا نام مستعار خود را می‌آورد.

بیت مطلع: اولین بیت غزل، قصیده و... را گویند.

بیت مقطع: آخرین بیت غزل، قصیده و... را گویند.

بیت‌الغزل: زیباترین بیت هر غزل را گویند.

شاه بیت: ظریفترین و پرمعنی‌ترین بیت هر شعر را گویند.

اجزاء بیت با پنج اصطلاح بیان می‌گردد که هرکدام بخشی از وزن بیت را مشخص می‌سازند:

"**صدر:** اولین جزء مصراع اوّل بیت را گویند.

عروض: جزء آخر مصراع اوّل بیت است.

ابتدا: جزء اوّل مصراع دوّم بیت است.

ضرب یا عجز: جزء آخر مصراع دوّم بیت است."[۱۴]

اجزاء میانی بیت را حشو می‌نامند. بنابراین مصراعی که از چهار جزء ساخته شده باشد دارای دو حشو و مصراعی که از سه جزء ساخته شده باشد یک حشو خواهد داشت. و مصراعی که از دو جزء ساخته شده باشد، حشوی نخواهد داشت.

این اصطلاحات، بیشتر مخصوص عروض عرب است. زیرا اغلب در شعر عربی آخرین جزء مصراع اوّل (عروض) با آخرین جزء مصراع دوّم (ضرب) از لحاظ وزن متفاوت است. در بحث از وزن بیت شعر عربی به این سئوال که عروض و ضرب این بیت ازکدام افعله ساخته

شده پاسخ داده می‌شود. به همین دلیل واحد شعر در عروض عرب بیت است. در عروض فارسی و آذربایجانی مصراعهای یک بیت آنچنان اختلافی در وزن ندارند و اگر واحد شعر را مصراع قرار دهیم به بیراهه نرفته‌ایم.

"نصف بیت را مصراع و به تخفیف مصرع می‌گویند و مصراع در لغت به معنی یک لنگ از درِ دو لختی است."[۱۵]

وزن چیست؟

در اصطلاح ادب وزن عبارت است از واحد تعیین کمیّ صداهای مصراع یا سنجش ریتم و آهنگ منظم هجاهای کوتاه و بلند و کشیدهٔ مصراعهاست. از اعصار پیشین درک شعر با درک مفهوم وزن پیوند داشته است. افلاطون می‌گوید.

"شاعران وقتی اشعار زیبایشان را می‌سرایند در حال بیخودی هستند. آهنگ و وزن ایشان را مفتون و مسحور می‌کند." [۱۶] ارسطو "از شعر، سخن موزون اراده می‌کند و پیداست که در نظر او نیز شعر از وزن جدا نیست." [۱۷]

خواجه نصیرالدین طوسی وزن را این چنین تعریف می‌کند: "وزن هیأتی است تابع نظام ترتیب حرکات و سکنات و تناسب آن در عدد و مقدار؛ که با نفس از ادراک آن هیأت، لذّتی مخصوص یابد که آن را در این موضع، ذوق نامند." [۱۸]

"وقتی مجموعهٔ آوائی به لحاظ کوتاهی و بلندی مصوّتها و یا ترکیب صامت‌ها و مصوّتها از نظام خاصّی برخوردار باشد نوعی موسیقی به وجود می‌آید که آن را وزن می‌نامیم. اهل هر زبان وزن شعر خود را در تناسبهایی خاص احساس می‌کنند که اهل زبان دیگر ممکن است آن تناسب را احساس نکنند. بهمین دلیل است که چیزی که برای مردم ایران موزون است برای مردم انگلیسی زبان موزون نمی‌نماید و برعکس." [۱۹]

وزن دارای انواعی است که در این کتاب به دو نوع مهم آن، وزن هجایی و وزن عروضی می‌پردازیم. در شعر فارسی وزن مسلط، وزن عروضی است." امّا در شعر آذری هر دو نوع وزن - عروضی و هجایی - دوش به دوش هم به کار می‌روند." [۲۰] پیش از پرداختن به توضیح کیفیّت این اوزان، خود را ملزم به بیان برخی اصطلاحات از قبیل اجزاء وزن، هجا و انواع آن می‌دانیم.

اجزاء وزن

"شعر از کلمات تشکیل می‌شود و کلمه مجموعه‌ای از اصوات ملفوظ است. پس وزن شعر حاصل نظم و تناسبی است که در صوتهای ملفوظ ایجاد شده است. برای تحلیل و تجزیه وزن هر نوع شعر نخست باید الفاظ آن را که از اصوات متعدّد مرکب است به اجزاء بسیط تجزیه کرد.

جزء بسیط و مشخص و مفارق را در اصوات ملفوظ "حرف" می‌خوانیم. مراد از قید بسیط در این تعریف آن است که نتوان آن را به اجزائی کوچکتر تقسیم کرد که بعضی از آنها با اجزاء دیگر قابل ترکیب باشد. مثلاً کلمهٔ دَرْ مرکب از سه جزء است. جزء اوّل آن همان است که در کلمات دوش، داد، دم و دید نیز وجود دارد و آن "د" است. جزء دوّم را در کلمات شب، کم، لب و سنگ نیز می‌توان یافت و آن حرکت زبر یا فتحه است. جزء سوم در کلمات یار، مور، زور و رخت نیز یافته می‌شود و آن "ر" است. بجز این اجزاء سه گانه محال است که بتوانیم در کلمهٔ "در" جزئی پیدا کنیم که آن را در کلمات دیگر نیز بتوان تشخیص داد.

امّا قید "مفارق" از آن جهت است که هریک از این اجزاء به تنهایی میان دو کلمه فرق ایجاد می‌کند مثلاً در کلمات دَر و سَر اجزاء "زبر" و "ر" با هم یکسانند امّا مفارق این دو کلمه اجزاء "س" و "د" هستند که با هم تفاوت دارند و کلمات "سر" و "در" را از هم متمایز می‌کنند." [۲۱]

حروف بر دو نوع صامت و مصوت تقسیم می‌شوند. "مصوت عبارت است از صوتی آوایی که در ادای آن هوا با جریانی مداوم از گلو و دهان می‌گذرد، بی‌آنکه به سدّی برخورد کند یا از تنگنایی بگذرد که براثر سایش با اطراف آن صوت شنیدنی دیگری حادث شود. کلیهٔ حروف دیگر که دارای این صفات نیستند ازگروه "صامت" شمرده می‌شوند." [۲۲]

مصوت خود به دو نوع کوتاه و بلند قابل تقسیم است.

مصوتهای کوتاه زبر، زیر و پیش یا فتحه وکسره و ضمه هستند. مصوتهای بلند آ-ای-او

هستند.

بدون شک در خواندن شعر زمانی برای آن صرف می‌شود. هریک از صداهای صامت زبان فارسی معادل یک واحد زمانی است. مصوت کوتاه اگر در وسط کلمه بیاید دارای یک واحد زمانی می‌باشد. مثلاً در کلمه "سر" سه واحد زمانی وجود دارد. س َ ر ← سَر
۱ + ۱ + ۱

مصوت کوتاه اگر در اول کلمه بیاید دارای ۲ واحد زمانی می‌باشد مثلاً "أ" در کلمه‌ی "اگر" دارای دو واحد زمانی می‌باشد چون همزه خود یک صامت است.

۲ ۱ ۱ ۱
أ + گ + َ + ر ← اگر

مصوتهای بلند اگر در وسط کلمه بیایند دارای ۲ واحد زمانی هستند. مثلاً در کلمه "بار" مصوت "ا" دارای دو واحد زمانی هست.

۱ ۲ ۱
ب + ا + ر ← بار

اگر مصوت بلند در اول کلمه قرارگیرد دارای ۳ واحد زمانی خواهد بود مثل "آ" در کلمه "آمد"

۳ ۱ ۱ ۱
آ + م + َ + د ← آمد

در زبان فارسی مصوتهای مرکب نیز وجود دارند که از توضیح آنها بعلت عدم ضرورت خودداری می‌گردد.

هجا و انواع آن

هجا (بخش) یک واحد گفتار معنی‌دار است که با هر ضربهٔ هوای ریه به بیرون رانده می‌شود. در زبان فارسی هر هجا دارای یک مصوت است که دومین حرف هجاست. لذا در هر واژه به تعداد مصوّتها هجا وجود دارد مثلاً کلمهٔ «پَر» یک هجایی و کلمهٔ «پروا» دو هجایی و کلمهٔ «پروانه» سه هجایی است.

"هجاها به دو نوع اساسی تقسیم می‌شوند. هجاهای قوی و هجاهای ضعیف. در همین رابطه زبانها نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند. در گروه اوّل قوی یا ضعیف بودن هجاها با بود و نبود ضربه مشخص می‌شود. هجاهایی که دارای ضربه هستند قوی و هجاهایی که بدون ضربه هستند ضعیف بشمار می‌روند. در گروه دوم زبانها، قوی یا ضعیف بودن هجاها با بلندی یا کوتاهی آنها مشخص می‌شود. هجاهایی که بلند هستند قوی و هجاهایی که کوتاه هستند ضعیف بحساب می‌آیند.

در زبانهای روسی، آلمانی، انگلیسی هجاها از نوع اوّل و در زبانهای یونانی، لاتینی، عربی، فارسی و ترکی از گروه دوم هستند. به همین جهت قالب وزن شعر کشورهای شرق نزدیک و میانه با قالب وزن شعر روسی و غربی در یک کیفیّت نیستند." [۲۳]

بطور کلی در زبان فارسی هجاها به دو نوع اساسی تقسیم می‌شود:

۱ - هجای‌کوتاه که ازیک صامت و یک مصوت کوتاه ساخته می‌شود مثل که - به - دو و.... .

۲ - هجای بلند که خود دارای چهار نوع می‌باشد:

الف - هجای بلند باز که از یک صامت و یک مصوت بلند ساخته می‌شود مثل با، بو، می و... .

ب - هجای بلند بسته که از یک صامت و یک مصوت کوتاه و یک صامت دیگر ساخته می‌شود یعنی در حقیقت هجای بسته از دو صامت که در وسط آن یک مصوت کوتاه قرار دارد، تشکیل می‌گردد. مثل: سر - تن - دم و... .

ج - هجای بلند دو لایه که از یک صامت و یک مصوت بلند و یک صامت دیگر تشکیل می‌یابد. مثل بار - باغ - سود - چید و... .

د - هجای بلند سه لایه که از یک صامت و یک مصوت کوتاه یا بلند و دو صامت دیگر ساخته می‌شود مثل بخت - هشت - داشت - سوخت - ریخت و... .

عدّه‌ای از محققان عروضی در سالهای اخیر هجا را به سه نوع کوتاه، بلند و کشیده تقسیم می‌نمایند. در حقیقت بجای هجای بلند دولایه و سه لایه واژهٔ هجای کشیده بکار می‌برند. این اختلاف ترمینولوژی چندان تأثیری در مضمون مطلب ندارد. هجای دولایه و سه لایه (هجای کشیده) اگر در اوّل یا وسط مصراع قرار گیرند، خود به دو هجای بلند و کوتاه قابل تقسیم هستند.

هجای بلند سه لایه مخصوص زبان فارسی می‌باشد و در زبانهای مشابه، عربی و ترکی وجود ندارد و اگر کلمه‌ای عربی یا ترکی از این نوع هجا داشته باشد ریشهٔ فارسی دارد. تعداد واحد زمان در این نوع هجاها در صورتی که مصوت بلند در آن وجود داشته باشد، پنج واحد زمانی خواهد بود. مثل کلمهٔ "داشت" ← د(۱) + ا(۲) + ش(۱) + ت(۱). در حالیکه در زبان عربی یا ترکی تعداد واحد زمان هجاها تا چهار می‌تواند باشد و برای همین علت است که برای کلماتی که با این هجاها خاتمه می‌یابند، در وزن عروضی که براساس زبانشناسی عربی تنظیم یافته، معادل دقیقِ فعلِ عروضی وجود ندارد.

"علامت هجای کوتاه "U"، علامت هجای بلند "-" و علامت هجای دولایه و سه لایه (هجای کشیده) "-U". [۲۴]

تکیه

وقتی که کلمه یا عبارتی را تلّفظ می‌کنیم همهٔ هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود، بلکه یک یا چند هجا برجسته‌تر است. همین برجستگی خاصِ یکی از اجزاء کلمه در یک سلسله اصوات ملفوظ موجب می‌شود که حدود و فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هریک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم." [۲۵]

مثلاً تفاوت کلمهٔ "ولی" به معنای "امّا" و کلمهٔ "ولی" به معنی "سرپرست"، بزرگتر و غیره در این نهفته است که در مورد اوّل تکیه روی هجای اوّل قرار می‌گیرد و در دوّمی روی هجای دوم." [۲۶]

تکیه در شعر فارسی اگرچه از مبانی وزن نیست، مرتّب کنندهٔ اجزاء و پیوند هجاهاست و عدم نظم آن اگرچه وزن شعر را بر هم نمی‌زند. در آن اختلاف و تغییراتی بوجود می‌آورد.

وزن هجایی و کاربرد آن در اشعار ترکی (آذربایجانی) و فارسی

وزن هجایی براساس تساوی هجاهای مصاریع و تناسب تقسیم آنها استوار است و کوتاهی یا بلندی مصوتها و یا مطابقت کیفیت هجاها در دو مصراع یک بیت شرط بشمار نمی‌رود.

در زبان فارسی وزن هجایی فقط در چند مورد و آنهم بطور شاذّ و نادر به کار رفته است. طبق حدسیّات محقّقان، شعر فارسی قبل از اسلام هجایی بوده است. امّا بعد از اسلام یعنی ازپیدایش شعر فارسی دری وزن مسلط و غالب، وزن عروضی بوده‌است. استادشفیعی کدکنی از کتاب منظومی به نام «شهنامهٔ سلجوق» نام می‌برد که در وزن هجایی سروده شده است.

"برای اینکه خصوصیّت وزن، در این منظومه، احساس شود به این ابیات توجه کنید، در نعت حضرت رسول اکرم (ص):

برخشد نورش در ملکوت از قدیم	شد اقلیم او بر راه مستقیم
بود رها کار هم داروی سخنش	شد رافع ضلالت خلق حسنش
درود بی‌حد برآن باد همین	از بغی و شرک آزاده شد زمین"[۲۷]

در دوران معاصر نیز عده‌ای تلاش کردند تا بر وزن هجایی شعر فارسی بسرایند که تلاش هیچکدام به ثمر نرسید. مرحوم میرزا یحیی دولت‌آبادی در عصر ما بطور جدی کوشیده است خارج از وزن عروضی و با توجه به اوزان هجایی شعر فرنگی، در زبان فارسی اشعاری بسراید، که در تحلیل نهایی به همین قلمرو وزنی باز می‌گردد. او خود در مقدمه یکی از همین شعرها می‌گوید:

در سال ۱۳۳۰ (هـق) در ایام اقامت سویس معلم مستشرق، ادوارد براون از لندن شرحی به نگارنده می‌نویسد مفادش آنکه در انجمن ادبی ایران و انگلیس میان من و بعضی از اعضاء در باب عروض عرب و ادبیات فارسی اختلاف نظری است مدعی تصور می‌کند اگر عروض عرب از دست ایرانی گرفته شود او دیگر از عهدهٔ ادای کلام منظوم برنمی‌آید و من این دعوی

را انکار کرده می‌گویم ایرانیان پیش از استیلای عرب هم از شعر بی‌بهره نبوده‌اند و زبان فارسی صلاحیّت دارد که شعر سیلابی داشته باشد از این سبب تقاضا می‌کنم بی‌رعایت عروض معمول منظومه‌ای ساخته به من بفرستید. اشعار ذیل به خواهش معلم مزبور، تنظیم شده، مورد قبول و موجب اظهار خوشنودی وی می‌گردد.

صبحدم

صبحدم پیمانه شد از خفتن لبریز

جام بیداری در کف کجدار و مریز

خواب با چشمانم اندر جنگ و گریز

نه خواب بودم و نه بیدار نه مست بودم نه هوشیار

می‌دیدم خود را در فضایی مقدس

غافل از همه چیز و فارغ از هرکس

گلزاری خالی از هر خار و از هر خس

که نبودش ابتدایی و نبودش انتهایی"[۲۸]

ابوالقاسم لاهوتی نیز که قسمتی از عمر خود را در دیار بیگانه گذرانده، تحت تأثیر ادبیات آن دیار اشعاری فارسی در وزن هجایی سروده است.

"در یک قلعهٔ خالی نیم ویران   چندی حصاری بود دلیران

آفتاب زمین را چون دیگ می‌جوشاند   بخار زمین آنرا می‌پوشاند"

صادق هدایت که اشعار عامیانه فارسی را در کتاب یادداشتهای پراکنده خود گردآوری نموده است خود نیز در وزن هجایی اشعار طنزآمیزی در کتاب وغوغ ساهاب گفته است:

بود یک شاعر خیلی خیلی مهمی در قزوین

که سخنش بود شیرینتر از ساخارین

طـبع شـعر او فـوق‌العـاده روان بـود ای پسـر

روانـــتر از آبشـــار نـــیاگـــارا ای پـدر

از قـــضا یک شـبی ایـن کـتاب مسـتطاب

کـــه اسـم مـبارکش هست وغ‌وغ سـاهاب

افـــتاد بـدست اون شـاعر شـهیر بـی‌نظیر

او خوشش نیومد خواست به آن کند تحقیر" [۲۹]

در زبان آذربایجانی وزن هجایی بعنوان یک وزن ملی بشمار می‌آید. زیرا پیش از نفوذ وزن عروضی در زبان آذری، اشعار شاعران این زبان در وزن هجایی سروده شده است.

ترانه‌ها، بایاتی‌ها، قوشماها و سایر انواع شعر آذربایجانی اکنون نیز در وزن هجایی سروده می‌شود. نیز در اشعار شاعران آذری از قرن هشتم به بعد مثلاً نسیمی، خطایی، قوسی، واقف، ودادی، ذاکر و سایرین وزن هجایی به همراهی وزن عروضی به کار رفته است.

طبق تحقیقات پروفسور اکرم جعفر در کتاب ارزشمند خود "اصول علم عروض و..." امروزه وزن هجایی نسبت به وزن عروضی کاربرد بیشتری دارد. اغلب خلاقیتهای شعری شاعرانی چون میکائیل مشفق، صمد ورغون، بالاش آذراوغلی، بختیار واهابزاده، مدینه گلگون و سایرین در وزن هجایی سروده شده است." [۳۰]

قالبهای وزن هجایی

قالبهای وزن هجایی نسبت به وزن عروضی از سادگی قابل توجهی برخوردار است.

به عنوان مثال در یک مصراع یازده هجایی سه قالب وزن هجایی موجود است:

۶+۵ و ۳+۴+۴ و ۵+۳+۳

که گاهی شاعران مرز این قالبها را هم مراعات نمی‌کنند. امّا در وزن عروضی برای یازده هجا قالبهای زیر بکار می‌رود.

۱ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	۲ - مفاعیلن مفاعیلن فعولن
۳ - فعلاتن فعلاتن فَعِلُن	۴ - فاعلاتن مفاعلن فَعِلن
۵ - مفتعلن مفتعلن فاعلن	۶ - فعولن فعولن فعولن فعل
۷ - مفعولُ مفاعلن مفاعیلن	۸ - مستفعلن مستفعلن فاعلن

قالبهای فعال اوزان هجایی عبارتند از:

۱ - قالبهای هفت هجایی که اغلب به صورت ۴+۳ می‌آید. امّا می‌تواند به صورتهای ۵+۲ یا ۲+۵ نیز بیاید.

مثال:

من عاشق بوداغیلن — قول سینار بوداغیلن
سنه یاخشی دئمزلر — من قالسام بوداغیلن

بایاتی

تقطیع: من /عا /شق /بو /دا /غی /لن — قول /سی /نار /بو /دا /غی /لن
۳ ۴ — ۳ ۴

۲ - هشت هجایی که معمولاً به صورت ۴+۴ می‌آید. مثل:

گاه اومیدیم چیچکله‌نر — گاه بیرگونوم ایله دونر
حیات دنیز قالخار ائنَرْ — یورابیلمز یوللار منی

(مدینه گلگون)

تقطیع: گاه /او /می /دیم /چی /چک /له /نر گاه /بیر /گو /نوم /ای /له /دو /نر

۴ ۴ ۴ ۴

۳ – نه هجایی که اغلب به صورت ۳+۳+۳ می‌آید و گاهی به صورت ۴+۵ نیز می‌آید. مثل

اوخـو قـوی / تـوققوشسون / بـولودلار گـــیزلنسین / اولدوزلار / مـن یـانیم

۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

قـوی یـاغسین / گـاه دولو / گـاه داقـار اوشـــویوم / تـیتره یـیم / ایسـلانیم

۳ ۳ ۳

(فکرت قوجا)

تقطیع: او /خو /قوی /توق /قوش /سون /بو /لود /لار

۳ | ۳ | ۳

۴ – ده هجایی که اغلب به صورت ۵+۵ می‌آید مثل

بیزی یاندیریر یامان آیـریلیق بوداریخدیران دومان آیریلیق

باشا ساووریر سامان آیـریلیق آمان آیـریلیق آمـان آیـریلیق

(شهریار)

تقطیع: بی /زی /یان /دی /ریر /یا /مان /آی /ری /لیق

۵ ۵

۵ – یازده هجایی: قالبهای این وزن از پرکاربردترین قالبهای وزن هجایی است و در سه قالب می‌آید:

الف: ۴+۴+۳ مثل

حـیدربابا دنـیا یـالان دنـیادی سلیمان دان نوح دان قالان دنیادی

(شهریار)

تقطیع: حی /در /با /با /دُن /یا /یا /لان /دن /یا /دی

۴ | ۴ | ۳

منظومه‌مشهور حیدربابای شهریار وتمام منظومه‌هایی‌که ازاین‌اثر استقبال شده در این قالب است.

ب - ۵+۳+۳ مثل

بـــوقارا تـــورپاغا گـــیجلیگیم گـلیر گون به گون آرتیریرئوز خزینه‌سین

(مدینه گلگون)

تقطیع: بو /قا /را /تور /پا /غا /گیج /لی /گیم /گه /لیر

۳ | ۳ | ۵

ج - ۵+۶ مثل

قارقیش زمانه نین قانونلارینا قارقیش اورکلری آیـیرانـلارا

(بولوداقاراچورلو "سهند")

تقطیع: قار /قیش /ز /ما /نه /نین /قا /نون /لا /ری /نا

۶ ۵

۶ - دوازده هجایی: اغلب به صورت ۴+۴+۴ می‌آید و نیز شکل ۵+۷ نیز رایج است مثل

اوره گیمین میوه‌سی دیر هـر اثـریم آز آخمادی واراق اوسته آلین تریم

(مدینه گلگون)

تقطیع: او /ره /گی /مین /می /وه /سی /دیر /هر /ا /ثَ /ریم

۴ | ۴ | ۴

۷ - سیزده هجایی: اغلب به صورت ۵+۴+۴ و یا ۶+۷ می‌آید. مثل

بوگون ائللر بایرامـیدیر عـمروز مـبارک وطن مُلکی باشدان باشا آل الوان گئییر

(احمد جمیل)

تقطیع: بو /گون /ائل /لر /بای /را /می /دیر /عُم /روز /مُو /با /رک

۴ | ۴ | ۵

۸ - چهارده هجایی: این وزن اغلب در قالب ۷+۷ می‌آید مثل:

گئجه‌نین قولاغیندا کدرلی زنگ‌لر سسی   آغیرآغیر یول گئدیر کاروان شمالا ساری

(بالاش آذراوغلو)

تقطیع: گه /جه /نین /قو /لا /غین /دا /که /در /لی /زنگ /لر /سه /سی

۷ ۷

۹ - پانزده هجایی: اغلب به صورت ۳+۴+۴+۴ و یا ۷+۸ می‌آید مثل:

بولبول باغذا ائل نغمه‌سین آنادیلده اوخوسون

خلقیمیزه فرح وئرسین شیرین دوغما دیلمیز

(بختیار وهابزاده)

تقطیع: بول /بول /باغ /دا /ائل /نغ /مه /سین /آ /نا /دیل /ده /او /خو /سون

۴ | ۴ | ۴ | ۳

۱۰ - شانزده هجایی: اغلب در قالب ۴+۴+۴+۴ می‌آید مثل:

شهریارین اوره‌گی ده سنین‌کی تک یارالیدیر آزادلیق دیرمنه ملهم سنه درمان آذربایجان

(شهریار)

تقطیع: شه /ری /یا /رین /او /ره /گی /ده /سه /نین /کی /تک /یا /را /لی /دیر

۴ | ۴ | ۴ | ۴

عروض

عروض کلمه‌ای عربی است. این کلمه دارای چند معنی لغوی و اصطلاحی می‌باشد. معانی لغوی آن، تیرک وسط چادر، طرف، جهت، یکی از اسامی شهر مکه، بخشی از یک ناحیه و ماده شتر کینه‌توز است. معانی اصطلاحی آن اینهاست: علمی است که از وزن شعر بحث می‌کند. همچنین جزء آخر مصراع اول بیت را عروض گویند. خلیل بن احمد، بانی علم عروض وقتی از اوزان شعر عرب بحث می‌کند این علم را عروض می‌نامد. برای توجیه علت این نامگذاری تا بحال جواب روشنی ارائه نشده است. "بعضی‌ها معتقدند که خلیل وقتی از بصره به مکه می‌رفت این علم به او الهام شد و او هم علم عروض را در مکه بوجود آورد و چون یکی از اسامی مکه عروض بوده، او این علم را عروض نامید. بعضی‌ها معتقدند که یکی از معانی عروض طرف و جهت است. و علم عروض هم چون جهتی از جهات شعرشناسی را تشکیل می‌دهد بهمین خاطر آنرا علم عروض نام نهاده‌اند. بعضی‌ها معتقدند که یک معنی عروض، قسمتی از یک ناحیه است و چون علم عروض هم قسمتی از ناحیه علم را بررسی می‌کند برای همین آنرا علم عروض نام گذاشته‌اند."[۳۱] عبدالحسین زرین‌کوب می‌نویسد: "راجع به تسمیه یک قول آنست که شعر از جهت وزن به آن عرضه می‌شود و از این روست که آنرا عروض خوانده‌اند یعنی معروض علیه. شاید هم قول درست‌تر آن است که گفته‌اند عروض شعر یعنی جزء آخر اولین مصرع بمنزلهٔ ستون خیمه است و آنرا بهمین جهت عروض خوانده‌اند - چوبی که خیمه بدان استوار است. در واقع با ملاحظهٔ قدرت و استقامت این ستونست که بیت - بیت‌شعر - درست می‌شود. اینجا نکته‌ای است در خور تأمل: بیشتر الفاظی که در عروض و قافیه اصطلاح شده است از همین مشابهت که بین بیت شعر هست با لوازم زندگی بدوی - خیمه و شتر - درست شده است. حتی عروض بمعنی ماده شتر سرکش نیز استعمال شده است و - در یک بیت عربی شعر تشبیه شده است به این ماده شتر سرکش که گویی شاعر آنرا رام می‌کند."[۳۲]

اکنون به توضیح علمی عروض می‌پردازیم. در کتابهای عروض عربی نوشته شده است: عروض وزن متناسب شعر عرب است. در بیشتر منابع از عروض بعنوان علمی که صحت و سقم وزن شعر را مشخص می‌سازد نام برده می‌شود. کسانی که خواسته‌اند تعریف کوتاهتری بدهند می‌گویند عروض ترازوی شعر یا بعبارت درست‌تر میزان سخن منظوم است. اگر کم و کسری در وزن شعر باشد بوسیلهٔ عروض مشخص می‌گردد. قیس رازی آنرا میزان نظم می‌نامد.

باید این نکته را هم بیاد آورد که "عروض" بطور مطلق علم وزن شعر نیست. زیرا همانگونه که می‌دانیم وزن شعر انواع مختلفی دارد. در میان سایر ملتها وزنهایی غیر از وزن عروضی رایج است از قبیل وزن هجایی، ضربی و غیره. علم عروض از این وزنها بحثی بمیان نمی‌آورد این علم تنها از قواعد و قوانین دقیق مخصوص بخود بحث می‌نماید.

علم عروض براساس شعر عربی بوجود آمده است. و بطور گسترده در زبان فارسی و ترکی مورد استعمال قرار گرفته است. این علم روزبروز ظریفتر و کاملتر شده و تمامی ظرایف موجود در اوزان اشعار ملتهایی را که از این وزن استفاده می‌کنند، مورد بررسی و کنکاش قرار داده است. در عین حال که علم عروض امکانات زیادی برای تکامل قوالب شعر بوجود آورده، گاهی راه تحجّر نیز پیموده است. یعنی بیشتر جنبهٔ شکل‌گرایی بدون مضمون بخود گرفته‌است. این موضوع ضربهٔ جدّی درتشخیص وجه تمایز نظم و شعر برای خوانندگان‌عادی واردساخته‌است. اعتراض گروهی از شاعران براین وزن، گاهی ازاین منشأ سرچشمه‌می‌گیرد.

عروض هم هنر است و هم علم. علم است چون چگونگی موسیقی، آهنگ و ریتم شعر را مورد مطالعه قرار می‌دهد و راههای تکامل آن را نشان داده، بمثابهٔ یک سیستم علمی به توضیح آن می‌پردازد. هنر است چون در خواننده و شنوندهٔ شعر احساس و روح و ذوق بوجود می‌آورد. شاعر انواع وزن عروضی را از دیدگاه آهنگی که به گوشش آشناست، می‌نگرد. دانشمند آن را به عنوان سیستم قوانینی که بخشی از قوانین زبانشناسی را تشکیل می‌دهد و از آن نشأت می‌گیرد، مورد توجه قرار می‌دهد. عروض بمثابهٔ یک هنر با احساس و تخیّلات سروکار دارد و بمثابهٔ یک علم با عقل و اندیشه درک می‌شود.

منشأ عروض

یکی از مسائل بحث‌انگیز در تحقیق پدیده‌های اجتماعی، ادبی و... مسأله منشأ موضوع مورد بررسی است. در علم عروض‌شناسی هم مسأله منشأ آن از جمله مسائلی است که موجب مباحثات و اختلاف نظرهایی گشته است. در این مورد وارد عمق مطلب نمی‌شویم و فقط نظریات و در حقیقت فرضیّاتی راکه در این مورد وجود دارد جمع‌بندی می‌نماییم.

از هزار و اندی سال پیش اغلب دانشمندان اتفاق نظر داشتند که عروض منشأ عربی دارد. لیکن در سالهای اخیر نظریات و آراء مختلفی در این زمینه به میدان آمد. عده‌ای منشأ عروض را به یونان باستان، عده‌ای به فرهنگ ایرانِ زمان ساسانی و عده‌ای هم منشاء آن را به فرهنگ قدیم هندی می‌رسانیدند.

"کسانی که می‌خواهند عروض را به فرهنگ یونان باستان ارتباط دهند برای اثبات نظریهٔ خود به کتاب معروف "وفیات الاعیان" ابن خلکان زبانشناس و مورخ مشهور عرب استناد می‌جویند. این کتاب پرارج دوجلدی که به زبانهای شرقی و غربی ترجمه شده شرح حال ۸۶۵ شخصیّت دنیای اسلام است که خلیل بن احمد هم یکی از آنهاست. در این اثر گفته می‌شود: خلیل بن احمد زبان یونانی را می‌دانسته و معمایی را هم که به وی به زبان یونانی داده‌اند حل کرده است. ما می‌توانیم این اطلاعات را بپذیریم لیکن این مسأله بهیچ وجه دلیل نمی‌شود که خلیل وزن عروضی را از وزن شعر یونان باستان اقتباس کرده باشد. بعضی از این گروه دانشمندان از شباهتهایی که بین دو وزن عروضی و آنتیک وجود دارد نتیجه می‌گیرند که این دو وزن یکی هستند. این دانشمندان نیز فرضیهٔ خود را بر پایهٔ ضعیفی بنا نهاده‌اند. عقاید و آراء طرفداران این نظریه از قبیل اوالدو و مخصوصاً و وستفال از طرف گ.ویل در دایرةالمعارف اسلامی که به زبان آلمانی است، در زیر ماده "عروض" مورد انتقاد قرار گرفته است".[۳۳]

دومین نظریّه در مورد منشأ عروض، آراء کسانی هستند که معتقدند منشأ عروض به

زبان پهلوی ساسانی برمی‌گردد. در حقیقت این آراء نیز بیشتر به فرضیّه شبیه است تا نظریّه علمی. طرفداران این نظریّه تنها دانشمندان ایرانی نیستند، بلکه در خارج نیز هوادارانی داشته است. معروفترین آنها آ.کریستنسن می‌باشد. پ.ن.خانلری در این مورد اندیشه پرمضمونی ابراز می‌دارد:

"طرز تلفظ آثاری که به زبان پهلوی در دست است بطور قطع روشن و معین نیست، زیرا زبان پهلوی به زبان مرده تبدیل شده است و یک نفر هم نیست که با آن زبان صحبت نماید و همچنین حرکت‌های حروف زبان پهلوی نوشته نشده است تا بدرستی فهمید که کلمات پهلوی در آن زمان چگونه تلفظ می‌شده است." [۳۴]

باید اینرا هم اضافه کنیم، دانشمندانی که وزن اشعار دوره ساسانی و پیش از آنرا مورد تحقیق قرار داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که وزن آنها هجایی می‌باشد. این مسأله را ملک‌الشعرای بهار و رضازاده شفق و دیگران نیز متذکر شده‌اند.

نظریّه سوم در مورد منشأ عروض را نظر کسانی تشکیل می‌دهد که می‌خواهند منشأ عروض را به شعر قدیم هند برسانند. نمایندهٔ این نظریه در زمان قدیم، ابوریحان بیرونی، مؤلف تعدادی آثار با ارزش و در عصر فعلی پ.ن.خانلری نظریه پرداز و ادبیات شناس مشهور می‌باشد. بیرونی در کتاب معروف خود "تحقیق ماللهند" ضمن بحث از وزن شعر هندی آنرا با عروض عرب مقایسه کرده و مشابهت‌هایی بین آنها می‌یابد و بدینطریق خلیل را زیر سؤال قرار می‌دهد. ولی جالب توجه است که این نظر بیرونی طی چندین قرن از طرف هیچ دانشمندی تکرار نگشته و در هیچ کتابی مورد استناد قرار نگرفته ست.

بیرونی کدام دلیل را اساس نظریه خود قرار داده است؟ در مورد عروض نظریاتی شبیه به افسانه وجود دارد مبنی بر اینکه گویا عروض از طرف خداوند به خلیل‌بن احمد وحی شده است. همچنین علم "چَنْدَ" یعنی علم وزن شعر هندی هم گویا از طرف خداوند به یکی از پادشاهان هند وحی شده ست. طبیعی است که هیچیک از این افسانه‌ها مبنای واقعی ندارند.

پ.ن. خانلری در مقاله‌ای که بنام "عروض عرب و عروض هند" در همین رابطه یعنی نظریات بیرونی نوشته به این نتیجه می‌رسد: "براساس شباهتهایی که ابوریحان بیرونی میان وزن شعر عروضی و وزن شعر هندی نشان داده و همچنین ناممکن بودن ایجاد یک علم بوسیله یک نفر می‌توان احتمال داد خلیل بن احمد در موقع کار روی علم عروض اصول وزن شعر سانسکریت را در نظر داشته و قواعد عروضی را از روی آن ساخته است."[۳۵]

دکتر عبدالحسین زرین کوب دانشمند معاصر ایران در همین مورد می‌نویسد: "ابوریحان بیرونی ظاهراً تأثر وی (خلیل) را از قواعد وزن هندوان بعید نمی‌داند امّا قرائنی که از منقولات او در تأثیر این دعوی برمیاید برای اثبات این مدعا کافی نیست."[۳۶]

قبل از اینکه بحث خود را راجع به منشأ عروض به پایان برسانیم باید مسأله‌ای را هم روشن کنیم. وقتی از منشأ عروض صحبت می‌کنیم دو معنی پیش می‌آید یکی از منشأ وزن عروضی و دیگری منشأ علم عروض. بحثی که ما در بالا پیش بردیم در رابطه با علم عروض بود. وقتی می‌گوییم خلیل بانی عروض است منظورمان علم عروض است نه وزن عروضی. زیرا اشعار عربی پیش از اسلام که بدست ما رسیده نشان می‌دهد که اوزان مختلف شعر در آن زمان نسبتاً رشد خوبی نموده است.

تاریخ عروض

"بنا به روایت مشهور، واضع علم عروض خلیل بن‌احمد بصری است و کمتر کسی در اختراع او تردید کرده است و عقیده الهام شدن علم عروض در مکه ـ شهر مقدس مسلمانان ـ نیز حاکی از نوعی اعجاب است که دیگران نسبت به کار بزرگ او از خود نشان داده‌اند. بعلاوه حاصل اختراع او هرچه باشد آن قدر کامل یا نزدیک به کامل بوده است که پس از او در طول قرون متمادی کمتر چیزی بر اصول اختراعی او افزوده شده است"[۳۷]

مطابق با نوشتهٔ استاد خانلری "خلیل بن احمد در حدود سال ۱۰۰ هجری در بصره به دنیا آمد و تاریخ وفاتش را که هم در آن شهر اتفاق افتاد به اختلاف، سالهای ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۵، هجری نوشته‌اند و ظاهراً دو عدد آخر به صواب نزدیکتر است "[۳۸]

می‌توان گفت اولین دانشمندی که علیه نظام عروضی خلیل نظریّاتی ابراز نموده است، ابوالحسن سعید بن مسعدهٔ بلخی معروف به اخفش اوسط، شاگرد سیبویه نحوی بوده است که در قرن سوم هجری وفات نموده است. اخفش بحر متدارک را بر پانزده بحر خلیل افزود و تعداد بحور عروضی را به شانزده عدد رسانید. در قرن چهارم " ابونصر اسماعیل بن حمّاد الجوهری متوفی ۳۹۳ هکتابی در عروض نگاشت و در آن تعداد بحور را برخلاف خلیل، دوازده بحر دانست و جزء (مفعولاتُ)را از اجزاء اصلی حذف کرد."[۳۹]

در قرن پنجم بعضی از عروض‌دانان فارسی زبان از جمله بهرامی سرخسی، بوذر جمهر قیسمی تعدادی بحور عروضی ساختند که از نظام عروضی آنها بحور قریب، غریب و مشاکل بر شانزده بحر قبلی اضافه شد و تعداد بحور مستعمل را به نوزده عدد رسانید.

البته قیس رازی از این بحور بعنوان "بحور مستحدث"[۴۰] نام می‌برد. وقتی در مورد بحر غریب می‌نویسد: "این بحر یکی از متکلّفان مستعربه احداث کرده است و برآن چند بیت عربی گفته و شعراء عجم درین باب تقبّل بدو کرده‌اند در دوایر خویش آورده."[۴۱]

در قرون معاصر نیز بعضی از دانشمندان نظام عروضی خلیل را مورد انتقاد قرار داده،

سعی داشته‌اند نظامی تازه ارائه دهند که می‌توان از استاد دکتر خانلری و ادیب طوسی نام برد. آقای ادیب طوسی در مقاله "یک پیشنهاد تازه در فن عروض" می‌نویسد:

"چنانکه خوانندگان عزیز مستحضرند فن عروض هم از نظر قواعد و هم از جهت اصطلاحات پیچیده و نامأنوس است و بعلاوه قواعد آن چنانکه باید جامع و مانع نیست.... از زمان خلیل بن احمد واضع این فن، تا امروز با وجود اشکالات مذکور کسی به فکر اصلاح و رفع نواقص آن نیفتاده و گویا متأدّبان هر عصر بهتر میدیدند که این فن را به همان صورت اولیّه در انحصار خود نگهدارند تا همگانرا دسترس به آن نباشد. کوششهایی که برای اصلاح این فن در طی این دوازده قرن شده، در پیرامون همان وضع قدیم و مبانی موضوعهٔ خلیل و اخفش بوده و بهمین جهت نه تنها رفع اشکال نکرده بلکه بر اشکال افزوده است.

در این اواخر دوست و همکار دانشمند ما آقای دکتر خانلری کتابی بنام تحقیق انتقادی در عروض (وزن شعر فارسی) نوشته و راه تازه‌ای برای تشخیص و تقطیع اوزان شعر فارسی ارائه داده‌اند که هرچند از نظر اصول با طبیعت شعر و زبان پارسی سازگار است کمکی به تسهیل تعلیم و تعلّم عروض نمی‌کند و بدرد اهل فن می‌خورد."[۴۲]

البته مخالفان نظام عروضی خلیل، چه قدیمی‌ها و چه معاصران هرگز نتوانستند نظامی بسازند که بر نظام عروضی خلیل فائق آید.

در طول حیات علم عروض از زمان پیدایش آن تا امروز عروض دانان مشهوری، نظام عروضی خلیل را مورد تأیید قرار داده‌اند که می توان از صاحب بن عباد، ابن عبدربه صاحب عقدالفرید، سراج‌الدین سکاکی صاحب "مفتاح العلوم"، شمس قیس رازی، صاحب "المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم"، نصیرالدین طوسی، صاحب "معیارالاشعار" سیفی بخارائی صاحب عروض سیفی، محمدرامپوری، صاحب "غیاث‌اللغات"، استاد جلال الدین همائی صاحب کتاب "عروض و قافیه" و سایرین نام برد.

مثلاً سراج الدین سکاکی از خلیل با عنوان امام خلیل‌بن احمد، دریای جوشان و مخترع

عروض دفاع می‌کند: "لیست فی کلامِ العربِ فضلاً علی الامام الخلیلی بن احمد ذلک البحر الزاخر مخترع هذاالنوع."[۴۳]

بعد از فارسی زبانها ملتهای ترک عروض را به عنوان وزن شعر خود برگزیده‌اند. اینکه آیا وزن عروضی بطور مستقیم در شعر ترکی بکار رفته است و یا اینکه شاعران ترک زبان از طریق فارسی زبانها عروض را برای وزن شعر خود انتخاب نموده‌اند، جای تأمّل است. اکرم جعفر عروض شناس آذربایجانی می‌نویسد:

"در میان شاعران ترک زبان اشخاصی که به زبان عربی شعر می‌گفته‌اند، کم نیستند. لیکن واقعیّت این است که اوزان عروضی مستعمل در زبان ترکی بیش از عربها با اوزان مستعمل در زبان فارسی مطابقت دارد. اولین اثر به زبان ترک - ایغور در وزن عروضی منظومهٔ مشهور "کوتاد قو - بیلیک" از یوسف خاص حاجب است. این اثر در بحر متقارب بر وزن "فعولن فعولن فعولن فعل" سروده شده است. بعضی‌ها معتقدند این اثر تحت تأثیر وزن شاهنامهٔ فردوسی سروده شده است. در قرن پنجم قوانین علم عروض در زبان ترکی در "دیوان لغات ترک" اثر محمود کاشغری تدوین گشت.

در قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) تطبیق وزن عروضی در اشعار ترکی را در منظومهٔ "هیبت الحقایق" اثر احمد یُگناکین می‌توان دید.

در قرن ششم همچنین وزن عروضی به همراهی وزن هجایی در اثر ادبی احمد یَسَوی بنام "حکمتلر" دیده می‌شود.

در قرن سیزدهم (هفتم هجری) این مطابقت را در اثری بنام "تواریخ آل سلجوق" با ترجمهٔ ابن‌بی‌بی می‌توانیم مشاهده کنیم. همچنین در خلاقیتهای عزالدین کیکاووس (وفات ۱۲۲۰ میلادی) که یکی از حکمداران سلجوقی بوده و در شعر هم دستی داشته، وزن عروضی بچشم می‌خورد. مثلاً این بیت‌ها در بحر خفیف سروده شده است.

بیز جهانی ترک ائدیب گئتدیک　　　رنجینی دیلده برک ائدیب گئتدیک

شیمدیدن‌گیری نوبت ایردی سیزه　　　نِستَکیم اوّل ایرمیشدی بیزه

بطور کلی می‌توان گفت وزن عروضی از قرن پنجم در زبانهای ترکی شرقی و سپس به تدریج در زبان ترکی جنوب غربی و شمالی به کار رفته است. در روزگار ما فعّالترین زبان در بین زبانهای ترکی در استفاده از وزن عروضی، زبان آذربایجانی است."[۴۴]

کاربرد وزن عروضی در اشعار فارسی و ترکی متفاوت است. وزن عروضی بخاطر اینکه در زبان فارسی صداهای کشیده وجود دارد از همان ابتدا براحتی و به صورت کامل با آن مطابقت نمود. در زبان ترکی چون صداهای کشیده محدود است عدم تناسب بین وزن عروضی و زبان ترکی بوجود آمد. و خواه ناخواه در زبان شعر نارسایی‌هایی به وقوع پیوست این نارسایی‌ها بتدریج در شعر ترکی برطرف گردید. ولی البته این وضع نتایجی نیز به بار آورد در زبان فارسی وزن هجایی به فراموشی سپرده شد و فقط وزن عروضی میداندار گشت، در حالیکه در بین زبانهای ترکی هر دو وزن همراه یکدیگر به کار برده شد. به عنوان مثال در شعر آذربایجانی هر دو وزن در تمامی ادوار راه تکامل خود را پیموده‌اند.

ماهیت عروض

خلیل‌بن‌احمد اشعار شاعران پیش از اسلام و بعدازاسلام را تا قرن‌دوم‌هجری جمع‌آوری نمود و وزن آنها را با ساختهای مختلف کلمهٔ "فعل" درست و تنظیم کرد. این ساختها را که افعله نامیده می‌شود در زبان عربی واحد وزن شناختند. قیس رازی در این مورد می‌نویسد:

"بنای اوزان لغت عرب را بر فا و عین و لام نهادند." [۴۵]

خلیل با استفاده از این افعله‌ها که اساس آن را فعل تشکیل می‌دهد، وزن اشعار عربی را مدوّن نمود و خود اوزان جدیدی برآنها افزود و شعر عربی را در عرصهٔ وزن وسعت بخشید.

لازم به یادآوری است که در نظام عروضی خلیل هجای بلند و کوتاه وجود ندارد. این مفاهیم را به وسیلهٔ افاعیلی که از یک الی شش هجا ساخته شده‌اند توضیح می‌دهد. او اجزای افعله‌ها را با ارکان عروضی (سبب، و تد و فاصله) می‌سازد. منظور ما از به کاربردن هجا و اصطلاحات آن در این مبحث آن است که می‌خواهیم ماهیّت عروض را روشن ساخته، آنرا با زبانشناسی نوین تطبیق دهیم. تحلیل زبانشناسی اشکال متفاوت کلمهٔ فعل که بر هجاهای کوتاه و بلند و باز و بسته تطبیق داده شده، نشان می‌دهد که تمامی افعله‌ها از ده افعلهٔ اصلی بوجود آمده است:

فعولن، فاعلن، مفاعیلن، فاعلاتن، فاع‌لاتن، مستفعلن، مس تفع لن، مفاعلتن، متفاعلن و مفعولاتُ.

افاعیل اصلی با زحافات خود حدود هفتاد افعله بوجود می‌آورند. این افاعیل در اشکال مثمن، مسدس و مرّبع می‌آیند. انواع مختلف بحور عروضی و گونه‌های آن براساس این افاعیل ساخته می‌شود.

یادداشتهای فصل اوّل

۱ - *وزن شعر فارسی*: دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات توس، *تهران*، چاپ دوم، ۱۳۶۷ . ص ۱۳.

۲ - *همانجا و همان صفحه.*

۳ - *المعجم فی معاییر اشعار العجم*: *تألیف* شمس‌الدین محمدبن *قیس الرازی*، به تصحیح علّامهٔ فقید سعید مرحوم محمدبن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخهٔ خطّی قدیم و تصحیح مدرّس رضوی، کتابفروشی زوّار، *تهران*، چاپ سوم، اردیبهشت ۱۳۶۰ .... ۱۹۶۰.

۴ - شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی به انضمام مجموعهٔ اشعار فارسی خواجه نصیر، متن کامل و منقّح معیارالاشعار، معظّمه اقبالی (اعظم)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، *تهران*، چاپ اوّل، ۱۳۷۰........................ ص ۱۵۹.

۵ - رسالهٔ عروض سیفی و قافیهٔ جامی به تصحیح: بلاخمان، به اهتمام محمد فشارکی، انتشارات دانشگاه *تهران*، خرداد ۱۳۷۲ .... ص ۲۴.

۶ - سوره یس، آیهٔ ۶۹.

۷ - *غیاث‌اللغات*: *تألیف* غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری، به‌کوشش منصور ثروت، مؤسّسه انتشارات‌امیرکبیر، وابسته‌به سازمان‌تبلیغات‌اسلامی، چاپ‌اوّل، ۱۳۶۳. ص۵۱۳.

۸ - فرهنگ فارسی: دکتر محمد معین، جلد دوم، زیر مادهٔ شعر.

۹ - یادداشتها و اندیشه‌ها: عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲ .... ص ۴۷.

۱۰ - همانجا.

۱۱ - موسیقی شعر: محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات توس، ۱۳۵۹ .... ص ۱۳.

۱۲ - داستان من و شعر: نزار قبانی، ترجمهٔ غلامحسین یوسفی و دکتر یوسف بکار، انتشارات توس، ۱۳۵۶ .... ص ۷۳.

۱۳ - علم و عروض و خلیل بن احمد: دکتر نورالدین مقصودی، نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴ .... ص ۹۷-۹۶.

۱۴ - عروض و قافیه: دکتر نورالدین مقصودی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، جزوهٔ درسی، ۱۳۶۵ .... ص ۳.

۱۵ - همانجا .... ص ۲۲.

۱۶ - وزن شعر فارسی: خانلری .... ص ۱۳.

۱۷ - همانجا.

۱۸ - شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی .... ص ۱۵۹.

۱۹ - موسیقی شعر: محمدرضا شفیعی کدکنی .... ص ۱۶.

۲۰ - اصول نظری عروض و عروض آذربایجان: اکرم جعفر، انتشارات علم، باکو ۱۹۷۷ .... ص ۲۵.

۲۱ - وزن شعر فارسی .... ص ۱۱۲-۱۱۱.

۲۲ - همانجا .... ص ۱۱۵.

۲۳ - اصول نظری عروض و عروض آذربایجان: اکرم جعفر .... ص ۲۳.

۲۴ - هجای کشیده در وسط و اوّل مصراع یا بیت تبدیل به یک هجای بلند و کوتاه می‌شود در حقیقت انواع هجاها بیش از دو نوع نیست.

۲۵ - وزن شعر فارسی: خانلری .... ص ۱۴۸.

۲۶ - توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی: محمدرضا باطنی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۸ ص ۲۷.

۲۷ - موسیقی شعر: محمدرضا شفیعی کدکنی .... ص ۱۹۳.

۲۸ - همانجا .... ۲۰۰-۱۹۹.

۲۹ - وغ وغ ساهاب: صادق هدایت، انتشارات کتابهای پرستو، تهران ۱۳۴۴.

۳۰ - اصول نظری عروض و عروض آذربایجان .... ص ۳۷۱.

۳۱ - همانجا .... ص ۲۶.

۳۲ - شعر بی دروغ، شعر بی نقاب: عبدالحسین زرین کوب، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳....... ص ۹۶.

۳۳ - اصول نظری عروض و عروض آذربایجان .... ص ۳۱.

۳۴ - همانجا.. ص ۳۱.

۳۵ - همانجا.. ص ۳۳.

۳۶ - شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب: زرین کوب.................. ص۹۷.

۳۷ - علم عروض و خلیل بن احمد: دکتر نورالدین مقصودی .... ص ۹۹.

۳۸ - وزن شعر فارسی: خانلری .... ص ۸۳.

۳۹ - رسالهٔ عروض سیفی و قافیه جامی، به تصحیح بلاخمان، به اهتمام محمدفشارکی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.................................. ص ۱۹.

۴۰ - المعجم: شمس قیس رازی .... ص ۱۸۱.

۴۱ - همانجا.. ص ۱۶۶.

۴۲ - یک پیشنهاد تازه در فن عروض: ادیب طوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره سوم سال دوازدهم، پاییز سال ۱۳۳۹ .... ص ۳۶۱.

۴۳ - مفتاح العلوم: للامام سراج الملة والدین ابی یعقوب یوسف ابن ابی بکر محمدبن علی السکاکی، چاپ مصر.. ص ۲۱۸.

۴۴ - اصول نظری عروض و عروض آذربایجان................. ص ۴۷-۴۶.

۴۵ - المعجم: شمس قیس رازی .... ص ۲۷.

فصل دوّم:

افاعیل عروضی – زحافات – قواعد تقطیع

افاعیل عروضی

در بعضی منابع عربی و فارسی نام دیگر این واژه تفاعیل است که مفرد آن تفعله می‌باشد و در بعضی منابع دیگر بجای واژهٔ افعله، کلمه جزء بکار می‌برند.

همچنانکه وزن کلمات در زبان عربی از روی "فعل" ساخته می‌شود (ف.ع.ل) تمامی انواع اوزان عروضی هم براساس همین حرفها ساخته می‌شود. لیکن از طریق تغییراتی در تصریف این کلمه هفت حرف دیگر نیز به آنها افزوده می‌گردد و این ده حرف یعنی آ، ت، س، ع، ف، ل، م، ن، و، ی تمامی افاعیل عروضی را بوجود می‌آورند. در زبان عربی برای مصوتهای کوتاه حرفی وجود ندارد (در زبان فارسی نیز همینگونه است) و در صورت لزوم این مصوتها را با حرکت نشان می‌دهند.

در وزن عروضی کوچکترین افعله "فع" است که از دو حرف تشکیل یافته است و بزرگترین آنها "مستفعلاتان" می‌باشد که از ده حرف بوجود آمده است. این افاعیل کلمه نیستند زیرا کلمه باید دارای معنی باشد که اینها فاقد آن هستند.

افعله‌ها بعنوان واحدِ اجزایِ وزنِ مصراعها هستند.

همچنانکه افاعیل اصلی اساس اوزان عروضی را بوجود می‌آورند ارکان عروضی نیز افاعیل را می‌سازند.

این ارکان اجزاء افاعیل اصلی هستند. بطور کلی ارکان عروضی به انواع زیر تقسیم می‌شود:

۱ - سبب خفیف: این رکن از یک هجای بلند (-) و یا اگر به زبان گذشتگان بگوییم از یک حرف متحرک (O) و یک حرف ساکن (ا) ساخته شده است. سبب خفیف مبیّن نه رکن افاعیل اصلی است: فا، تن، مُس، تف، عی، لن، مَف، عو، لا.

۲ - سبب ثقیل: این رکن ازدو هجای کوتاه (UU) ویااز دوحرف متحرک (OO) ساخته شده است و مبیّن دو رکن افاعیل اصلی است: عَلَ، مُتَ. (عَلَ در مفاعَلَتن و مُتَ در متفاعلن).

۳ - وتد مقرون: این رکن از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند و یا بعبارت دیگر از دو حرف

متحرک و یک حرف ساکن ساخته شده است شکل آن (U-) و یا (IOO) است.

این رکن مبیّن چهار جزء افاعیل اصلی است: مفا، علن، فعو، علان.

۴ - وتد مفروق: این رکن از یک هجای بلند و یک هجای کوتاه و یا از دو حرف متحرک که یک حرف ساکن در وسط آن قرار گرفته باشد ساخته شده است. شکل آن (-U) و یا (OIO) است. این رکن مبیّن سه جزء افاعیل اصلی است: فاعِ، تفعِ، لاتُ.

۵ - فاصله صغری: این رکن از دو هجای کوتاه و یک هجای بلند و یا از سه متحرک پی‌درپی و یک حرف ساکن درست شده است. شکل آن بصورت (UU-) و یا (IOOO) است.

این رکن مبیّن دو جزء افاعیل اصلی است: عَلَتن و متفا.

۶ - فاصلهٔ کبری: این رکن از سه هجای کوتاه و یک هجای بلند و یا از چهار متحرک و یک ساکن ساخته می‌شود. شکل آن بصورت (UUU-) و یا (IOOOO) مـی‌باشد. در افاعیل اصلی جزئی وجود ندارد که این رکن مبیّن آن باشد.

نمودار افاعیل عروضی با ارکان عروضی بصورت زیر است:

۱ - فعولن: وتد مقرون (فعو) + سبب خفیف (لن)

۲ - فاعلن: سبب خفیف (فا) + وتد مقرون (علن)

۳ - فاعلاتن: سبب خفیف (فا) + وتد مقرون (علا) + سبب خفیف (تن)

۴ - فاع‌لاتن: وتد مفروق (فاع) + دو سبب خفیف (لا-تن)

۵ - مستفَعلن: دو سبب خفیف (مس - تف) + وتد مقرون (علن)

۶ - مس تفعِ‌لن: سبب خفیف (مس) + وتد مفروق (تفعِ) + سبب خفیف (لن)

۷ - مفاعیلن: وتد مقرون (مفا) + دو سبب خفیف (عی - لن)

۸ - مفاعلتن: وتد مقرون (مفا) + فاصلهٔ صغری (علتن)

۹ - متفاعلن: فاصله صغری (متفا) + وتد مقرون (علن)

۱۰ - مفعولاتُ: دو سبب خفیف (مف - عو) + وتد مفروق (لاتُ)

زحاف

در وزن عروضی علاوه بر افاعیل اصلی، افاعیل فرعی نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند. در حقیقت نقش افاعیل فرعی چندین برابر افاعیل اصلی است. افاعیل فرعی از افاعیل اصلی منشعب می‌شوند. و این عمل یعنی منشعب شدن افاعیل فرعی از افاعیل اصلی زحاف نامیده می‌شود. شمس قیس رازی می‌نویسد: "بدانکِ هر تغییر که به اصول افاعیل عروضی درآید زحاف خوانند"[۱]

مولانا وحید تبریزی در این باره می‌نویسد:

"زَحَفَ در لغت از اصل خود دور افتادن بُوَد و در اصطلاح آن است که اجزاء سالمه را از حال خود بگردانند، یعنی در آنجا تزاید و نقصان پدید آید."[۲]

آن جزء را که از چنین تغییرات بوجود می‌آید مزاحف می‌گویند. مثلاً مفاعیلن به وسیله زحاف کفّ تبدیل به مفاعیلُ می‌شود. مفاعیلُ مزاحف مفاعیلن است. و مفاعیلُ را مکفوف از مفاعیلن گویند.

تعداد زحاف

تعداد زحافات در منابع عروضی، در ارقام متفاوت ذکر شده است. در مفتاح العلوم سکّاکی شرح سی و چهار زحاف آمده است:

اضمار، عصب، وقف، خبن، طی، قبض، کفّ، تشعیث، قصر، قطع، وقص، عقل، خزل، نقض، کشف، خبل، شکل، حذف، حذذ، صلم، قطف، بتر، تسبیغ، اذاله، ترفیل، حزم، خرم، ثرم، عضب، قصم، شتر، جمّ، عجز، صدر،"[۳] البته این زحافات مخصوص عروض عربی است و در سایر منابع عربی نام چند زحاف دیگر نیز آمده است.

شمس قیس رازی "جملهٔ ازاحیف عجم" را سی و پنج می‌داند. امّا وی معتقد است که بیست و دو زحاف از ازاحیف عروض عرب در "اشعار عجم" مستعمل است:

قبض، قصر، حذف، خبن، کفّ، شکل، خرم، خرب، شتر، قطع، تشعیث، طی، وقف، کشف، صلم، معاقبت، صدر، عجز، طرفان، مراقبت، اسباغ، اذاله "و ازاحیف سیزده گانه کی از موضوعات عروضیان عجم است:

جدع، هتم، حجف، تخنیق، سلخ، طمس، جبّ، زلل، نحر، رفع، ربع، بتر، حذذ و بعضی متکلّفان سه زحاف دیگر در افزوده‌اند: توسیع، تضفیت، تطویل."[۴]

خواجه نصیرالدین طوسی اغلب، نام ازاحیف عروض عرب را آورده است. و چنین استدلال می‌کند:

"و امّا در پارسی، تغییرات و القاب آن چنان مضبوط نیست، از جهت آن که در پارسی بسیار وزن‌هاست که پیشتر بر آن شعر گفته‌اند و به نزدیک متأخّران متروک است. و بسیار وزن‌هاست که متأخّران به نوعی استعمال کرده‌اند و آن را اصول و فروع بر وجهی دیگر است"[۵]

در عروض وحید تبریزی علیرغم اینکه خودش تعداد زحافات را سی‌وپنج می‌داند و مثل شمس قیس بیست و دو زحاف را به عروض عرب و سیزده زحاف را به عروض عجم نسبت می‌دهد امّا در عمل شرح سی زحاف را آورده است.[۶]

مؤلف غیاث‌اللغات محمد رامپوری نام و شرح چهل و سه زحاف آورده است:

اضمار، خبن، وقص، طی، عَصب، قبض، عقل، کفّ، خبل، خَزْلْ، شکل، نقص، تشعیت، اذاله، تسبیغ، ترفیل، حذف، قطف، قصر، قطع، حَذَذ، صلم، وقف، کشف، بتر، خزم، ثلم، ثرم، شتر، خرب، عضب، قصم، جمّ، عقص، رفع، جبّ، هتم، زلل، خلع، جحف، ربع، جدع و نحر.

البته در کتابهای عروضی، ما به زحافاتی از قبیل صدر، عجز، طرفان، مراقبه، مکانفه و معاقبه نیز برمی‌خوریم امّا این زحافات خصوصیات زحاف بودن را دارا نیستند اولاً این زحافات مزاحفی ندارند مثلاً مفعولُ، مزاحف خرب از مفاعیلن است.

ثانیاً این زحافات بیانگر تغییر در اصل نیستند شمس قیس فصل جداگـانه‌ای بـه ایـن زحافات اختصاص داده است.[۷]

بعضی از این زحافات در مفهوم دیگری بکار رفته است مثلاً خزم زیادت حرفی است یا دو، کی در اوّل مصراع متقدمان شعراء عرب استعمال کرده‌اند تمام معنی‌را، و از وزن و تقطیع ساقط داشته و بیشتر آن حروف عطف بوده است. چون هل و بل و ثمّ و واو و فا و بعضی از شعراء عجم درین باب تقیّل بدیشان کرده‌اند و در یک دو بیت خزم آورده چنانکه شاعر گفته است:

هر که بـا مـرد مست جـنگ کـند　　　　ملامت آنرا رسد کی هشیار است

و میم ملامت خزمست و وزن و تقطیع این مصراع چنان باشد که:

لامت آنرا رسد که هشیار است. و این زشت خزمی است.... و طبع از آن نفرت می‌گیرد."[۸]

این مورد بطور شاذّ در اشعار آذربایجانی هم به کار رفته است مثلاً در این بـیت از حسـین جاوید:

ای گونش ای خلقتین گوزل گلینی　　　　سن ده دور ساچما بیر ضـیالرینی

در این بیت حرف "ای" خزم است.

به طور کلی آنچه از میان زحافات ذکر شده به طور عملی در اشعار فارسی به کار رفته است؛ در حدود سی و شش زحاف است که عبارتند از:

۱ - زحافات ساده‌ای که در آن حرف یا حروفی بر افعلهٔ اصلی افزوده می‌شود:

اذاله، اسباغ، ترفیل، توسیع، تطویل، تضفیت

۲ - زحافات ساده‌ای که در آن حروف یا حرفی از افعلهٔ اصلی کم می‌شود و یا متحرّکی ساکن می‌گردد.

حذف، قصر، خبن، کفّ، قبض، طیّ، وقف، قطع، جبّ، جحف، نحر، رفع، سلخ، ثلم، کشف، طمس، تشعیث، خرم(تخنیق)، حذذ و جدع.

۳ - زحافات مزدوجی که از دو زحاف ساده بوجود می‌آید:

بتر، صلم، خرب، هتم، تخلیع، شتر، شکل، ثرم

۴ - زحافات مزدوجی که از سه زحاف ساده تشکیل می‌یابد: ربع، زلل.

ماهیت زحافات

بحور عروضی و انواع آن اغلب بوسیلهٔ افاعیل فرعی ساخته می‌شوند تا افاعیل اصلی. افاعیل فرعی هم بوسیلهٔ زحافات از افاعیل اصلی منشعب می‌شوند. در شرح زحافات سعی شده است معنی لغوی آنها را هم ارائه بدهیم زیرا گاهی این معانی رابطهٔ جالبی با معنی اصطلاحی آن دارند. اکنون به توضیح زحافات عروضی می‌پردازیم:

۱ - اذاله: در لغت به معنی دامن درازکردن است. در اصطلاح اضافه کردن یک ساکن به رکن آخر افاعیلی گویند که به وتد مقرون ختم می‌شوند. در نتیجه فاعلن و مستفعلن و متفاعلن به افاعیل جدیدی، به ترتیب فاعلان، مستفعلان و متفاعلان تغییر شکل می‌دهند. افاعیل جدیدی راکه بدین طریق بدست می‌آیند مذال می‌گویند.

۲ - اسباغ: در لغت تمام گردانیدن نعمت بر کسی است در اصطلاح اضافه کردن یک حرف ساکن به رکن آخر افاعیلی گفته می‌شود که به سبب خفیف ختم می‌شوند. در نتیجه فعولن، مفاعیلن، فاعلاتن بترتیب به صورت فعولان، مفاعیلان و فاعلاتان (فاعلیان) تغییر شکل می‌دهند افاعیل جدید را مسبغ می‌گویند. بعضی آنرا مسبّغ از تسبیغ نامیده‌اند. (غیاث‌اللغات)

۳ - ترفیل: در لغت بمعنی دامن درازکردن است. در اصطلاح افزودن یک سبب خفیف (یک هجای بلند) به آخر افعله‌های مستفعلن و متفاعلن را ترفیل گویند. در نتیجه مستفعلن به "مستفعلن تن" تبدیل می‌شود و متفاعلن به صورت متفاعلن‌تن در می‌آید. بجای "مستفعلن تن" مستفعلاتن و بجای "متفاعلن تن" متفاعلاتن می‌آید. به این افاعیل که بدین ترتیب

بدست می‌آید مرفّل می‌گویند.

۴ – توسیع: در لغت به معنی گسترش دادن است. در اصطلاح افزودن یک سبب خفیف (هجای بلند) به آخر افعله فاعلاتن را توسیع می‌نامند. در نتیجه فاعلاتن به "فاعلاتن‌تن" تبدیل می‌شود و بجای آنهم فاعلیّاتن می‌آورند. به افعلهٔ جدیدِ فاعلیّاتن که بدین روش بدست می‌آید موسّع می‌گویند. قیس رازی این افعله را مورد انتقاد قرار می‌دهد و این عملِ عروض دانان عجمی را "استادی جاهلانه"[۹] نام می‌نهد.

۵ – حذف: در لغت به معنی انداختن است. در اصطلاح انداختن یک سبب خفیف (هجای بلند) از آخر افعله‌هایی راگویند که به سبب خفیف ختم می‌شوند. در نتیجه از فعولن "لن"، از مفاعیلن "لن"، از فاعلاتن "تن" می‌افتد و بترتیب "فعو"، "مفاعی"، "فاعلا" باقی می‌ماند. بجای فعو "فَعُل"، بجای مفاعی "فعولن"، بجای "فاعلا" فاعلن می‌آید. به افاعیل جدید محذوف گفته می‌شود. در فاع لاتن نیز زحاف حذف عمل می‌کند و آنرا به صورت "فاع لن" درمی‌آورد.

۶ – قصر: در لغت به معنی کوتاه کردن است. در اصطلاح انداختن حرف آخر و ساکن کردن حرف پیش از آن در افاعیلی است که به سبب خفیف ختم می‌شوند. در نتیجه فعولن به فعولْ، مفاعیلن به مفاعیلْ، فاعلاتن به فاعلاتْ، فاع‌لاتن به فاع لاتْ و مس تفع لن به مس تفعلْ تبدیل می‌شود. بجای مس تفعِ لْ مفعولن می‌آید. افاعیل جدید را مقصور می‌نامند.

۷ – خبن: در لغت به معنی "در شکستن کنار جامه باشد تا کوتاه شود." در اصطلاح انداختن حرف دوّم از افاعیل است که با سبب خفیف شروع می‌شوند. در نتیجه فاعلن به فَعِلُن، فاعلاتن به فعلاتن، مستفعلن و مس تفع لن به مُتَفْعِلُن و مفعولاتُ به معولاتُ تبدیل می‌شوند. بجای مُتَفْعِلُن، مفاعلن، و بجای معولاتُ، مفاعیلُ می‌آید. افاعیل جدید (فَعِلُن، فعلاتن، مفاعلن و مفاعیلُ) را مخبون می‌گویند.

۸ – کفّ: در لغت به معنی بازداشتن است. در اصطلاح انداختن حرف هفتم از افاعیلی

است که به سبب خفیف ختم می‌شوند. (مفاعیلن، فاعلاتن، فاع‌لاتن، مس تفع‌لن). در نتیجه مفاعیلن به مفاعیلُ، فاعلاتن به فاعلاتُ، فاع‌لاتن به فاع لاتُ، مس تفع لن بـه مس تـفعِ لُ تبدیل می‌شوند. افاعیل جدید را مکفوف می‌گویند.

۹ - قبض: در لغت به معنی گرفتن با پنجه است. در اصطلاح انداختن حرف پنجم از افاعیل فعولن و مفاعیلن را قبض گویند. در نتیجه فعولن به فعولُ و مفاعیلن به مفاعلن تغییر شکل می‌دهند به افاعیل جدید که بدین طریق بدست می‌آیند مقبوض می‌گویند.

۱۰ - طیّ: در لغت به معنی تاکردن است. در اصطلاح انداختن حرف چهارم از افاعیلی راگویند که با دو سبب خفیف شروع می‌شوند. در نتیجه مستفعلن به مُسْتَعِلُن و مفعولاتُ به مَفْعِلاتُ تبدیل می‌شوند. و با افاعیل هموزن خود عوض می‌شوند. بدین طریق مُسْتَعِلن به مُفْتَعِلُن و مَفْعِلاتُ به فاعلاتُ تبدیل می‌شود. به افعله‌های مفتعلن و فاعلاتُ که بدین طریق از افاعیل اصلی مستفعلن و مفعولاتُ بدست می‌آید مطویّ می‌گویند.

۱۱ - وقف: در لغت بمعنی ایستادن و ساکن کردن است. در اصطلاح ساکن ساختن حرف آخر مفعولاتُ را وقف نامند. بدین طریق مفعولاتُ به مفعولاتْ تغییر شکل می‌دهد که آنهم با افعلهٔ مفعولان عوض می‌شود. به افعلهٔ مفعولان که بدین روش بدست می‌آید موقوف می‌گویند.

۱۲ - قطع: در لغت به معنی بریدن است. در اصطلاح انداختن حرف آخـر و سـاکـن ساختن حرف پیش از آن در افاعیلی است که به وتد مقرون ختم می‌شوند. در نتیجه فاعلن به فاعلْ، مستفعلن به مستفعلْ و متفاعلن به متفاعلْ تبدیل می‌شود. فاعلْ با افعله هموزن خود فع‌لن، مستفعلْ با مفعولن، متفاعلْ با فعلاتن عـوض مـی‌شود. بـه افـاعیل جـدید مـقطوع می‌گویند.

۱۳ - جبّ: در لغت به معنی اخته کردن است و در اصطلاح انداختن دو سبب خفیف از آخر مفاعیلن را جبّ می‌گویند. در نتیجه از مفاعیلن "مفا" می‌ماند که آنهم با افعله مـعادل

خود "فَعَلْ" عوض می‌شود به افعلهٔ فَعَل که بدین طریق بدست می‌آید مجبوب می‌گویند.

۱۴ – جَحْف: در لغت بمعنی نقصان کردن (غیاث‌اللغات) تمیز جارو کردن از زمین (المعجم) است. در اصطلاح انداختن حرف دوم "ا" فاعلاتن و سپس انداختن فاصله صغری که از آن بدست آمده است. بدین طریق که ابتدا حرف "ا" از فاعلاتن می‌افتد و فعلاتن بدست می‌آید. سپس فاصله صغری "فعلا" می‌افتد و در نتیجه "تن" باقی می‌ماند که آنهم با افعله معادل خود "فع" عوض می‌شود به افعله "فع" که به این روش از فاعلاتن بدست می‌آید مجحوف می‌گویند.

۱۵ – نحر: در لغت به معنی گلو بریدن است در اصطلاح انداختن دو سبب خفیف از اوّل و حرف هفتم از آخر مفعولاتُ است که بدین ترتیب از افعلهٔ مفعولاتُ "لا" باقی می‌ماند که آنهم با افعلهٔ معادل خود "فع" عوض می‌شود. به افعلهٔ "فع" که بدین طریق از مفعولات بدست می‌آید منحور می‌گویند.

۱۶ – رفع: در لغت به معنی برداشتن است. در اصطلاح انداختن سبب خفیف از اول افاعیلی که با دو سبب آغاز می‌شوند. در نتیجه مستفعلن به "تفعلن" و مفعولاتُ به "عولاتُ" تبدیل می‌شود. "تفعلن" با فاعلن و "عولاتُ" با مفعولُ عوض می‌شود. به افعله‌های فاعلن و مفعولُ که بدین ترتیب از افاعیل اصلی مستفعلن و مفعولاتُ بدست می‌آید مرفوع می‌گویند.

۱۷ – سلخ: در لغت به معنی پوست کندن است. در اصطلاح انداختن دو سبب خفیف از آخر فاع‌لاتن را سلخ گویند. که در نتیجه از فاعِ‌لاتن "فاع" باقی می‌ماند به افعله "فاع" که به این طریق بدست می‌آید مسلوخ می‌گویند.

۱۸ – ثلم: در لغت به معنی رخنه کردن است. در اصطلاح انداختن حرف اوّل فعولن را ثلم گویند. که در نتیجه "فعولن" به "عولن" تغییر می‌یابد و آنهم با افعله معادل خود فع‌لن عوض می‌شود... به افعله فع‌لن که به این روش بدست می‌آید اثلم می‌گویند.

۱۹ – خرم: در لغت به معنی شکافتن پرّه بینی را گویند در اصطلاح انداختن حرف اوّل

مفاعیلن را خرم گویند. که در نتیجه مفاعیلن به فاعیلن تغییر می‌یابد و آنهم با افعله معادل خود مفعولن عوض می‌شود. به افعله مفعولن که با این روش بدست می‌آید اخرم می‌گویند.

۲۰ - کشف: در لغت به معنی عریان کردن است. در اصطلاح انداختن حرف هفتم مفعولاتُ را کشف گویند. که به این ترتیب مفعولاتُ به مفعولا تبدیل می‌شود و بجای آن افعله معادل "مفعولن" می‌نشیند. به افعله مفعولن که به این طریق بدست می‌آید مکشوف می‌گویند.

۲۱ - تشعیث: در لغت به معنی پراکنده کردن است. در اصطلاح عروضی انداختن یکی از حروف وتد مقرون "علا" در فاعلاتن را تشعیث گویند. در نتیجه افعله فاعلاتن به صورت فاعاتن یا فالاتن در می‌آید که بجای آنها هم افعلهٔ معادلشان "مفعولن" می‌آید. افعلهٔ "مفعولن" را که به این طریق از فاعلاتن به دست می‌آید مشعّث گویند.

۲۲ - حذذ: در لغت به معنی دنبال بریدن است. در اصطلاح انداختن وتد از آخر افاعیلی را گویند که به وتد ختم می‌شوند (فاعلن، مستفعلن، متفاعلن) در نتیجه از فاعلن، "فا"، از مستفعلن "مستف"، از متفاعلن "متفا" باقی می‌ماند که آنها نیز بترتیب با افاعیل جدید "فع" به جای "فا"، فع‌لن" بجای "مستف" و "فَعِلُن" بجای "متفا" عوض می‌شوند. به افاعیل جدید احذّ می‌گویند. شمس قیس رازی می‌نویسد:

"بعضی عروضیان اسقاط وتد مفعولاتُ را نیز احذّ می‌گویند"[9] امّا خود او انداختن وتد از مفعولات را اصلم می‌نامد.

۲۳ - طمس: در لغت به معنی ناپدید کردن است. در اصطلاح انداختن دو سبب خفیف و حرف "ع" از آخر "فاع‌لاتن" است که در این تغییرات "فاع‌لاتن" به "فا" تبدیل می‌شود. و بجای آن "فع" می‌آید. افعلهٔ "فع" را که به این طریق از "فاع‌لاتن" به دست می‌آید مطموس نامند.

و نیز آوردن همان افعله از مفاعیلن به وسیلهٔ زحافات خرم و جبّ (انداختن "م" به وسیله

خرم و "عیلن" به وسیله جبّ) را بتر می‌گویند. که درنتیجه از مفاعیلن "فا" باقی می‌ماند بجای آنها افعله "فع" می‌آید. به افعله "فع" که به این وسیله بدست می‌آید ابتر می‌گویند.

۲۵ - صلم: در لغت به معنی گوش از بن بریدن است در اصطلاح ساختن افعله فع لن از افعله اصلی فاعلاتن، بوسیله زحافات حذف و قطع را صلم می‌گویند. بدین طریق که ابتدا افعله فاعلاتن بوسیلهٔ زحاف حذف بصورت "فاعلا" در می‌آید سپس به وسیله زحاف قطع بصورت فاعل در می‌آید که آنهم با افعلهٔ فع لن جای خود را عوض می‌کند. به افعلهٔ فع‌لن که بدین روش از فاعلاتن بدست می‌آید اصلم گفته می‌شود.

۲۶ - خرب: در لغت به معنی ویران کردن است. در اصطلاح ساختن افعلهٔ مفعولُ از مفاعیلن را خرب گویند. بدین طریق که ابتدا به وسیله زحاف خرم "م" از مفاعیلن می‌افتد و سپس به وسیله زحاف کفّ "ن" از آخر آن می‌افتد. در نتیجه مفاعیلن بصورت فاعیلُ در می‌آید که آنهم با افعله معادل خود مفعولُ عوض می‌شود. به افعلهٔ مفعولُ که بدین وسیله (بوسیله زحافات خرم و کفّ که مجموع آنها زحاف خرب را بوجود می‌آورند) بدست می‌آید اخرب می‌گویند.

۲۷ - هتم: در لغت بمعنی دندان از بن شکستن است. در اصطلاح ساختن افعلهٔ فعولْ از مفاعیلن بوسیله زحافات حذف و قصر را هتم گویند. بدین طریق که "لن" مفاعیلن بوسیله زحاف حذف می‌افتد و مفاعی باقی می‌ماند. سپس بوسیله زحاف قصر "ی" از آخر "مفاعی" افتاده "ع" ساکن می‌شود. و افعله مفاعیلن بصورت مفاع در می‌آید. بجای مفاعْ افعله معادلِ آن فعولْ را می‌گذارند. به افعلهٔ فعول که به این شکل از مفاعیلن بدست می‌آید اهتم می‌گویند.

۲۸ - تخلیع: در لغت به معنی تفکیک کردن و بریدن دست است و در اصطلاح آوردن افعله‌های فَعِلْ از فاعلن و فعولن از مستفعلن را بوسیله زحافات خبن و قطع تخلیع گویند. بدین طریق که ابتدا افاعیل فاعلن و مستفعلن بوسیله زحاف خبن بصورت فَعِلن و مُتَفْعِلن در می‌آید سپس بوسیله زحاف قطع بترتیب بصورت فَعِلْ و مُتَفْعِل تغییر می‌یابند. افعله مُتَفْعِلْ با

فعولن جای خود را عوض می‌کند. به افاعیل فَعِلْ و فعولن که بدین صورت بدست می‌آیند مخلّع گفته می‌شود.

۲۹ - شتر: در لغت بریده شدن و برگشتگی پلک چشم راگویند. در اصطلاح آوردن افعله فاعلن از مفاعیلن را بوسیله زحافات خرم و قبض، شتر گویند. بدین طریق که "م" مفاعیلن بوسیله خرم و حرف پنجم "ی" آن بوسیله زحاف قبض می‌افتد و افعله مفاعیلن بصورت فاعلن در می‌آید. به افعلهٔ فاعلن که بدین صورت از مفاعیلن بدست می‌آید اشتر می‌گویند.

۳۰ - شکل: در لغت به معنی شکال بر نهادن است. در اصطلاح آوردن فَعِلاتُ از فاعلاتن و مفاعِلُ از مس تفع لن را بوسیله زحافات خبن و کفّ شکل گویند. بدین طریق که ابتدا بوسیله زحاف خبن فاعلاتن بصورت فعلاتن و مس تفع لن بصورت مُتَفْعلن تغییر می‌یابند. سپس بوسیله زحاف کفّ بصورت فعلاتُ و متفعِلُ در می‌آیند مُتَفعِلُ با افعلهٔ معادل خود مفاعلُ جای خود را عوض می‌کند. به افاعیل فعلاتُ و مفاعِلُ که به این وسیله بدست می‌آیند مشکول می‌گویند.

۳۱ - ثرم: در لغت به معنی شکستن دندان پیشین است. در اصطلاح ساختن افعلَه فَعلُ از فعولن بوسیله زحافات ثلم و قبض ثرم نامیده می‌شود. بدین طریق که ابتدا بوسیله زحاف ثلم "ف" می‌افتد و بوسیله قبض "ن" از آخر آن می‌افتد و فعولن به صورت "عولُ" درمی‌آید و آنهم با افعلهٔ معادل خود فَعْلُ عوض می‌شود. افعلَه فَعْلُ راکه به این صورت از فعولن بدست می‌آید اثرم گویند.

۳۲ - ربع: در لغت به معنی گرفتن یک چهارم چیزی است. در اصطلاح ساختن فَعَل از فاعلاتن را ربع می‌گویند. ربع از مجموع زحافات صلم و خبن ساخته می‌شود. بدین صورت که ابتدا فاعلاتن بوسیله زحاف صلم بصورت فاعلْ تغییر شکل می‌دهند. سپس بوسیله زحاف خبن به شکل فَعَلْ در می‌آید. افعله جدید راکه به این طریق بدست می‌آید مربوع می‌گویند.

۳۳ - زلل: در لغت به معنی بی‌گوشتی ران است. در اصطلاح ساختن افعله "فاع" از مفاعیلن به وسیله زحافات خرم و هتم (حذف و قصر) زلل نامیده می‌شود. بدین ترتیب که ابتدا بوسیلهٔ زحاف حذف مفاعیلن بصورت مفاعی تغییر شکل می‌دهد، سپس بوسیله زحاف قصر بصورت مفاع در می‌آید و بوسیله زحاف خرم "م" از اوّل می‌افتد و افعله "فاع" بدست می‌آید. افعله فاع را که به این صورت از افعلهٔ اصلی مفاعیلن بدست می‌آید ازلّ می‌گویند.

۳۴ - جدع: در لغت به معنی بریدن بینی آمده است. در اصطلاح انداختن هر دو سبب از اوّل و ساکن کردن "تُ" مفعولاتُ را جدع گویند. در نتیجه مفعولاتُ به "لاتْ" تبدیل می‌شود و بجای آن "فاعْ" می‌آید. افعله جدید را مجدوع گویند.

۳۵ - تطویل: در لغت به معنی دراز کردن آمده است. در اصطلاح افزودن حرف "ا" به آخرین هجای مستفعلاتن را تطویل گویند در نتیجه مستفعلاتان بدست می‌آید که آنرا مطَول نامند. قیس رازی این زحاف را ساخته عروضیان عجم می‌داند.

۳۶ - تضفیت: این زحاف نیز به نظر شمس قیس رازی از زحافات زاید است و دربارهٔ این زحاف می‌نویسد:

"و همان عروضی (از عروضیان متکلّف) بجای فاع، متحرکی و دو ساکن بر فاعلاتن افزوده است و آنرا فاعلیّاتان کرده و این تغییر را تضفیت نام نهاده و اصل آن از ضفوست بضاد معجمه. و گویند دِرع ضافٍ یعنی زرهی تمام، و این متکلّف ازین فعل بناء تفعیلی بکرده است و فاعلیّاتان را ضرب مضفّی خوانده یعنی تمام کرده و این هم تصرفی نامعلوم است چنانکه گفتیم کی چون فاع و فع بنفس خویش مستعمل است بتکلّف استعمال سه حرف زاید که فعل را از نسق تفعیل بیرون می‌برد چه حاجت" [۱۰].

شرح چهارده زحافی که مخصوص عروض عربی است و در شعر فارسی و آذربایجانی کاربردی ندارند نیاوردیم. نام این زحافات عبارتند از:

وقص، قصم، قطف، اضمار، کبل، نقص، تخنیق، خزل، جمّ، عقل، عقص، عضب، عصب و خبل

علاوه بر زحافاتی که شرح آنها آمده، زحافات مرکب زیر نیز در عروض به کار می‌رود که بطور خیلی خلاصه به شرح آنها می‌پردازیم:

زحافات مرکب

۱ - اصلم مسبغ:	آوردن	افعلة	فع لان	از	افعلة	فاعلاتن	بوسیله	زحافات	صلم و اسباغ	است.
۲ - مطوی مکشوف:	״	״	فاعلن	״	״	مفعولاتُ	״	״	طیّ وکشف	״
۳ - مطوی موقوف:	״	״	فاعلان	״	״	مفعولاتُ	״	״	طیّ و وقف	״
۴ - مطوی مذال:	״	״	مفتعلان	״	״	مستفعلن	״	״	طیّ و اذاله	״
۵ - مطوی مرفّل:	״	״	مفتعلاتن	״	״	مستفعلن	״	״	طیّ و ترفیل	״
۶ - مخبون مقصور:	״	״	فَعلاتْ	״	״	فاعلاتن	״	״	خبن و قصر	״
۷ - مخبون محذوف:	״	״	فَعِلُن	״	״	فاعلاتن	״	״	خبن و حذف	״
۸ - مخبون مذال:	״	״	مفاعلان و فَعِلان	״	״	مستفعلن وفاعلن	״	״	خبن واذاله	״
۹ - مخبون مرفّل:	״	״	مفاعلاتن	״	״	مستفعلن	״	״	خبن و ترفیل	״
۱۰ - مخبون مسبغ:	״	״	فعلیّان(فعلاتان)	״	״	فاعلاتن	״	״	خبن و اسباغ	״
۱۱ - مجحوف مسبغ:	״	״	فاع	״	״	فاعلاتن	״	״	جحف و اسباغ	״
۱۲ - اثلم مسبغ:	״	״	فع‌لان	״	״	فعولن	״	״	ثلم و اسباغ	״
۱۳ - مخبون مقطوع:	״	״	فَعِل	״	״	فاعلن	״	״	خبن و قطع	״
۱۴ - مقطوع مذال:	״	״	فع‌لان	״	״	فاعلن	״	״	قطع و اذاله	״
۱۵ - مشعّث مسبغ:	״	״	مفعولان	״	״	فاعلاتن	״	״	تشعیث و اسباغ	״

طبق تحقیقاتی که آقای صمد ظهوری در عروض آذربایجان به عمل آورده و آنرا در کتابچه‌ای منتشر نموده است، بیست و شش زحاف در عروض آذربایجان بکار می‌رود: «خبن، طی، کفّ، شکل، اذاله، اسباغ، حذف، قبض، قصر، قطع، حذذ، صلم، وقف، خرم، ثلم، ثرم، شتر، خرب، رفع، جبّ، هتم، زلل، خلع، جحف، نحر، جدع».[۱۱]

تقسیم‌بندی ازاحیف براساس افاعیل اصلی

۱ - افعله مفاعیلن دارای سیزده زحاف است.

قبض، کفّ، خرم، خرب، تخنیق، شتر، حذف، قصر، هتم، جبّ، زلل، بتر، اسباغ.

البته تخنیق همان خرم است. «مگر اینکه در عرب این را جز در اوّل بیت در سایر جاها نیاورند و چون پارسیان در حشو نیز به کار برند، پس هرگاه در غیر از صدر به کار رفت تخنیق گویند».[۱۲]

از سیزده زحاف بالایی هفت زحاف شتر، زلل، تخنیق، خرم، هتم، خرب و جّب مختص مفاعیلن است و بقیه در سایر افاعیل مشترک هستند.

۲ - ازاحیف فاعلاتن که در شعر فارسی بکار می‌رود، ده زحاف است:

خبن، کفّ، شکل، حذف، قصر، صلم، جحف، تشعیث، اسباغ و ربع. شمس قیس و سایر عالمان عروضی معاقبت، صدر، عجز و طرفان را نیز جزو زحافات فاعلاتن آورده‌اند امّا در شعر، عملاً ده زحاف بالایی بکار می‌رود که از بین آنها نیز ربع، جحف، تشعیث مختص فاعلاتن است و بقیه مشترک در سایر افاعیل هستند. البته دو زحاف توسیع و تضفیت نیز در مورد فاعلاتن در بعضی منابع به کار برده‌اند امّا شمس قیس آنها را قبول ندارد: «بعضی عروضیان متکلّف بجای فع سببی بر فاعلاتن افزایند و آنرا توسیع خوانند چنانکه فاعلاتن فع را فاعلیّاتن کنند و آنرا موسّع خوانند و الحق «این تصرفی فاسد و استاذئی جاهلانه است.... و همان عروضی متکلّف بجای فاع متحّرکی و دو ساکن بر فاعلاتن افزوده است و آنرا

فاعلیّاتان کرده و این تغییر را تضفیت نام نهاده... و این هم تصرفی نامعلومست.»[۱۳]

۳ - ازاحیف فاع لاتن پنج زحاف است: کفّ، قصر، حذف، سلخ، طمس. دو زحاف سلخ و طمس مختص فاع‌لاتن و بقیه در سایر افاعیل مشترک است.

۴ - «ازاحیف مستفعلن ۹ تا است: خبن، قطع، طی، تخلیع، خبل، حذذ، رفع، اذالت و ترفیل.»[۱۴]

زحاف تطویل را نیز در مورد مستفعلن ذکر کرده‌اند که شمس قیس رازی با تردید به آن نگریسته است:

«بعضی عروضیان عجم بر ترفیل حرفی زیادت کرده‌اند در شعر پارسی و آنرا تطویل نام نهاده و مستفعلاتن را مستفعلاتان کرده و آنرا ضرب مطوّل خوانده»[۱۵].

از میان ازاحیف ذکر شده برای مستفعلن، زحاف تخلیع مختص به آن می‌باشد و بقیه در سایر افاعیل اشتراک دارند.

۵ - «ازاحیف مس تفع‌لن چهار تا است که عبارتند از: خبن، کفّ، قصر و شکل»[۱۶] که همه در سایر افاعیل اشتراک دارند.

۶ - ازاحیف مفعولات هشت تا است: خبن، طی، وقف، کشف، صلم، حذذ، جدع، نحر، رفع که از میان آنها وقف، کشف، نحر و جدع مختص به مفعولاتُ است. بـه نـظر بـرخـی عروض‌دانان صلم و حذذ در این افعله دارای یک مفهوم است.

۷ - ازاحیف فعولن عبارتند از: حذف، قبض، قصر، ثلم، ثرم و اسباغ کـه ثـلم و ثـرم مختص فعولن است. البته زحاف بتر نیز در المعجم آمده، امّا همانطوریکه دکتر مـقصودی تصریح دارد، بتر در فعولن مخصوص زبان عربی است.»[۱۷]

۸ - ازاحیف فاعلن: «فاعلن از افاعیل زبان عرب است امّا چون در اشعار پارسی بکـار رفته، حتی بزرگترین شعرای ایران در اشعار خود بکار برده‌اند، پس بهتر است ازاحیف آنهم گفته آید. چهار زحاف اصلی با یک زحاف مرکب در فاعلن وجود دارد که عبارتند از: خبن و

قطع و حذذ و اذالت و خبن قطع با هم.»[۱۸]

چون ازاحیف افاعیل مفاعَلَتُن در شعر فارسی کاربردی ندارد از آوردن آنها خودداری کردیم.

۹ - ازاحیف متفاعلن در زبان فارسی از افعله متفاعلن شکل مقطوع آن بکار می‌رود و برای همین به آوردن زحاف قطع اکتفا می‌کنیم.

تقسیم‌بندی ازاحیف براساس افاعیل اصلی در عروض آذربایجان

افعلهٔ اصلی مفاعیلن در عروض آذربایجانی دارای مزاحف‌های زیر است:

۱ - اوزون هزج: آوردن افعلهٔ مفاعیلان است از مفاعیلن به وسیلهٔ اضافه کردن یک حرف ساکن به آخر مفاعیلن (هزج مسبغ).

۲ - قیسسا هزج: آوردن‌افعلهٔ مفاعلن‌است از مفاعیلن با انداختن حرف پنجم (هزج مقبوض)

۳ - آچیق هزج: آوردن افعلهٔ مفاعیلُ است از مفاعیلن با انداختن حرف آخر (هزج مکفوف)

۴ - ناقص هزج: آوردن افعلهٔ فعولن است از مفاعیلن با انداختن سبب خفیف آخر از مفاعیلن و جایگزینی فعولن با لفظ باقی مانده. (هزج محذوف)

۵ - لومه هزج: آوردن افعله مفاعیلْ است از مفاعیلن با انداختن حرف آخر و ساکن کردن حرف پیش از آن (هزج مقصور)

۶ - سینیق آچیق هزج: آوردن افعلهٔ مفعولُ است از مفاعیلن با انداختن حرف اوّل و حرف آخر (هزج اخرب)

۷ - شترلی هزج: آوردن افعله فاعلن است از مفاعیلن با انداختن حرف اوّل و پنجم آن (هزج اشتر)

افعلهٔ فاعلاتن در عروض آذربایجانی دارای مزاحف‌های زیر است:

۱ - اوزون رمل: آوردن فاعلاتان (فاعلیّان) است از فاعلاتن به وسیله افزودن یک ساکن به آخر فاعلاتن (رمل مسبغ)

۲ - قیسسا رمل: آوردن فعلاتن است از فاعلاتن با انداختن حرف دوّم آن (رمل مخبون)

۳ - آچیق رمل: آوردن فاعلاتُ است از فاعلاتن با انداختن حرف آخر آن (رمل مکفوف)

۴ - ناقص رمل: آوردن‌فاعلن است از فاعلاتن با انداختن سبب خفیف از آخر آن (رمل محذوف)

۵ - ناقص اوزون رمل: آوردن فاعلاتْ است از فاعلاتن با انداختن حرف آخر و ساکن کردن حرف پیش از آن (رمل مقصور)

۶ - سینیق آچیق رمل: آوردن فعلاتُ است از فاعلاتن به وسیله انداختن حرف دوم و حرف آخر فاعلاتن (رمل مشکول)

۷ - قاپالی رمل: آوردن فع‌لن است از فاعلاتن با انداختن یک سبب و یک متحرک از آخر فاعلاتن و ساکن کردن حرف پیش از آن (فاعلْ) و سپس جایگزینی آن با فع‌لن (رمل اصلم)

افعلهٔ اصلی مستفعلن در عروض آذربایجانی دارای مزاحف‌های زیر است:

۱ - اوزون رجز: آوردن مستفعلان است از مستفعلن با افزودن یک ساکن به آخر آن (رجز مذال)

۲ - قیسسا رجز: آوردن مفاعلن است از مستفعلن با حذف حرف دوم از آن (رمل مخبون)

۳ - فعال رجز: آوردن مفتعلن است از مستفعلن با انداختن حرف چهارم از آن و جایگزینی لفظ باقیمانده با مفتعلن (رجز مطوی)

افعلهٔ اصلی مفعولاتُ در عروض آذربایجانی دارای مزاحف‌های زیر است:

۱ - فعال منسرح: آوردن فاعلاتُ است از مفعولاتُ به وسیله انداختن حرف چهارم از آن (منسرح مطوی)

۲ - چیچکلی منسرح: آوردن افعلهٔ فع است از مفعولاتُ بوسیلهٔ انداختن دو سبب از اول و حرف متحرّک از آخر و سپس جایگزینی لفظ باقیمانده با فع (منسرح منحور)

افعلهٔ اصلی فعولن در عروض آذربایجانی دارای مزاحف‌های زیر است:

۱ - اوزون متقارب: آوردن فعولان از فعولن است با افزودن یک ساکن به آخر آن (متقارب مسبغ)

۲ - ناقص متقارب: آوردن فَعَلْ است از فعولن با انداختن یک سبب از آخر و جایگزینی لفظ باقیمانده با فَعَلْ (متقارب محذوف)

۳ - اوزون ناقص متقارب: آوردن فعولْ است از فعولن با انداختن حرف آخر و ساکن کردن حرف پیش از آن (متقارب مقصور)

۴ - آچیق متقارب: آوردن فعولُ است از فعولن به وسیلهٔ انداختن حرف آخر آن (متقارب مقبوض)

۵ - قاپالی متقارب: آوردن فع‌لن است از فعولن با انداختن حرف اول آن (متقارب اخرم)

۶ - قاپالی آچیق متقارب: آوردن فعْلُ است از فعولن با انداختن حرف اول و حرف آخر و جایگزینی لفظ باقیمانده با فعلُ (متقارب اثرم)

افعلهٔ اصلی فاعلن در عروض آذربایجانی دارای مزاحف‌های زیر است:

۱ - اوزون متدارک: آوردن فاعلان است از فاعلن با افزودن یک ساکن به آخر آن (متدارک مذال)

۲ - چیچکلی متدارک: آوردن فع است از فاعلن به وسیلهٔ انداختن وتد آخر از آخر آن (متدارک احذّ)

جدول زحافات عروضی و کارکرد آنها (فارسی و آذربایجانی)

ردیف	نام زحاف	افعله اصلی	افعلهٔ فرعی
۱	اذاله	فاعلن مستفعلن متفاعلن	فاعلان مستفعلان متفاعلان
۲	اسباغ	فعولن مفاعیلن فاعلاتن	فعولان مفاعیلان فاعلییان(فاعلاتان)
۳	ترفیل	مستفعلن متفاعلن	مستفعلاتن متفاعلاتن
۴	توسیع	فاعلاتن	فاعلیّاتن
۵	حذف	فعولن مفاعیلن فاعلاتن فاع‌لاتن	فَعُل فعولن فاعلن فاع‌لن
۶	قصر	فعولن مفاعیلن فاعلاتن فاع‌لاتن مس‌تفع‌لن	فعولْ مفاعیلْ فاعلاتْ فاع‌لاتْ مفعولن
۷	خبن	فاعلن فاعلاتن مستفعلن	فَعِلن فعلاتن مفاعلن

ردیف	نام زحاف	افعله اصلی	افعلهٔ فرعی
		مس تفع لن مفعولاتُ	مفاعلن مفاعیلُ
۸	کفّ	مفاعیلن فاعلاتن فاع لاتن مس تفع لن	مفاعیلُ فاعلاتُ فاع لاتُ مستفعلُ
۹	قبض	فعولن مفاعیلن	فعولُ مفاعلن
۱۰	طیّ	مستفعلن مفعولاتُ	مفتعلن فاعلاتُ
۱۱	وقف	مفعولاتُ	مفعولان
۱۲	قطع	فاعلن مستفعلن متفاعلن	فع لن مفعولن فعلاتن
۱۳	جبّ	مفاعیلن	فَعَل
۱۴	جحف	فاعلاتن	فع
۱۵	نحر	مفعولاتُ	فع
۱۶	رفع	مستفعلن مفعولاتُ	فاعلن مفعولُ
۱۷	سلخ	فاع لاتن	فاع
۱۸	ثلم	فعولن	فع لن
۱۹	خرم	مفاعیلن	مفعولن

ردیف	نام زحاف	افعله اصلی	افعلهٔ فرعی
۲۰	کشف	مفعولات	مفعولن
۲۱	تشعیث	فاعلاتن	مفعولن
۲۲	حذذ	فاعلن مستفعلن متفاعلن	فع فع‌لن فَعِلن
۲۳	طمس	فاع‌لاتن	فع
۲۴	بتر	مفاعیلن	فع
۲۵	صلم	فاعلاتن	فع‌لن
۲۶	خرب	مفاعیلن	مفعولُ
۲۷	هتم	مفاعیلن	فعولْ
۲۸	تخلیع	فاعلن مستفعلن	فَعِل فعولن
۲۹	شتر	مفاعیلن	فاعلن
۳۰	شکل	فاعلاتن مس تفع‌لن	فعلاتُ مفاعلُ
۳۱	ثرم	فعولن	فَعْلُ
۳۲	ربع	فاعلاتن	فَعِل
۳۳	زلل	مفاعیلن	فاع
۳۴	جدع	فاعلاتن	فاع
۳۵	تطویل	مستفعلن	مستفعلاتان
۳۶	تضفیت	فاعلاتن	فاعلیاتان

فروع افاعیل اصلی

همچنانکه در بحث افاعیل اصلی گفته شد، تمامی افاعیل عروضی و بحور آن از افاعیل اصلی بوجود می‌آیند. تمامی افاعیل دیگر جزء فروعات این افاعیل هستند. امّا کاربرد افاعیل فرعی در عروض چندین برابر افاعیل اصلی است. برای همین لازم است بدانیم کدام افعلهٔ فرعی از کدام افعلهٔ اصلی بدست آمده است.

۱ - افعلهٔ اصلی مفاعیلن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - مفاعیلاتن (موسّع) ۲ - مفاعیلان (مسبغ) ۳ - مفاعیلُ (مکفوف) ۴ - مفاعلن (مقبوض) ۵ - مفاعیلْ (مقصور) ۶ - فعولن (مخدوف) ۷ - مفعولن (اخرم) ۸ - مفعولُ (اخرب) ۹ - فاعلن (اشتر) ۱۰ - فعولْ (اهتم) ۱۱ - فَعَل (مجبوب) ۱۲ - فاع (ازلّ) ۱۳ - فع (ابتر).

۲ - افعلهٔ اصلی فاعلاتن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - فاعلیّان [فاعلاتان] (مسبغ) ۲ - فعلیّان [فعلاتان] (مخبون مسبغ) ۳ - فعلاتن (مخبون) ۴ - فاعلاتُ (مکفوف) ۵ - فعلاتُ (مشکول) ۶ - فاعلاتْ (مقصور) ۷ - فاعلن (محذوف) ۸ - فعلاتْ (مخبون مقصور) ۹ - فعلن (مخبون محذوف) ۱۰ - مفعولان (مشعّث مسبغ) ۱۱ - مفعولن (مشعّث) ۱۲ - فع‌لان (اصلم مسبغ) ۱۳ - فع‌لن (اصلم)

۱۴ - فاع (مجحوف مسبغ) ۱۵ - فع (مجحوف).

۳ - افعلهٔ اصلی فاع لاتن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - فاع‌لاتُ (مکفوف) ۲ - فاع‌لاتْ (مقصور) ۳ - فاع‌لن (مخدوف) ۴ - فاع (مسلوخ) ۵- فع (مطموس).

۴ - افعلهٔ اصلی مستفعلن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - مستفعلاتان (مطوّل) ۲ - مستفعلاتن (مرفّل) ۳ - مفاعلاتن (مخبون مرفّل)

۷ - مفاعلان (مخبون مذال) ۸ - مفاعلن (مخبون) ۹ - مفتعلان (مطوی مذال) ۱۰ - مفتعلن (مطوّی) ۱۱ - مفعولن (مقطوع) ۱۲ - فاعلن (مرفوع) ۱۳ - فعولن (مخلّع) ۱۴ - فع‌لن (احذّ)

۵ - افعلهٔ اصلی مس‌تفع‌لن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - مس تفع لُ (مکفوف) ۲ - مفاعلن (مخبون) ۳ - مفاعِلُ (مشکول) ۴ - فعولن (مخبون مقصور).

۶ - افعلهٔ اصلی مفعولاتُ دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - مفاعیلُ (مخبون) ۲ - فاعلاتُ (مطویّ) ۳ - فَعِلاتُ (مخبون مطویّ) ۴ - فعولان (مخبون موقوف) ۵ - فعولن (مخبون مشکوف) ۶ - فاعلان (مطویّ موقوف) ۷ - فاعلن (مطویّ مشکوف) ۸ - فَعِلن (مخبون مطویّ مکشوف) ۹ - مفعولان(مکشوف) ۱۰ - مفعولن (مکشوف) ۱۱ - مفعولُ (مرفوع) ۱۲ - فاع (مجدوع) ۱۳ - فع (منحور).

۷ - افعلهٔ اصلی فعولن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - فعولان (مسبغ) ۲ - فعولُ (مقبوض) ۳ - فعولْ (مقصور) ۴ - فَعُل (مخدوف)
۵ - فع‌لان (اثلم مسبغ) ۶ - فع‌لن (اثلم).

شمس قیس رازی در توضیح ازاحیف افاعیل اصلی بشرح این «اصول هفتگانه کی مدار اشعار عجم بـر آن است»[19] پرداخته است و از آوردن فروعات بقیه افاعیل اصلی خودداری نموده است.

۸ - افعلهٔ اصلی متفاعلن در زبان فارسی دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - متفاعلان (مذال) ۲ - فعلاتن (مقطوع)

۹ - افعله اصلی مفاعَلَتُن در عروض فارسی و آذری بطور نادر، خودش بکار می‌رود و افاعیل فرعی آن در این زبانها کاربردی ندارد.

۱۰ - افعلهٔ اصلی فاعلن دارای افاعیل فرعی زیر است:

۱ - فاعلان (مذال) ۲ - فَعِلان (مخبون مذال) ۳ - فَعِلُن (مخبون) ۴ - فع‌لان (مقطوع مذال) ۵ - فع‌لن (مقطوع) ۶ - فَعِلْ (مخبون مقطوع) ۷ - فع (احذّ).

با دقت در این بخش می‌توان دید که از افاعیل اصلی متفاوت افاعیلِ فرعیِ یکسان با نامهای مختلف بوجود می‌آید. مثلاً افعلهٔ اصلی فعولن در بحر متقارب اصلی، در بحر هزج، مخدوف، درگروه افاعیل مس‌تفع‌لن، مخبون و درگروه افاعیل مفعولاتُ مخبون مکشوف نامیده می‌شود. یا برعکس با عنوان یک زحاف به افاعیل فرعی متفاوتی درگروه افاعیل اصلی برخورد می‌شود. مثلاً با عنوان زحاف قصر که مزاحف آن مقصور است درگروه مفاعیلن، به افعلهٔ فرعی مِفاعیلْ، درگروه فاعلاتن، به فاعلاتْ، درگروه مس‌تفع‌لن به مفعولن و درگروه فعولن به فعولْ برمی‌خوریم. این مسائل از لطایف و پیچیدگیهای عروض بشمار می‌رود.

توضیحات افاعیل عروضی

تعداد افاعیل عروضی در منابع معتبر سنّتی بمراتب بیشتر از افاعیلی است که در سطور زیر به توضیح آنها می‌پردازیم مثلاً در المعجم شمس قیس رازی ۷۹افعله، در معیارالاشعار خواجه نصیر طوسی ۱۰۸افعله و در غیاث اللغات رامپوری ۶۹افعله توضیح داده شده است. واضح است که تمامی این افاعیل بطور عملی در آثار شاعران بکار نرفته است. و بطور نظری در کتابهای عروضی نام برده شده است. افاعیل عروضی که در اشعار فارسی و آذربایجانی بطور فعّال یا نیمه فعال بکار رفته عبارتند از:

۱ – مفاعیلن: از یک وتد مقرون و دو سبب حفیف ساخته شده است. در بحر هزج افعلهٔ اصلی است. در عروض آذربایجانی "بوتوو هزج" نامیده می‌شود.

۲ – مفاعیلان: افعلهٔ فرعی است و در بحر، هزج مسبغ نام دارد. در عروض آذربایجانی "اوزون هزج" نام دارد.

۳ – مفاعیلُ: در بحر هزج یا گروه مفاعیلن مکفوف و گروه مفعولاتُ، مخبون نام دارد. در عروض آذربایجانی "آچیق هزج" نام دارد.

۴ – مفاعیلْ: در گروه مفاعیلن مقصور و در گروه مفعولاتُ مخبون موقوف است. در عروض آذربایجانی "لومه هزج" نام دارد.

۵ – مفاعلن: در گروه مفاعیلن مقبوض و در گروه مستفعلن مخبون نام دارد. در عروض آذربایجانی "قیسساهزج نام دارد."

۶ – مفاعلان: در گروه مفاعیلن مقبوض مسبغ و در گروه مستفعلن مخبون مذال نامیده می‌شود. (در عروض آذری قیسسااوزون هزج).

۷ – مفعولُ: در گروه مفاعیلن اخرب و در گروه مفعولاتُ مرفوع نامیده می‌شود. (در عروض آذربایجانی سینیق هزج).

۸ - فَعَل: درگروه مفاعیلن مجبوب نام دارد. (در عروض آذربایجانی برای افاعیلی که فقط در اوزان رباعی بکار می‌روند نامی مخصوص نشده است).

۹ - فاعلاتن: افعلهٔ اصلی بحر رمل است. از یک سبب خفیف + یک وتد مقرون + یک سبب حفیف درست شده است. (در عروض آذربایجانی بوتوورمل).

۱۰ - فاع‌لاتن: افعله اصلی بحر رمل است. اختلاف آن با فاعلاتن در ارکان می‌باشد. (در عروض آذربایجانی بوتوو آرالی رمل) از یک وتد مفروق + دو سبب خفیف ساخته شده است.

۱۱ - فاعلیّان (فاعلاتان): درگروه فاعلاتن یا بحر رمل مسبغ نام دارد. (در عروض آذربایجانی اوزون رمل).

۱۲ - فعلاتن: دربحر رمل یا گروه‌فاعلاتن مخبون نام‌دارد. (در عروض آذربایجانی قیسسا رمل).

۱۳ - فعلیّان (فعلاتان): درگروه فاعلاتن مخبون مسبغ نامیده می‌شود (در عروض آذربایجانی قیسسا اوزون رمل).

۱۴ - فاعلاتُ: درگروه فاعلاتن مکفوف و درگروه مفعولاتُ مطویّ نام دارد. (در عروض آذربایجانی آچیق رمل).

(بعد از این فقط در داخل پرانتز به آوردن نام آذربایجانی اکتفا می‌کنیم).

۱۵ - فعلاتُ: درگروه فاعلاتن مشکول و درگروه مفعولاتُ مخبون مطوی است. (قیسسا آچیق رمل).

۱۶ - فاعلن: در بحر متدارک افعلهٔ اصلی است. از یک سبب خفیف و یک وتد مقرون ساخته شده است. درگروه مفاعیلن اشتر، درگروه فاعلاتن محذوف، درگروه مستفعلن مرفوع و درگروه مفعولاتُ مطوی مکشوف نام دارد (ناقص رمل و در بحر هزج شَتَرلی هزج نام دارد).

۱۷ - فعلن: درگروه فاعلن مخبون و درگروه فاعلاتن مخبون محذوف است. (قیسسا ناقص رمل).

۱۸ - فعلان (فعلاتْ): درگروه فاعلاتن مخبون مقصور نام دارد (قیسسا ناقص اوزون رمل).

۱۹ - فاعلاتْ (فاعلان): در گروه فاعلاتن مقصور، در گروه مفعولاتُ مطوی موقوف و در گروه فاعلن با فاعلان هم وزن است و مذال نام دارد (ناقص اوزون رمل).

۲۰ - فَعِلْ: در گروه فاعلن مخلّع نام دارد (ناقص متدارک).

۲۱ - فعلن: در فعولن اثلم، در فاعلن مقطوع، در فاعلاتن اصلم، در مستفعلن احذّ نامیده می‌شود. (قاپالی رمل - قاپالی متقارب).

۲۲ - فعلان: در گروه فاعلاتن اصلم مسبغ و در مستفعلن احذّ مسبغ نام دارد. (اوزون قاپالی)

۲۳ - فع: در گروه فعولن و مفاعیلن ابتر، در فاعلن احذّ، در فاعلاتن مجحوف، در فاع لاتن مطموس، در گروه مفعولاتْ منحور نام دارد. (چیچکلی متدارک و...).

۲۴ - فاع: در گروه مفاعیلن ابتر مسبغ، در فاعلاتن مجحوف مسبغ، در فاع‌لاتن مسلوخ و در مفعولاتُ مجدوع نامیده می‌شود. (چیچکلی اوزون متدارک و در بقیه بحور نامی مخصوص ندارد).

۲۵ - فعولن: افعله اصلی بحر متقارب است. از یک وتد مقرون و یک سبب خفیف ساخته شده است. در گروه مفاعیلن مخدوف، در مستفعلن مخلّع و در مفعولاتُ مکشوف نام دارد. (بوتوو متقارب و ناقص هزج).

۲۶ - فعولان: با مفاعیلْ هم وزن است. در گروه فعولن مسبغ و در گروه مفعولاتُ مخبون موقوف نام دارد. (اوزون متقارب).

۲۷ - فعولْ: در گروه فعولن مقصور و در مفاعیلن اهتم نامیده می‌شود. (ناقص اوزون متقارب).

۲۸ - فَعَل: در فعولن مخدوف است (ناقص متقارب).

۲۹ - مستفعلن: در بحر رجز افعلهٔ اصلی است. از دو سبب و یک وتد مقرون ساخته شده است. (بوتوو رجز).

۳۰ - مستفعلان: در گروه مُسْتفعلن مذال نام دارد. (اوزون رجز).

۳۱ - مس تفع‌لن: از افاعیل اصلی است. فرق آن با مستفعلن در ارکان است. (اوزون رجز) از یک سبب خفیف + یک وتد مفروق + یک سبب خفیف ساخته شده است.

۳۲ - مستفعلاتن: در گروه مستفعلن مرفّل نامیده می‌شود. (در عروض آذربایجانی کاربردی ندارد).

۳۳ - مفتعلن: در گروه مستفعلن مطویّ نام دارد. (فعال رجز)

۳۴ - مفتعلان: در گروه مستفعلن مطویّ مذال نامیده می‌شود. (فعال اوزون رجز)

۳۵ - مفعولن: در گروه مفاعیلن اخرم، در فاعلاتن مشعَث، در مستفعلن مقطوع، در مس تفع‌لن مقصور و در مفعولاتُ مکشوف نام دارد. (در عروض آذربایجان فقط در رباعی بکار می‌رود و نامی ندارد)

۳۶ - مفعولان: معادل افعله مفعولاتْ است. در مفاعیلن اخرم مسبغ، در فاعلاتن مشعّث مسبغ، در مستفعلن مقطوع مسبغ و در مفعولاتْ موقوف نام دارد.

۳۷ - مفاعلاتن: در مستفعلن مخبون مرفّل نام دارد. (نادر رجز)

۳۸ - متفاعلن: افعلهٔ اصلی بحر کامل است. از یک فاصله صغری و یک وتد مقرون ساخته شده است. (بوتووکامل)

۳۹ - متفاعلان: در گروه متفاعلن مذال نام دارد. (اوزون کامل)

۴۰ - مفاعَلَتُن: افعلهٔ اصلی بحر وافر است. از یک وتد مقرون و یک فاصلهٔ صغری ساخته شده است. (بوتوو وافر)

۴۱ - مفعولاتُ: از افاعیل اصلی است. از دو سبب خفیف و یک وتد مفروق ساخته شده است. خود این افعله کاربردی ندارد امّا زحافات آن در اشعار فارسی و آذری کاربرد فراوان دارد. (در شعر آذربایجانی چون کاربردی ندارد نامی برایش تعیین نشده است)

۴۲ - مستفعلاتان: از افاعیل فرعی است و در بحر رجز مرفّل مذال نامیده می‌شود. (در شعر آذربایجانی کاربردی ندارد و نامی برایش انتخاب نشده است)

۴۳ - فعولُ: در گروه فعولن مقبوض نامیده می‌شود. (آچیق متقارب)

۴۴ - فَعْلُ: در گروه فعولن اثرم نامیده می‌شود. (قاپالی آچیق متقارب)

۴۵ - مفاعیلاتن: در منابع عروضی موجود نیست امّا در شعر شاعران معاصر بکار رفته است بطور قراردادی در گروه مفاعیلن موسّع می‌نامیم. (در عروض آذربایجانی وجود ندارد)

۴۶ - مفاعلُ: در گروه مس تفع‌لن مشکول نامیده می‌شود. (ناقص آچیق رجز)

۴۷ - مفاعلاتُ: در گروه مستفعلن مخبون مرفّل مکفوف نام دارد. (نادر آچیق رجز)

۴۸ - مفتعلاتن: در گروه مستفعلن مطویّ مرفّل نام دارد (سئره‌ک رجز)

مظان

برای کامل کردن سیستم عروضی، مسأله مظان را نیز بطور مختصر توضیح می‌دهیم. مظان در عربی جمع مظنّه است. مظنّه در لغت به معنی جای گمان بردن است. در اصطلاح عروضی مظان رابطه بین زحافات و افاعیل اصلی است. یعنی مظان معلوم می‌کند که کدام زحاف مربوط به کدام افعله است.

مقوله مظان تصور زحافات با افاعیل مخصوصشان را در یکجا آسانتر می‌کند و به درک رابطه زحاف با افعله از کوتاهترین راه کمک می‌کند. مثلاً مظان وقف، افعله مفعولاتُ است. کسانی که با عروض آشنایی دارند می‌دانند که جستجوی این زحاف در افاعیل دیگر کار عبثی است. زیرا این زحاف فقط در افعله اصلی مفعولاتُ پیدا می‌شود. و یا وقتی می‌گوئیم مظان زحاف، افاعیل اصلی فعولن، مفاعیلن و فاعلاتن است، روشن می‌گردد که این زحاف فقط در سه افعله اصلی مذکور پیدا می‌شود.

قواعد تقطیع

"تقطیع در لغت به معنی قطعه قطعه کردن و پاره پاره نمودن است. امّا در اصطلاح فنّ عروض تقطیع شعر آن است که بیت را بر اسباب و اوتاد و فواصل قسمت کنند بطوریکه متحرک در مقابل متحرک و ساکن در مقابل ساکن قرارگیرد. امّا لازم نیست که فتحه در مقابل فتحه و ضمه در مقابل ضمه و کسره در مقابل کسره قرار بگیرد فتحه را در برابر ضمه و کسره و بالعکس نیز می‌توان قرار داد"[۲۰]. در تقطیع:

۱ - حروف ملفوظ معتبر است نه مکتوب، یعنی آنچه به تلفظ درآید خواه نوشته شود و خواه نوشته نشود، آن را به حساب می‌آورند و حروفی را که نوشته شده ولی خوانده نشود از تقطیع ساقط می‌کنند.

۲ - تمامی "الف"های ممدودی که در کلمات آهن، آسمان، آهو و آتش می‌بینیم و در ظاهر یک حرف است، در تقطیع به اندازهٔ یک متحرک و یک ساکن یعنی یک سبب خفیف محسوب می‌شود. "الف" در "این" و "از" هرگاه درست به تلف درآید آن را داخل وزن در می‌آورند و اگر در میان شعر ساقط شده باشد از تقطیع می‌اندازند.

۳ - حرف مشدد را دو حرف به حساب می‌آورند مانند محمّد بر وزن فعولن

۴ - حرکت اشباعی را یک حرف حساب می‌کنند مانند جان منی بر وزن مستفعلن

۵ - "و" بیان حرکت یعنی واوی که بیان ضمهٔ ما قبل خود را می‌کند مانند خوش، چو، تو و دو چون تلفّظ نمی‌شود از تقطیع ساقط می‌گردد، امّا هرگاه به تلفّظ درآید ساقط نمی‌گردد مانند سوی من بر وزن فاعلن.

۶ - دو حرف ساکن بعد از حروف مد هرگاه در برابر یک متحرک واقع شوند ساکن اوّل را متحرک می‌کنند و ساکن دوم را ساقط می‌نمایند مانند گوشت، چیست، ساخت، مثلاً «چیست دانی» بر وزن فاعلاتن که "س" را باید متحرک نمود و "ت" را ساقط کرد.

۷ - "ن" ساکن بعد از حروف مد در وسط کلام ساقط می‌شود مانند جان دهم بر وزن فاعلن یا

چون کنی بر وزن فاعلن.

گروهی را عقیده چنان است که حروف مد بیش از "ن" ساکن به حالت حرکت درمی‌اید و ساقط می‌گردد نه خود "ن". امّا اگر نون ساکن در آخر مصراع باشد به حساب می‌آید مانند: "اشک بر رخسارهٔ من شد روان" بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتْ که "ن" در مقابل "تْ" "فاعلات" قرار گرفته است.

۸ - "ه" بیان حرکت از قبیل کرانه، نشانه و نظایر آنها در تقطیع حذف می‌شود مگر در مواردی که از اشباع حرکت، حرفی تولید شده باشد یا "ه" بیان حرکت در آخر مصراع قرارگرفته باشد. مثلاً در "خنده کردم" بر وزن فاعلاتن "ه" از تقطیع ساقط است ولی در "جان خسته" بر وزن فاعلاتن چون "ه" در مقابل "ن" فاعلاتن قرارگرفته است باقی می‌ماند و به حساب می‌آید"[۲۱]

۹ - "یا" مفتوح و یا مختوم به مصوّت بلند "آ" که ماقبلش حرف مکسور باشد مانند "سیه" و "گیاه" و "بیا" در این موارد حرف پیش از "یا" یک هجای کوتاه محسوب می‌شود و یا با حروف بعد یک هجای بلند و یا یک هجای کشیده را تشکیل می‌دهد مثلاً "سیه" به س یه (U-) و "گیاه" به گِ یاه (U-) و "بیا" به بِ یا (U-) تقطیع می‌شود."[۲۲]

۱۰ - شاعر مختار است بیتی را که مصراع اولش با فاعلاتن شروع شده، در مصراع دوم با فعلاتن شروع کند مثل

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت   که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

در بیت بالا مصراع اوّل با فاعلاتن و مصراع دوم با فعلاتن شروع شده است.

۱۱ - گاهی شاعر بجای دو هجای کوتاه یک هجای بلند می‌آورد مثلاً بجای فَعِلُن، فع‌لن و یا بجای مفتعلن، مفعولن می‌آورد مثلاً در بیت:

هرچه داری اگر به عشق دهی   کافرم گر جوی زیان بینی

مصراع اوّل به فَعِلُن و مصراع دوّم به فع‌لن ختم می‌شود.

۱۵ - گاهی در اثنای بیت هجای کوتاه و بلند جای خود را عوض می‌کنند و به تعبیر استاد خانلری عمل "قلب" انجام می‌گیرد.[۲۳] مثلاً بجای مفتعلن، مفاعلن می‌آید. در بیت:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد　　یک سخن از من بدان مرد سخن دان برد

وزن به این صورت است:

مفتعلن فاعلن مفاعلن فاعلن　　مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

یادداشتهای فصل دوّم

۱ - *المعجم* .... ص ۴۷.

۲ - *مختصر وحیدی در عروض*: مولانا وحیدی تبریزی، به تصحیح محمّدعلی‌دوست، از مجموعهٔ رسال فارسی، دفتر دوّم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، زمستان، ۱۳۶۸ ص ۱۱

۳ - *مفتاح العلوم سکاکی* .... ص ۲۲۲

۴ - *المعجم* .... ص ۵۰

۵ - *شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی* .... ص ۲۰۴

۶ - *عروض وحیدی* .... ص ۱۱۱

۷ - *المعجم*.. ص ۵۲ و ۶۴

۸ - *المعجم*.. ص ۶۴و ۶۵

۹ - *المعجم*.. ص ۵۹

۱۰ - *المعجم* .... ص ۵۵

۱۱ - *عروض اولچوسی آذربایجان ادبیاتیندا*: صمد ظهوری، تبریز، چاپ صفا ۱۳۶۱ . ص ۷۱-۷۰

۱۲ - *عروض و قافیه*: دکتر نورالدین مقصودی .... ص ۱۵

۱۳ - *المعجم* .... ص ۵۵-۵۴

۱۴ - *عروض و قافیه*: دکتر مقصودی .... ص ۱۸

۱۵ - *المعجم* .... ص ۵۷

۱۶ - *عروض و قافیه*: دکتر مقصودی........................ ص ۱۹

۱۷ - همانجا.. ص ۲۱

۱۸ - همانجا.. ص ۲۱

۱۹ - *المعجم*.. ص ۵۵

۲۰ - *عروض و قافیه*: دکتر مقصودی........................ ص ۱۳

۲۱ - *عروض و قافیه*: دکتر مقصودی........................ ص ۱۳ و ۱۴

۲۲ - *عروض فارسی*: دکتر عباس ماهیار، نشر قطره، تهران ۱۳۷۳........... ص ۳۰

۲۳ - *وزن شعر فارسی*.. ص ۲۷۱

فصل سوّم:

بحور عروضی و دوایر آن

بحور عروضی و انواع بحر

بحر در عربی به معنی دریاست. در معنی مجازی به شخصی که همه جانبه در علوم و فنون معلومات وسیع داشته باشد بحر می‌گویند. مثلاً ابوعلی‌سینا یا ارسطو یک بحر است. به این گونه افراد، متبحّر نیز می‌گویند.

در بعضی منابع عروضی مخصوصاً منابع عربی به جای واژهٔ بحر کلمهٔ "باب" نیز بکار رفته است مثل "باب الطویل، باب المجتثّ، باب الهزج و..." [۱] امّا اغلب عروض دانان بحر را بر آن ترجیح داده‌اند.

در علم عروض اوزان شعر به دو گروه تقسیم می‌شود: اوزان اصلی و اوزان غیراصلی یا فرعی. اوزان اصلی از افاعیل اصلی و اوزان فرعی از افاعیل فرعی یا از افاعیل اصلی و فرعی بوجود می‌آیند. گاهی به اوزان اصلی بحور اصلیّه می‌گویند و به "بحور اصلیّه بحور سالم هم می‌گویند" [۲]

اوزان اصلی به دو شکل تقسیم می‌شوند: بعضی‌ها از تکرار یک افعلهٔ اصلی بوجود می‌آیند و بعضی‌ها از چند افعلهٔ اصلی. یک وزن اصلی را با تمامی اوزان فرعی که از افاعیل فرعی یا افاعیل اصلی و فرعی آن بوجود می‌آید بحر می‌گویند. یا بطور مختصر به یک وزن اصلی و اوزان فرعی ساخته شده از آن بحر می‌گویند.

بحور مستعمل و بحور نامستعمل

تمامی بحوری که نام آنها در علم عروض، یعنی در حقیقت در منابع عروضی آمده است دارای ارزش یکسانی نیستند. بعضی از آنها همانطوریکه از لحاظ نظری مورد مطالعه قرار می‌گیرند در عمل نیز به همان گونه در شعر بکار می‌روند. شاعران آنها را در اشعار خود بکار می‌برند. بعضی از بحور در عمل چندان کاربردی نداشته است و عروض‌دانان خودشان ساخته‌اند و دراغلب موارد نیز از خودشان بیت یا ابیاتی در همان وزن سروده‌اند. این نوع

بحور در منابع متفاوت در رقمهای مختلف آمده است. مثلاً در المعجم تعداد آنها بیست و یک، در غیاث‌اللغات نوزده، در عروض م.گیلانی یازده و در عروض ج.همائی چهارده بحر است. در اینجا ما نام تعدادی از آنها راکه شاهدی برایشان وجود داشت و یا در حقیقت ما توانستیم پیدا کنیم می‌آوریم. این بحور اینها هستند:

۱ - بحر صریم - قالب اصلی یا وزن اصلی آن این است:

"مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن"

اوزانی که در این بحر درکتب عروضی مندرج است اینهاست:

۱ - مفعول فاعلاتن فاعلاتن (صریم مسدس اخرب)

امروز کرد یارم قصد لشکر　　　تا گشت جانم از دردش پرآذر

(المعجم)

۲ - مفاعیلُ فاعلاتن فع لن (صریم مسدس مکفوف اصلم)

نگارا بپرسشی یادم کن　　　وز این بندِ محنت آزادم کن

۳ - مفاعیلُ فاعلاتُ فاعلن (صریم مسدس مکفوف مخدوف)

زهجرانِ یار گلعذار من　　　خزانْ گشته فصل نوبهار من

۲ - بحر کبیر - قالب اصلی آن: "مفعولاتُ مفعولاتُ مستفعلن"

اشعاری که در این وزن پیدا شده است:

۱ - فاعلاتُ فاعلاتُ مفتعلن (کبیر مسدس مطویّ)

آن نگار خوبچهر سیم ذقن　　　روی خوب خود نهاد بر رخ من

۲ - مفاعیلُ مفاعیلُ مستفعلن (کبیر مسدس مخبون)

نگارا زچه رو این دلم خون کنی　　　بهجران رخت رنجم افزون کنی

۳ - بحر بدیل - قالب اصلی آن: مستفعلن مستفعلن فاعلاتن

اوزانی که در آن شاهدی پیدا شده است:

۱ - مستفعلن مستفعلن فاعلاتن (بدیل مسدس سالم)

ای دلستان ما را تو آرام جانی لیکن دلازاری و نامهربانی

۲ - مستفعلن مستفعلن فعلاتن (بدیل مسدس مخبون)

باشد که این دوران غم بسرآید وین شام هجران رازپی سحر آید[۳]

۳ - مفتعلن مفتعلن فاعلاتن (بدیل مسدس مطویّ)

منکه چنین بسته بدام بلایم در غم عشق صنمی مبتلایم

۴ - مفتعلن مفتعلن فعلاتن (بدیل مسدس مطویّ مخبون)

در بر من دلبر من بنیامد آن بت افسونگر من بنیامد

۵ - مفتعلن مفاعلن فعل (بدیل مسدس مطویّ مخبون مربوع)

فتنهٔ آن نگار مهوشم از خم زلف او مشوشّم

۶ - مفاعلن مفاعلن فاعلاتن (بدیل مسدس مخبون)

تو دلستان به دلبری بی‌قرینی که از همه بتان بخوبی گزینی

۷ - مفتعلن مفتعلن فعلن (بدیل مسدس مطویّ مخبون مخدوف)

دلبر من برده دلم چه کنم وز غمش آزرده دلم چه کنم

۸ - مفاعلن مفاعلن فعلاتن (بدیل مسدس مخبون)

نگار من سوار من به سفر شد همی رود چو سرکشان به جهان در

۹ - مفاعلن مفتعلن فعل (بدیل مسدس مخبون مطویّ مربوع)

به زلف مشگین تو ای صنم کسیکه آشفته بود منم

۴ - بحر قلیب - قالب اصلی آن: "فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن" اوزانی‌که درآن شاهدساخته‌اند:

۱ - فاعلاتن فاعلاتُ مفاعیلن (قلیب مسدس مکفوف)

گر توانم دل ز مهر تو برگیرم بهر این دل آشنای دگر گیرم

۲ - فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلُ (قلیب مسدس مقصور)

مـی‌بسوزم در فـراقت هـمی زار   ای صـنم تـا کـی روا داری آزار

۳ - فاعلاتن فاعلاتُ فعولن (قلیب مسدس سالم مکفوف مخدوف)

دل بـهر فکـری دژم نـتوان کـرد   نقد هستی صرف غم نـتوان کـرد

۴ - فاعلاتُ فاعلاتُ مفاعیل (قلیب مسدس مکفوف مقصور)

ای صـنم رهـی مکش کـه سـزانیست   ایـن جـفا مکـن بـتا کـه روا نـیست

۵ - بحرحمید - قالب اصلی آن: (مفعولاتُ مستفعلن مفعولاتُ)

وزنی که در آن شاهدی ساخته‌اند: مفاعیلُ مفتعلن فعولن (بحر حمید مسدس مخبون- مطویّ مکشوف)

تو ای تُرک مهوش من وفا کـن   نگـه سـوی عـاشق بینوا کـن

۶ - بحر صغیر - قالب اصلی آن: "مستفعلن فاعلاتن مستفعلن"

۱ - مفتعلن فاعلاتن فع (صغیر مسدس مطویّ احذّ)

بـرده دلم دلـسـتان یـاری   عـربده جـو تـرک عـیّاری

۲ - مفتعلن فاعلاتُ فع (صغیر مسدس مطویّ مکفوف احذّ)

غـمزه‌ات ای تـرک آذری   بـرده دلم بـه افسـونگری

۷ - بحر اصمّ - قالب اصلی آن: "مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن" اوزانی که در آن اشعاری پیدا شده است:

۱ - فاعلاتُ مفاعیل فعلن (اصمّ مسدس مکفوف مخبون محذوف)

در دلش نـبود راه از دل مـن   وای از دل او آه از دل مـن

۲ - فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلان (اصمّ مسدس مکفوف مقصور)

از هـوای فـرح بخش فـرودین   رشگ بـاغ ارم شـد زنـو زمـین

۳ - فاعلاتُ مفاعیلُ مفعولن (اصمّ مسدس مکفوف مشعّث)

تـا اسیر تـو ای تـرک زیـبایم   از فـراق رخت نـاشکیبایم

۴ - فاعلاتن مفاعیلُ مفعولن (اصمّ مسدس سالم مکفوف مشعّث)

بـــی‌رخت ای دلارام طـــنازّم روز و شب باغم و غصه دمسازم

۵ - فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلاتن (اصمّ مسدس مکفوف)

مـــن اســیر خم زلف آن نگـارم تـــیره روزم و آشــفته روزگـــارم

۸ - بحرحمیم - قالب اصلی آن: "فاعلاتن مستفعلن مستفعلن" اوزانی که برای آن شاهد هست:

۱ - فعلاتن مفاعلن مفاعلاتن (حمیم مسدس مخبون مرفّل)

زتـو ای یـار نـازنین جـفا نشـاید ور بشـــاید بـدیگران بـما نشـاید

۲ - فعلاتن مفاعلن مفاعلن (حمیم مسدس مخبون)

بـه چـه مـاند رخـان آن نگـار مـن که همی تابد آن رخش چو مشتری

۳ - فاعلاتن مستفعلن مستفعلن (بحر حمیم سالم)

چشـــم مسـتت ای تـرک افسـونکار مـن از نگـــــه زد راه دل هشـــیار مــــن

۹ - بحر اخرس - قالب اصلی آن: "مستفعلن فاعلاتن مفاعیلن" اوزانی که در این بحر وجود دارد.

۱ - مستفعلن فاعلاتن فعولن (اخرس مسدس محذوف)

جـــز مـــهر او آشـنایی نـدارم جز کـوی او ره بـجایی نـدارم

۲ - مستفعلن فاعلاتُ مفعولن (اخرس مسدس مکفوف اخرم)

خواهم تـرا کـه یـار مـن بـاشی یارم شـوی در کـنار مـن بـاشی

۳ - مفتعلن فعلاتُ فعولن (اخرس مسدس مطویّ مشکول محذوف)

دل بـــه امـــید وفـای تـو دارم دیـــده بشـوق لقـای تـو دارم

۴ - مفاعلن فعلاتُ فعولن (اخرس مسدس مخبون مشکول محذوف)

چه خـوش بـود بکـنار تـو بـودن بکـــام دل بـــه بـــر تـــو غـــنودن

۵ - مفتعلن فاعلاتن فعولن (اخرس مطویّ محذوف)

جـــز درِ او ره بـــجایی نـدارم غـــیرِ غـــمش آشـنایی نـدارم

۶ - مستفعلن فعلاتُ فعولن (اخرس مسدس مشکول محذوف)

دوشـــینه مـن بـخیال تـو بـودم　　　در آرزوی وصـــال تـــو بـودم

۱۰ - بحر مصنوع - قالب اصلی آن: "مفاعیلن مستفعلن فاعلاتن" اوزان دارای شاهد آن:

۱ - مفاعیلُ مفتعلن فَعَل (مصنوع مسدس مکفوف مطویّ مربوع مسبغ)

خـــیالت نشـــاط دلم فـــزود　　　رخت انـــبساط دلم فـــزود

۲ - مفاعیلُ مفتعلن فع‌لن (مصنوع مسدس مکفوف مطویّ اصلم)

دلم بـــــرده‌ترک دلازاری　　　ستم پیشه لعبت عـیّاری

۳ - مفاعیلُ مفتعلن فعلن (مصنوع مسدس مکفوف مطویّ مخبون)

بـرآنـم کـه دل نـدهم بکسـی　　　نـــپویم دگـــر زپـــی هـــوسی

۴ - مفاعیل مفتعلن فاعلن (مصنوع مسدس مکفوف مطویّ محذوف)

تـــو ای شـــوخ دل شکـنِ نـازنین　　　مـــدارم زهـــجر جـــمالت غـمین

۱۱ - بحر مستّر - قالب اصلی آن: مستفعلن مفاعیلن فاعلاتن اوزان دارای شاهد آن:

۱ - مستفعلن مفاعیلن فَعَل (مستّر مسدس مربوع)

تـــا دل بـــتار زلفش بســته‌ام　　　از قید هـر دو عـالم رسـته‌ام

۲ - مستفعلن مفاعلن فعلن (مستّر مسدس مقبوض محذوف مخبون)

گـــفتم ازو شکـــایتی نکـنم　　　وز هـجر او حکـایتی نکـنم

۳ - مستفعلن مفاعلن فع‌لن (مستّر مسدس مقبوض اصلم)

از هـــجرت ای نگـــار زیـــبایم　　　آشـــفته حـــال و نـــاشکیبایم

۴ - مستفعلن مفاعلن فاعلن (مستّر مسدس مقبوض محذوف)

بـــاشد شـبی زلطـف شـادم کـنی　　　وز پـــرسشی دوبـــاره یـادم کـنی

۱۲ - بحر مشترک - قالب اصلی آن فاعلاتن مستفعلن مفاعیلن. اوزانی‌که دراین بحر بکاررفته‌است:

۱ - فاعلاتُ مستفعلن فعولن (مشترک مسدس مکفوف محذوف) مثل

دل هـــوای یـاری دگـر نـدارد   جز تو غمگساری دگـر نـدارد

۲ - فاعلاتُ مفتعلن فعولن (مشترک مسدس مکفوف مطویّ محذوف) مثل

هـــرکه از وفـــا خـبری نـدارد   شـــاخ هستیش ثـمری نـدارد

۱۳ - عمیق: "بحرِ عمیق که آن را مقلوب بحر مدید نیز گفته‌اند، از "تکرار فـاعلن فـاعلاتن فاعلن فاعلاتن" حاصل می‌شود. مثال از کلیّات شمس؛

تو اگر می‌شتابی سوی مرغان آبی   آب حیوان نیابی قـلزِم شادمانی

وزن بیت: فاعلن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن (بحر عمیق مثمن سالم)

مثال دیگر در بحر عمیق مثمن مشعّث (فاعلن مفعولن فاعلن مفعولن) است:

مـــی‌دود آن زیـبا بـرگل و سـوسن‌ها   گو بیا ما را بین ما از آن گل زاریـم"[۴]

۱۴ - بحر عریض: "بحر عریض که آن را مقلوب بحر طویل نیز گفته‌اند از تکـرار مـفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن به دست می‌آید. مولانا جلال‌الدین رومی غزلی در بحر عـریض مقبوض بر وزن مفاعلن فعولن مفاعلن فعولن دارد که بیت زیر از آن غزل است:

بیا بیا و بازآ به صـلح سـوی خـانه   مرو مرو ز پیشم کتف چنین مجنبان

غیر از این بحور، بحور نامستعمل دیگری در منابع عروضی نام برده شده کـه نـتوانستیم شاهدی برای آنها بیابیم از قبیل: ثلیم، معکوس، محمل، مبهم، مستعمل، قاطع، باعث، معین، حریم.

واضح است که بحور نامستعمل در اشعار شاعران به کار نرفته و اگر شاعری چند در این اوزان شعری سروده‌اند از سر تفنّن و هنرنمایی بوده است. و منظور ما از آوردن نام و شاهد آن، این است که روشن کنیم: عروض، علمی ساختگی نیست که هرکس بخواهد از خود نظام جدیدی برای آن وضع کند. بلکه این علم حاصل تکامل موسیقی شعری صدها سالِ شاعران بزرگی است که در وزن عروضی شعر سـروده‌انـد. در عـروض آذربـایجان و شـعر آذری در اوزان نامستعملِ ذکر شده شاهدی پیدا نکردیم.

بحور مستعمل

بحور مستعمل در عروض نوزده است که عبارتند از:

طویل، مدید، بسیط، وافر، کامل، هزج، رجز، رمل، سریع، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب، مجتث، متقارب، متدارک، جدید، قریب و مشاکل.

شانزده بحر از این نوزده بحر عربی و سه بحر آخری مخصوص فارسی زبانهاست. در این ترتیب هیچ اصلی در نظر گرفته نشده است و ما به پیروی از سنّت، این ترتیب را مراعات کرده‌ایم.

پنج بحر اولی مخصوص شعر عربی است. و در زبان فارسی بقول قیس رازی برگوشها ثقیل می‌آید. ولی بعضی از عروض‌دانان و گاهی بعضی از شاعران عروض دان همچون جامی در بعضی از این بحرها نیز طبع آزمایی کرده‌اند. اکنون به بررسی اوزان شعر فارسی در این نوزده بحر می‌پردازیم.

(۱) بحر طویل در شعر فارسی و آذربایجانی

"این بحر را از آن جهت طویل گویند که در لغت دراز را گویند و این بحر درازترین بحرهای شعر عرب است."[۵] "و شعر پارسی برین بحر متکلّف باشد"[۶] قیس رازی این بحر و چهار بحر بعدی، مدید و بسیط و وافر و کامل را از طبع سلیم برای گوش عجمها دور می‌داند. و معتقد است چند بیتی هم که در این بحور گفته شده است "تقیّل بشعراء عرب کرده‌اند و برای اظهار مهارت خویش درعلم عروض گفته"[۷] "اما در عربی مخصوصاً در قدمای عرب بحری بسیار شایع و رایج است و چه بسیار مقطوعات و شعرهای خوش درین بحر سروده‌اند محض نمونه کافی است بگوییم از سبعهٔ معلقه معروف سه قصیده در این بحر است و اگر این را مقیاس بتوان گرفت شاید بتوان گفت نزدیک به نیمی از شعر عرب در این بحر است و بقیه در پانزده بحر دیگر"[۸]

رشید وطواط (یا ادیب صابر ترمذی) در رسالهٔ شواهد منظوم اوزان شعر عربی و فارسی گفته:

به بحر طویل آمد، بسی شعرها تازی		بدین سان بود ارکان چو تقطیعش آغازی

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن		زهی دولتت را با دوام فلک بازی

قالبهایی که از این بحر در شعر فارسی به کار رفته اینهاست:

۱ - فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن (بحر طویل مثمن سالم) مثل

به احسان تویی حاتم برفعت تویی کسری

به فرمان تویی آصف ببرهان تویی عیسی

سلمان ساوجی

۲ - فعولن مفاعلن فعولن مفاعلن (بحر طویل مثمن مقبوض) مثل:

چو شمعم گدازد تن، شبی تا سحر کنم

خدایا خداوندا چه خاکی به سر کنم

عقیلی استرآبادی

البته چون قالبهای بحر طویل از اوزان دوری است و هر مصراع قابل تقسیم به دو نیم مصراع می‌باشد در آخر هر نیم مصراع نیز می‌تواند هجای کشیده، یا به عبارت دیگر مقبوض مسبغ به کار رود. مثل قالب سوم که می‌آید:

۳ - فعولن مفاعلان فعولن مفاعلان (بحر طویل مثمن مقبوض مسبغ) مثال:

بدین خرّمی بهار بدین تازگی بهار		بدین روشنی شراب، بدین نیکویی نگار

فرّخی سیستانی

۴ - فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلان (بحر طویل مثمن مسبغ) مثل:

من از مادری زادم که یارم پدر او بود		شدم خاک آن پایی کزین پیش سر او بود

اوحدی

"نوعی بحر طویل در شعر فارسی و آذری از عصر صفویّه به کار رفته است که غیر از بحر طویل عربی می‌باشد. این وزن را بحر "طویل عامیانه" یا "بحر طویل فارسی" نامیده‌اند.[۹] "قدیمیترین مأخذ در این مورد غیاث‌اللغات است که در آن ذیل مادهٔ طویل آمده است:"[۱۰]

"و آنچه در عام به بحر طویل شهرت دارد بحر رمل مثمن مخبون است که آنرا مضاعف کرده بر شانزده رکن بنا نمایند. در "کتاب درهٔ نجفی تألیف نجفقلی آقا سردار قاجار شاگرد فرصت‌الدوله شیرازی در این مورد آمده است:

"مخفی نماناد که گاهی بحر رمل مخبون را بر شانزده رکن بنا کنند و بعضی را که در این علم وقوف نیست، آن را بحر طویل خوانند. مثال بعضی گفته، هر مصراع هشت فعلاتن:

دی گذشتم به سرکوی نگاری چو بهاری به رخی ماه درخشان، به قدی سرو خرامان طره‌اش مشک تتاری و خطش عود قماری و لبش حقهٔ مرجان و گهر رشتهٔ دندان"[۱۱]

آقای زین‌العابدین موتمن در کتاب تحول شعر فارسی نوشته‌اند:

"بحر طویل شعری را گویند که از تکرار غیرمحدود پایه‌های عروضی شعر ساخته شود، از افاعیل عروضی آنچه پیش‌تر در ساختن بحر طویل به کار می‌رود فعلاتن است. این قسم را نمی‌توان از اقسام مشخص و معتبر شعر به شمار آورد چه در حقیقت بحر طویل یک نوع تفنّن ادبی است که گاهی شعرا و صاحب طبعان، طبعی آزموده و به آن صورت، مطایبات و فکاهیاتی به نظم آورده‌اند در تعزیه‌ها و نوحه‌سرایی‌های قدیم نیز این شیوه ضمن محاورات و تقریرات به کار رفته و شاید اساساً اصل و منشاء پیدایش این طرز ادای سخن، همان نمایشنامه‌های مذهبی بوده است."[۱۲]

نمونهٔ بحر طویل زیبایی از ساعی شروانی از نویسندگان و سخنوران ناشناختهٔ شروان می‌آوریم:

"ابتدا می‌کنم این نامهٔ پردرد بنام ملک قادر قیوم خداوند کریمی که همه حور و طیور و دد و دیو و سمک و ببر و پلنگ و ملخ و شیرژیان و ملک و آدم و جن و بقر و گبر و مسلمان و

همه منعم و درویش از او یافته سرچشمهٔ ادراک رموز حرکات و سکنات و روش رزق و معاشات و سلوک سبق علم و رموزات معانی ملکا کارگشا یا به من خسته و رنجور بحق شرف خاک ره سید کونین و رسول مدنی و به نبیّ قَرَشیّ و سبب خلقت افلاک و نزول رقم آیهٔ لولاک ترحم بنما و قلم عفو به روی ورق دفتر عصیان بکش از عزت اصحاب کبار و به امامان و به حق شرف آل عبا را"[۱۳]

در شعر آذری نیز این وزن در آثار شاعران مختلف به کار رفته است که به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

مثال اوّل از ابوالقاسم نباتی:

"سنی من، ای مه انور: نئجه تعریف قیلیم یوخدو شبیهین، بولطافت، بوشرافت بو جهان اوزره پری - حوریله اولماز نه دئییم؟ قالمیشام عاجز؛ بو وجاهت، بو ملاحتده زلیخاندی؟ بالله که اوزون تک اولابیلمزگول حمرا، هابئله یوخدو قدین تک چمنِ دهر ده بیر سرو دل آرا نه شمشاد و نه عرعر، نه صنوبر، هانی زلفون کیمی سونبول؟"[۱۴] ... مثال دوم از میرزاعلی‌اکبر صابر:

الامان، سرکش اولوب گونده بیراحواله دوشن دور قضانین بو دلازار، جفاکار مخالف عملیندن کی یاخیب عالمی ناره، قویوب آواره، خصوصاً منی بیچاره کی همواره یانیب نی‌کیمی اودلاره، بئله جوش و خروش ائیله ییرم، سانکی سماواره دونن قلبیمه مین‌لرجه شراره وورولوب اشک تریم جاری اولوب کاسهٔ چشمیمدن"[۱۵] ...

طبق تحقیقات پروفسور اکرم جعفر در شعر آذربایجانی و بطور اعم در زبان ترکی بحر طویل عربی به کار نرفته است وی می‌نویسد:

"در منابع ترکی مثلاً در عروض عبدالقانع اگر مثالهایی در این بحر آمده، گویندگان اشعار معلوم نیستند بلکه مؤلف کتاب خودش آنها را ساخته است"[۱۶]

استاد شهریار در قالب مربع بحر طویل شعری سروده است:

فعولن مفاعیلن مثال:

گـوزون بـیز ایشـیقلانسین　　　سـازین بـیر عـاشیقلانسین

(۲) بحر مدید در شعر فارسی و آذربایجانی

"این بحر را از آنجهت مدید گویند که مدید در لغت به معنی کشیده است، این بحر را نیز از بحر طویل کشیده‌اند و بعضی گویند که دو سبب در دو طرف ارکان سباعی او کشیده شده است."[۱۷]

قالب اصلی آن "فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن" است. در زبان فارسی در این بحر خیلی کم شعر گفته شده است. اوزانی که در این بحر به فارسی سروده شده است عبارتند از:

۱ - فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن (بحر مدید مثمن سالم) مثل:

دوش گفتم عشق را ای شـه عـیّار مـا　　　سرمکش مُنکِر مشو برده‌ای دستار ما

مولوی

۲ - فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلان (بحر مدید مثمن مذال) مثل:

یا به تنهایی بساز یـا کـه از یـاران مـرنج　　　یا حریف می‌مجوی یا زمی‌خواران مرنج

ابوالقاسم حالت

۳ - فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن (بحر مدید مثمن سالم مخبون) مثل

از میان و دهنش تـاتوان یک سرِ مـو　　　زان نشان باز مده زین سخن هیچ مگو

سیفی

۴ - فعلاتن فعلن فعلاتن فعلن (بحر مدید مثمن مخبون) مثل:

صنمی هست مرا بلطافت مـلکو　　　بحلاوت شکر و بملاحت نمکو

قاآنی

۵ - فاعلاتُ فع‌لن فاعلاتُ فع‌لان (بحر مدید مکفوف مقطوع مذال) مثل:

گفته بودم آن شب کاین شراب نور است　　　در عروض ظلمت روشنی دمیده است

(سیمین بهبهانی)

۶ - فعلاتُ فع‌لن فعلاتُ فع‌لن (بحر مدید مثمن مشکول مقطوع) مثل

دل من که باشد که ترا نباشد　　　تن من که باشد که فنا نباشد

(مولوی)

۷ - فاعلاتن فاع فاعلاتن فاع (بحر مدید احذّ مذال) مثل

آسمان سرخ است کهکشانش نیز　　　ماه و مریخش روشنانش نیز

(سیمین بهبهانی)

۸ - فاعلاتُ فاع فاعلاتُ فاع (بحر مدید مکفوف احذّ مذال) مثل

خارهای دشت خارهای پیر　　　چون خطوط هیچ رسته در کویر

(سیمین بهبهائی)

این قالب را می‌توان به صورت، «فاعلن فعولْ فاعلن فعولْ» (بحر متدارک مثمن مخلّع مذال) تقطیع کرد. برخلاف زبان فارسی که این قالب تنها در اشعار سیمین بهبهانی بکار رفته است در زبان آذری کاربرد فراوان دارد. و بنا به نوشته اکرم جعفر بخاطر اینکه اولین بار ابوالقاسم نباتی آن را به‌کار برده به "متدارک نباتی"[۱۸] مشهور شده است. ما از آوردن مثال برای عروض آذری در این قسمت خودداری می‌کنیم زیرا این وزن را در بحر متدارک خواهیم آورد. به طور کلی در عروض آذری بحر مدید چندان کاربردی ندارد و بعضی از مثالها که در کتابهای عروضی ترکی آمده ساختگی بنظر می‌رسد مثل این مثال:

گُلْستانِ دهرده رنگ یوخ، بوقالمیش　　　سایه انداز کرم نخل دلجو قالمیش

که در قالب فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن (بحر مدید مثمن سالم) هست.

(۳) بحر بسیط در شعر فارسی

این بحر را از آن جهت بسیط گویند که بسط در لغت گسترانیدن است. این بحر نیز مانند دو بحر قبلی از اوزان مخصوص عروض عرب است. در کتابهای عروضی و در شعرِ عدهٔ بسیار کمی از شاعران در زبان فارسی با این بحر شعر سروده شده است. قالب اصلی آن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن در هر مصراع است. قالبهایی که از این بحر در شعر فارسی به کار می‌رود عبارتند از:

۱ - مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن (بحر بسیط مثمن سالم) مثل

گر عاشقی نقد جان در راه جانان دهد　　شاید که یک بوسه‌اش آن لعل خندان دهد

(الهی قمشه‌ای)

۲ - مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن (بحر بسیط مثمن مخبون) مثل

اشتر به شعر عرب در حالتست و طرب　　گر ذوق نیست تراکژ طبع جانوری

(سعدی)

۳ - مفاعلن فع‌لن مفاعلن فع‌لان (بحر بسیط مثمن مخبون مقطوع مسبغ) مثل

تلاش را عمری چو موج کوشیدیم　　گهی فرو خفتیم گهی فرا رفتیم

(سیمین بهبهانی)

این بحر نیز در شعر و عروض آذربایجانی کاربردی ندارد.

(۴) بحر وافر در شعر فارسی و آذربایجانی

"این بحر را از آن جهت وافر گویند که درین بحر حرکات بسیار است چرا که هر رکن او مشتمل است بر پنج متحرک."[۱۹] اصل این بحر «مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن» است. قالبهایی که از این بحر در شعر فارسی کم و بیش به کار رفته عبارت است از این اوزان:

۱ - مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن (بحر وافر مثمن سالم) مثل:

فماطلبوا سوی سقمی فطاب علیّ ماطلبوا

عجب خبری که می‌دهدم دم و غم او کروفر او

(مولوی)

۲ - مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن (بحر وافر مسدس سالم) مثل:

در آن خمشم که بی‌هنرم سزا نبود که عرض هنر به پیش هماکند مگسی

(منعم)

البته در کتابهای عروضی مثالهایی دیگر آمده است امّا بر ذوق خوشایند نیست. و احتمال می‌رود خود این ادیبان برای اثبات ادلّه خود شعری گفته باشند.

در عروض آذربایجانی نیز وضع به همین منوال است و شعرهایی که در کتابهای عروضی مذکور است بنظر می‌رسد ساختهٔ خود مولّفان کتابهای عروضی باشد مثل این مثال:

او کبک دری شکاره ظفر اولومو عجب بو چشم‌تری گوروب سحری گلیرمی عجب

که در وزن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن (بحر وافر مسدس سالم) گفته شده است.

(۵) بحر کامل در شعر فارسی و آذربایجانی

کامل در لغت تمامی است. این بحر پنجمین بحری است که مخصوص عروض عربی می‌باشد. برخلاف بحور قبلی این بحر در شعر فارسی مخصوصاً از قرن هفتم به بعد تا اندازه‌ای استعمال داشته است. اوزان مشهور این بحر در شعر فارسی عبارتند از:

۱ - متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن (بحر کامل مثمن سالم - قالب اصلی) مثل:

به حریم خلوت خود شبی چه شود نهفته بخوانیم

به کنار من بنشینی و به کنار خود بنشانیم

(هاتف)

۲ - متفاعلن فعلاتن متفاعلن فعلاتن (بحر کامل مثمن مقطوع) مثل:

نه به چهرهٔ تو خراشی ز درون خسته، نشانی نه به سینهٔ تو، خروشی ز دل شکسته گواهی

(سیمین بهبهانی)

۳ - متفاعلن متفاعلن متفاعلن (بحر کامل مسدس سالم) مثل:

منم آن که گلشن عشق را چـمنم بـبین گذری کن و گل و سوسن و سمنم ببین

(هاتف)

۴- متفاعلن متفاعلن (بحر کامل مربّع سالم) مثل

هـله ای کـیانفسی بـیا درِ عـیش را سـره بـرگشا

(مولوی)

البته از آوردن گونه‌های این اوزان خودداری کردیم هریک از اوزان مذکور می‌تواند به هجای کوتاه یا کشیده ختم شود یعنی می‌تواند به صورت متفاعلان بیاید که در این صورت کامل مذال نام خواهد داشت و یا می‌تواند به صورت متفاعلُ بیاید.

در اشعار آذری این بحر کاربرد نیمه فعالی دارد و برخی از شاعران در این بحور طبع آزمایی نموده‌اند. قالبهایی که از این بحر در شعر آذربایجانی به کار رفته است عبارتند از:

۱ - متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن ← (بحر کامل مثمن سالم) مثل

بونونیله سین شعراکی سن بئله طـرفه کـاردان ایـنجیدین

بونه لاف عشق دیر ای عجب کی وصال یاردان اینجیدین

(رمزی بابا تبریزی)

۲ - متفاعلن متفاعلن متفاعلن ← (بحر کامل مسدس سالم) مثل

لب یاره باخ دل پـرغمه نـه صـفا وئـریر مِی نا به دل نئجه میل ائدیر نه صفا وئریر

(مخزن الاسرار شعرا)

۳ - متفاعلن متفاعلن ← (بحر کامل مربع سالم) مثل

او خودوم شلاله نی هر قـدر بودو مختصر قانابیلمه دیـم

ع. غمگساری

بحر هزج در شعر فارسی

«هزج، آوازی را گویند که با ترنّمی باشد و این هم از جهت نیکویی بحر برو نهاده‌اند.»[۲۰]

تنوع و گوناگونی این بحر در عروض فارسی و آذربایجانی بیشتر از عروض عربی است.

در عروض فارسی قالبهای اوزان بحر هزج براساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مفاعیلن، مفاعیلان، مفاعلن، مفاعلان، مفاعیلُ، مفاعیلْ، مفعولن، مفعولان، مفعولُ

فعولن، فاعلن، فَعَل، فاع، فع. که همه از مفاعیلن منشعب هستند.

در سالهای اخیر افعله "مفاعیلاتن" نیز در آثار شاعران معاصر به کار رفته است:

اوزان بحر هزج و سایر بحور در زبان فارسی و آذربایجانی در اشکال مثمن، مسدس و مربع می‌آید. اوزانی که از بحر هزج در شعر فارسی به کار می‌رود عبارتند از:

۱ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج مثمن سالم مثال

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعذاری خوش

(حافظ)

این وزن می‌تواند در اشکال عروض مسبغ نیز بیاید مثل

هر آنکس را که در خاطر ز عشق دلبری یاریست

سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری خوش

(حافظ)

این وزن در بحر هزج مثمن مسبغ عروض و سالم ضرب است.

۲ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان ← بحر هزج مثمن مسبغ مثال

صبا وقت سحر بوئی ز زلف یار می‌آورد دل شوریدهٔ ما را به بو در کار می‌آورد

(حافظ)

۳ - مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلْ ← بحر هزج مثمن مکفوف مقصور مثال

ترا لعلِ شکر ریز و مرا چشم گـهربار ترا خنده بُوَد خوی و مرا گریه بُوَد کار

(جامی)

۴ - مفاعیلْ مفاعیلْ مفاعیلْ مفاعیلْ ← بحر هزج مثمن مقصور مثال

بـمیرید بمیرید در ایـن عشـق بـمیرید در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

(مولوی)

۵ - مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن ← هزج مثمن اخرب سالم مثل

کی شعر ترانگیزد خاطر کـه حـزین بـاشد یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

(حافظ)

این وزن از اوزان دوری است زیرا هر مصراع قابل تقسیم به دو نیم مصراع می‌باشد و بنابراین در نیم مصراعها نیز می‌تواند شکل مسبغ به کار رود. مثلاً در بیت زیر از همین غزل:

غمناک نباید بود از طعن حسـود ای دل شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد

نیم مصراع اوّل (غمناک نباید بود) به شکل مفعول مفاعیلان آمده است.

۶ - مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلان ← هزج مثمن اخرب مسبغ مثال

در دیـر مـغان آمـد یـارم قـدحی در دست

مست از می‌و میخوران از نرگس مستش مست

(حافظ)

۷ - مفعولُ مفاعلن مفعولُ مفاعلن ← هزج مثمن اخرب مقبوض مثال

هر غنچه گشوده شد چون نامهٔ دوستان عید آمد و می‌رود بـی‌پیک و پـیام تـو

(س. بهبهانی)

۸ - مفعولُ مفاعیلْ مفعولُ مفاعیلْ ← هزج مثمن اخرب مقصور مثال

در خانه نشستیم با روی پری‌وار همسایهٔ ابلیس دیـوار بـه دیـوار

(س. بهبهانی)

۹ - مفعولُ فعولن مفعولُ فعولن ← هزج مثمن اخرب محذوف مثال

زان نفخه که شد جفت با قربت آدم از خـاک بـرآمـد بـر چـرخ مـعظّم

(مولوی)

۱۰ - مفعولُ فعولْ مفعولُ فعولْ ← هزج مثمن اخرب اهتم مثال

دیــوانــه شـوید بیگانه شـوید کاین عقل و خرد دام عقلاست

(بهار)

۱۱ - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن ← هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف مثال

ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت

(حافظ)

۱۲ - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلْ ← هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور مثال

ما را از خـیال تـو چـه پـروای شـرابست خم گو سرخود گیر که خمخانه خرابست

(حافظ)

۱۳ - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلن ← هزج مثمن مسدس اخرب مکفوف سالم مثال

گوئی رگ جان می‌گسلد زخمهٔ ناسازش نـاخوش‌تر از آوازهٔ مـرگ پـدر آوازش

(سعدی)

۱۴ - مفعولُ فعولن مفاعلن فع ← هزج مثمن اخرب محذوف مقبوض ابتر مثال

بر من چه بد آید زگفتهٔ خصم بر سنگ چه آید زنیش عقرب

(بهار)

۱۵ - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعَل ← هزج مثمن اخرب مکفوف مجبوب مثال

گفتند که بنگی و شـرابـی شـده‌ای الحق که چه لوطی حسابی شده‌ای

(شهریار)

این قالب وزن رباعی است. رباعی علاوه بر این قالب، در قالبهای دیگر نیز به کار رفته است! شمس قیس رازی برای وزن رباعی ۲۴ قالب آورده است که ۱۲ قالب آنرا شجرهٔ احزب نامیده، یعنی ۱۲ قالب با مفعولُ شروع می‌شود و ۱۲ قالب دیگر را شجرهٔ اخرم نامیده است که با مفعولن شروع می‌شوند. بعضی از این قالبها نسبت به دیگری کاربرد بیشتری دارند. در اینجا برای قالبهایی که مثال شعری پیدا کرده‌ایم شاهد می‌آوریم:

الف: مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فع ← هزج مثمن اخرب مقبوض ابتر مثال

ناخورده غمان تیره ایّامان را — نادیده ز دور دوزخ آشامان را

(عین القضاة همدانی)

ب - مفعولن مفاعلن مفاعیلُ فعل ← هزج مثمن اخرب مقبوض مکفوف مجبوب مثال

هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی — خود را ز برای نیک و بد گم نکنی

(شیخ شهاب الدین سهروردی)

ج - مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعول ← هزج مثمن اخرب مقبوض مکفوف اهتم مثال

یک عاشق پاک و یک دل زنده کجاست — یک سوخته جان دل پراکنده کجاست

(عطار نیشابوری)

د - مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فاع: ← هزج مثمن اخرب مقبوض ازلّ

از وصل تو بر کناره می‌باید زیست — با سینهٔ پاره پاره می‌باید زیست

(انوری)

ه - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فع ← هزج مثمن اخرب مکفوف سالم ابتر

طبعی نه که با دوست در آمیزم من — عقلی نه که از عشق بپرهیزم من

(سنایی)

و ـ مفعولن فاعلن مفاعیلُ فَعولْ ← هزج مثمن اخرب اشتر مکفوف اهتم مثل

سودا بو دست آنچه بنگاشته‌ایم افکندنی است آنچه بفراشته‌ایم

(عین القضاة همدانی)

ز ـ مفعولن فاعلن مفاعیلن فع ← هزج مثمن اخرم اشتر سالم ابتر مثال

چون برپایی به سرو سیمین مانی چون بنشینی به ماه و پروین مانی

(عنصری)

ح ـ مفعولن مفعولُ مفاعیلُ فعل ← هزج مثمن اخرم اخرب مکفوف مجبوب مثال

گـر دریـایی مـاهی دریـای تـوام ور صحرائی آهوی صحرای تـوام

(مولوی)

۱۶ ـ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ← هزج مسدس سالم مثال

چو دید آن لولوی لعل تـولابرلا بـــلالائی در آمــد لولوی لالا

(سلمان ساوجی)

۱۷ ـ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلْ ← هزج مسدس مقصور مثال

خم زلف تو دام کفر و دین است زکارستان او یک شمّه این است

(حافظ)

این قالب و قالب بعدی از فعالترین قالبهای اوزان شعر فارسی است، نه تنها دو بیتی‌های قدیمی در این قالب سروده شده است، بلکه منظومه‌های معروفی از قبیل ویس و رامینِ اسعد گرگانی، خسرو و شیرین نظامی، شیرین و خسرو امیر خسرو دهـلوی، یـوسف و زلیـخای جامی، گوهرنامهٔ خواجوی کرمانی، عشاق نامهٔ عبید زاکانی، محبّت‌نامهٔ عماد فقیه، جمشید و خورشید سلمان ساوجی، مهر و مشتری عصار تبریزی، شـمع و پـروانـهٔ اهـلی شیرازی، روشنائی نامه و سعادتنامهٔ ناصر خسرو قبادیانی، گلشن راز محمود شبستری، منطق‌العشاق اوحدی مراغه‌ای و چندین اثر منظوم دیگر در این قالب سروده شده است.

۱۸ - مفاعیلن مفاعیلن فعولن ← هزج مسدس محذوف مثال

شب افروزی چو مهتاب جوانی　　پری دختی چو آب زندگانی

(نظامی)

این قالب در مثنوی‌های یاد شده همراه قالب بالایی به کار می‌رود.

۱۹ - مفعولُ مفاعلن مفاعیلن ← هزج مسدس اخرب مقبوض سالم مثال

ای قبلهٔ کوی خاکی و آبی　　وی فخر همه قبیلهٔ آبی

(انوری)

۲۰ - مفعولُ مفاعلن مفاعیلْ ← هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور مثال

حسن تو همیشه در فزون باد　　رویت همه ساله لاله گون باد

(حافظ)

۲۱ - مفعولُ مفاعلن فعولن ← هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف مثال

آنکس که به دست جام دارد　　سلطانی جم مدام دارد

(حافظ)

این قالب و قالب بالایی نیز از اوزان فعال است. لیلی و مجنون نظامی ونظیره‌هایی که بر آن نوشته شده و نیز تحفة‌العراقین خاقانی در این وزن سروده شده است.

۲۲ - مفاعلن مفاعیلن ← هزج مربّع سالم مثال

غبار خشک خون بر نخل　　نثار خون‌تر بر خاک

(سیمین بهبهانی)

۲۳ - مفاعلن فعولن ← هزج مربع مقبوض محذوف مثال

مها تویی سلیمان　　فراق و غم چو دیوان

(مولوی)

۲۴ - مفاعلن مفعولن ← هزج مربّع مقبوض اخرم مثال

به جان تو ای طایی   که سوی ما بازآیی

(؟)

قالب زیر نیز در بحر هزج تقطیع می‌شود. امّا چون با قالب «فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولن» در بحر مقتضب یکی بود در آخر آوردیم:

۲۵ - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن ← هزج مثمن اشتر سالم مثال

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی   حاصل از حیات ای جان این دمست تا دانی

(حافظ)

علاوه بر اوزان ذکر شده، در آثار معاصران قالبهای زیر نیز در بحر هزج به کار رفته است.

۲۶ - مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلاتن ← هزج مثمن اخرب سالم موسّع مثال

گیرم که پریدم من ای شاخهٔ شمشاد از تو   تو سروی و من سایه مشکل شوم آزاد از تو

(سیمین بهبهانی)

۲۷ - مفاعلن مفاعیلن مفاعلن مفاعیلن ← بحر هزج مثمن مقبوض سالم مثال

بهار شاد شور افکن زقلّه‌ها به زیر آمد   هنوز عشق جان دارد مگو مگو که دیر آمد

(س.بهبهانی)

۲۸ - مفاعلن فعولن مفاعلن فعولن ← هزج مثمن مقبوض محذوف مثال

دلم گرفته‌ای دوست هوای گریه با من   گر از قفس گریزم کجا روم کجا من

(س. بهبهانی)

بحر هزج در شعر آذربایجانی

بحر هزج از فعّالترین بحور عروضی در شعر آذربایجانی است. افاعیلی که از افعلهٔ اصلی مفاعیلن منشعب گشته، در این بحر به کار می‌روند عبارتند از:

مفاعیلن، مفاعیلان، مفاعیلُ، مفاعلن، مفعولن، مفعولان، مفعولُ، فعولن، فاعلن، فعل، فعول، فاع، فع.

در شعر آذربایجانی نیز این بحر و سایر بحور عروضی در اشکال مثمن، مسدس و مربع به کار می‌رود.

اوزانی که از بحر هزج در شعر آذربایجانی به کار می‌رود عبارتند از:

۱ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ← هزج مثمن سالم

این وزن چه در عروض فارسی و چه در عروض آذربایجانی و اشعار سروده شده به این دو زبان وزن اصلی و فعال بحر هزج است. اکرم جعفر درکتاب مشهور خود این قالب را «دورد بولوملو بوتوؤ هزج» نامیده است. مثال

قضا کلکی گوزوم گل گور نه خوش چکمیش بوطغرانی

یـــا زیب دیــباچهٔ حســنونده هــذا یــوسف ثــانی

(عندلیب قاراجاداغی)

۲ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان ← دورد بولوملو بوتوو اوزون هزج مثال

کــوچر بــیرگون بــوعالمدن کــئچر ایــللر سـلیمانسیز

گوزل خوش ماهنی لار سویله‌ر شیرین دیللر سیلیمانسیز

(سلیمان رستم)

۳ - مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلْ ← اوچ بولوملو بوتوؤ لومه هزج مثال

توکندی صبری اولدی طاقتی طاق بو وسعتله اونا تنگ اولدی آفاق

(محمدباقر خلخالی)

۴ - مفاعیلن مفاعیلن فعولن ← اوچ بولوملو بوتوو ناقص هزج مثال

دوشــه دولت فـقیر و پست الیـنه　　　قلج گویا دوشوب دور مست الینه

(باقر خلخالی)

۵ - مفاعیلن مفاعیلن ← ایکی بولوملو بوتوؤ هزج مثال

نه دن اولدی ایکی دیـللی　　　اوره کلر اولدی نـیسگیللی

(صابر)

۶ - مفاعیلن مفاعیلان ← ایکی بولوملو اوزون هزج مثال

نه دن لغو اولدی پیمانلار　　　دیریلدی او ذْلی فرمانلار

(صابر)

۷ - مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن ← دورد بولوملو بو توو ناقص هزج

اکرم جعفر این قالب را در میان اوزان بحر هزج قرار می‌دهد و در این مورد می‌نویسد: "به این خاطر این وزن را در میان اوزان بحر هزج قرار دادیم که هر دو افعله از افاعیل بحر هزج است و در اشعار قاضی برهان‌الدین شاعر قرن چهارم آذربایجان به کار رفته است. این قالب در "المعجم" وجود ندارد... امّا شمس قیس رازی نوع دو افعله‌ای آن یعنی "مفاعیلن فعولن" را در میان اوزان بحر هزج آورده است و این به ما اجازه می‌دهد که نوع چهار افعله‌ای آنرا هم جزء انواع بحر هزج در عروض آذربایجانی قرار دهیم."[۲۲]

اکرم جعفر معتقد است که این قالب دارای دوگونهٔ دیگر هم هست یعنی قالبهای زیر:

مفاعیلن فعولن مفاعیلن مفاعیلْ و

مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولُ."

امّا افسوس علیرغم اینکه ادیب بزرگ به عروض دانان سنتی به خاطر شواهد سست یا تصنّعی آنها می‌تازد خود از آوردن مثال برای قالبهای شعری خودداری کرده است و این موضوع لطمهٔ بزرگی بر اثر گرانقیمت او وارد آورده است.

آقای صمد ظهوری در اثر کوچک خود «عروض اولچوسی آذربایجان ادبیاتیندا» به تأسّی از اکرم جعفر برای هر قالب، مصراعی شاهد آورده است. و ما مجبور شدیم برای این قالب و قالب بعدی از شواهد شعری ایشان مثال بیاوریم:

"دوا دردیمه قیلماکی در دین خوش دوادیر" (قاضی برهان الدین)

لازم به یادآوری است که خواجه نصیرطوسی این وزن را در میان اوزان بحر مدید آورده و آنرا «مقلوب طویل» می‌نامد. وی می‌نویسد:

«مقلوب طویل، «مفاعیلن فعولن» چهاربار بود. بهرامی از فرالاوی شاعر نقل کرده است که او بر "وافی" این بحر شعر گفته است و یک بیتش این است:

نگاری دلربایی، ربود از من دل من   من بی دل چگونه، از و بوسه ستانم

امّا در عرب و عجم از کسی دیگر شعری برین بحر معلوم نشده است.»[۲۳]

۸ - مفاعیلن فعولن ← ایکی بولوملو بوتوو ناقص هزج

این قالب را اکرم جعفر به تأسی از شمس قیس رازی در میان اوزان بحر هزج آورده است امّا مثالی ذکر نکرده است. آقای صمد ظهوری که خود شاعر خوبی هم بوده است یک مصراع برای این قالب شاهد آورده که چون گوینده‌اش ذکر نشده است احتمال دارد خود ساخته باشد و آن مصراع این است:

"اوخور بولبول چمن ده"

۹ - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن ← دورد بولوملو سینیق آچیق ناقص هزج مثال

افسوس که یاریم گئجه گلدی گئجه گئتدی

هیچ بیلمدیم عمریم نئجه گلدی نئجه گئتدی

(آقا بگیم آقا)

۱۰ - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلْ ← دورد بولوملو سینیق آچیق لومه هزج مثال

جان وئرمه غم عشقه کی عشق آفت جان دیر

عشق آفت جان اولدوغو مشهور جهان دیر

(فضولی)

۱۱ - مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن ← دورد بولوملو سینیق بوتوو هزج مثال

هرگز سسیمیز چیخماز هیچ کس دیلیمیز بیلمز

هر چند کی دیللرده افسانه لریز بیزلر

(قوسی تبریزی)

۱۲ - مفعولُ مفاعیلن ← ایکی بولوملو سینیق بوتوو هزج مثال

آلقیش سنه‌ای زحمت دنیا یاساچان نعمت

(عبداله شایق)

۱۳ - مفعولُ مفاعیلان ← ایکی بولوملو سینیق اوزون هزج مثال

آغلار بیزه توپراقلار داغلار دره‌لر داشلار

(صابر)

۱۴ - مفعولُ مفاعلن فعولن ← اوچ بولوملو سینیق قیسسا ناقص هزج مثال

هر بولبوله بیرگول اولدو همدم اوندان بو جهانه گلدی آدم

(نباتی)

این قالب و قالب بعدی را به گفتهٔ اکرم جعفر در عروض آذربایجانی «هزج لیلی و مجنون» می‌نامند زیرا اغلب نظیره‌هایی که بر لیلی و مجنون نظامی در زبانهای ترکی سروده شده، در همین قالب است.

۱۵ - مفعولُ مفاعلن مفاعیل ← اوچ بولوملو سینیق قیسسا لومه هزج مثال

گلمز الیمیم حسابه سنسیز سئغماز سحنیم کتابه سنسیز

(کاظم آقاسالک)

۱۶ - مفعولُ مفاعیلْ ← ایکی بولوملو سینیق لومه هزج مثال

هـــر آدَیـــمی قـــاندیر لاغـــلاغی آمـــاندیر

(صابر)

۱۷ - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن ← دورد بولوملو شَتْرلی بوتوۆ هزج مثال

صاحب عـزا قـویموش بـو عـزایـه بـیر قـانون

سیل تک گرک آخسون گوزدن ای کونول قانون

(راجی)

این قالب همچنانکه گفتیم می‌تواند به صورت «فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مـفولن» در بـحر مقتضب نیز تقطیع شود.

۱۸ - فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلان ← دورد بولوملو شَتْرلی بوتوو اوزون هزج مثال

گـولشن مـصیبتده‌ای مـنیم گـول یـاسیم غم یمه اگر سندن آیری دوشدو عبّاسیم

(راجی)

۱۹ - الف: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعَل ← رباعی هزجی مثال

دیوانه کونول بسدی فغان ایئله مه چوخ راز دلیـــمی خـلقه عـیان ایـئلمه چـوخ

(؟)

این قالب و قالبهای بعدی وزن رباعی است. اکرم جعفر وزن رباعی را بررسی نکرده است.

ب - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فع مثال

مژگانیمی ای شوخ گهربار ائتمه پنهان غمیمی عالمه اظهار ائتمه

(فضولی)

ج) مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعل مثال

میخانه‌ده می عجب باها تاپدی یـئنه هر رند گـدا بـوگون نـوا تـاپدی یـئنه

(نباتی)

د - مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلن فاع مثال

چیخدی فلکه آه و فغانیم سنسیز — چـوخ درده مـقید اولدو حـالیم

ه - مفعولُ مفاعلن مفاعیلُ فعول مثال

ساقی عطش کبابه آب ائـیلر عـلاج — مدقوقه یقین شراب ناب ائیلر علاج

(نباتی)

و- مفعولُ مفاعلن مفاعیلن فع مثال

شاهنشه جمله اولیادیر حـیدر — سـلطان سـریر انّـمادیر حـیدر

(نباتی)

ز - مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع مثال

سر منزل هر مراده رهبر دیر عشق — کیفیّت هر کماله مظهر دیر عشـق

(فضولی)

ح - مفعولن مفاعیلُ مفاعیلن فع مثال

ســاقی ایشـیمیز نـاله و افـغان اولدو — زولفون کیمی حالیمیز پـریشان اولدو

(نباتی)

ط - مفعولن مفاعلن مفاعیلن فع مثال

مهوش‌لر ایچینده بیر نگاریم واردیر — هجرایله بو نـوع روزگـاریم واردیـر

بحر رجز در شعر فارسی

"رجز رنجی را گویند که پای شتر بلرزاند و گفته‌اند موضع نشستی باشد بر شتر از هودج خردتر و این اسم از جهت اضطراب اجزای او به سبب تقارب حرکات یا به سبب کوتاهی بیت برین بحر نهاده‌اند که در عرب بیشتر مشطور استعمال کنند.»[۲۴]

"علت نامگذاری این بحر آن است که عربها در دفاع از خود آنرا در مقام مفاخرت و مردانگی و شرافت قومی خود می‌خوانند. اکثر اشعاری که عربها در میدانهای نبرد می‌سرایند. در بحر رجز است."[۲۵]

بحر رجز با افاعیل زیر ساخته می‌شود: مستفعلن، مستفعلان، مستفعلاتن، مستفعلاتان، مفتعلن، مفتعلان، مفتعلاتن، مفتعلاتان، مفاعلن، مفاعلان، مفاعلاتن، مفاعلاتان. قالب اصلی بحر رجز چهاربار مستفعلن برای هر مصراع است. اوزان مستعمل بحر رجز در شعر فارسی عبارتند از:

۱ - مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن ← بحر رجز مثمن سالم مثال

اشتر صراحی گردنا دانم چه خواهی کردنا　　گردن درازی می‌کنی پنبه بخواهی خوردنا

(عبدالواسع جبلی)

۲ - مستفعلن مستفعلن مستفعلان ← رجز مثمن مذال مثال

پر می‌زند مرغ دلم با یاد آذربایجان　　خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان

(شهریار)

۳ - مستفعلن مستفعلاتن مستفعلن مستفعلاتن ← رجز مثمن سالم مرفّل مثال

ای رویت از فردوس بابی وز سنبلت برگل نقابی

هر لحظه‌ای زان پیچ و تابی در حلق جان من طنابی

(سیمین بهبهانی)

۴ - مستفعلن مستفعلن ← رجز مسدس سالم مثال

پیش آر ساقی آن می چون رنگ را　　تـا مـا بـرانـدازیـم نـام و نـنگ را

(اوحدی)

۵ - مستفعلن مستفعلن مستفعلاتن ← رجز مسدس سالم مرفّل مثال

برداشته از شـاخساران لحـن داوود　　هر سو هـزار آوا هـزاران در هـزاران

(شهریار)

۶ - مستفعلاتن مستفعلاتن ← رجز مربع مرفّل مثال

هر شب فزایـد تـاب و تب مـن　　وای از شب من وای از شب من

(رهی معیّری)

این وزن می‌تواند به صورت "فع لن فعولن فع لن فعولن" نیز تقطیع شود که در این صورت در بحر متقارب خواهد بود.

۷ - مستفعلن مفعولن مستفعلن مفعولن ← رجز مثمن سالم مقطوع مثال

سود و زیان در قلب بـازاریـان جـا کـرده　　پروای جان کی دارند این مردم سودایـی

(دکتر شفق)

۸ - مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن ← رجز مثمن مخبون مثال

هنوز موی بسته را اگر به شانه واکنم　　بسا اسیر خسته را زحلقه‌ها رها کنم

(سیمین بهبهانی)

۹ - مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن ← رجز مثمن مخبون مطویّ مثال

فغان کنان هر سحری بـه کـوی تـو مـی‌گذرم　　چو نیست ره سوی توام به سوی تو می‌گذرم

(جامی)

۱۰ - مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفتعلن ← رجز مثمن مخبون مطوی مثال

مگر برای مصلحت نگه ندارم بـرود　　وگرنه ناله می‌کنم نـمی‌گذارم بـرود

(شهریار)

۱۱ - مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن ← رجز مثمن مطوی مثال

ای که به یک تابش تو کوه احد پاره شود   چه عجب ار مشت گلی عاشق بچاره شود

(مولوی)

۱۲ - مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن ← رجز مثمن مطوی مخبون مثال

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند   همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند

(حافظ)

۱۳ - مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلان ← رجز مثمن مطوی مخبون مذال مثال

شب همه بی‌تو کار من شکوه به ماه کردن است

روز ستاره تا سحر تیره به آه کردن است

(شهریار)

۱۴ - مفتعلن مفاعل مفتعلن مفعول مفعولن ← رجز مثمن مطوی مخبون مقطوع مثال

سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنایی   ماه نگویمت که مه نیست بدین زیبایی

(جامی)

۱۵ - مفتعلن مفتعلاتن مفتعلن مفتعلاتان ← رجز مثمن مطوی مرفّل مذال مثال

وقت درو کردن گل شد کار به فردا مگذارید   داس بجویید و بیایید لاله به صحرا مگذارید

(سیمین بهبهانی)

۱۶ - مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن ← رجز مثمن مخبون مرفّل مثال

ز حسن لیلی زعشق مجنون فتاده شوری عجب به دنیا

بده نصیبی مرا خدایا از آن تجمّل از این تجلاّ

(نباتی)

۱۷ - مفاعلن مفاعلاتن مفاعلن مفاعلاتن ← رجز مثمن مخبون مرفّل مثال

رهـا مکـن کـه پـرزدن را کـبوترم نـمی‌شناسد

شکسته بال و پر حریمی جز این حرم نمی‌شناسد

(س. بهبهانی)

۱۸ - مفاعلن مفاعلن مفاعلاتن ← رجز مسدس مخبون مرفّل مثال

چه بی‌امان چه مهربان چه عاشقانه پـریده‌ام بـه سـوی تـو ز آشـیانه

(س. بهبهانی)

۱۹ - مفتعلن مفتعلن مفتعلاتان ← رجز مسدس مطوی مرفّل مسبغ مثال

دی سحری درگذری گفت مرا یار شیفته و بی‌خبری چند از این کار

(مولوی)

۲۰ - مفاعلن مفاعلن مفاعلن ← رجز مسدس مخبون مثال

فغان ز جغد جنگ و مرغوای او کـه تـا ابـد بـریده بـاد نـای او

(بهار)

۲۱ - مفاعلاتن مفاعلاتن ← رجز مربع مرفّل مثال

نبید روشن چو ابر بهمن به نزد گلشن چـرا نـیاری

(رودکی)

بحر رجز در شعر آذربایجانی

این بحر در عروض آذربایجانی و شعر آن به طور فعال به کار می‌رود. امّا همهٔ اوزانی که عروض دانان آذری مخصوصاً اکرم جعفر آورده‌اند عملاً در شعر به کار نرفته‌اند و اگر هم کاربرد داشته باشند در آثار بسیار کمی از شاعران آذری مورد استعمال قرار گرفته است و ما نتوانستیم به آنها دسترسی داشته باشیم، مثل بعضی از اوزانی که منحصراً در زبان فارسی، در آثار سیمین بهبهانی به کار رفته است. و چون اکرم جعفر اغلب اوزان را بدون شاهد شعری آورده است دقیقاً معلوم نیست کدامیک از اوزانی که ایشان در کتاب گرانقدرشان آورده‌اند در شعر کاربرد دارند. البته ما مجبور شدیم برای بعضی از اوزان از اثر آقای صمد ظهوری استفاده کنیم که متأسفانه ایشان به عنوان شاهد شعری نه بیت، بلکه مصراع را ملاک قرار داده‌اند.

اوزان مستعمل بحر رجز در شعر آذری با افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مستفعلن، مستفعلان، مفتعلن، مفتعلاتن، مفاعلن، مفاعلاتن. قالب اصلی آن چهار مستفعلن در هر مصراع است.

اوزان مستعمل بحر رجز در شعر آذربایجانی عبارتند از:

۱ - مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن ← دورد بولوملو بوتوو رجز مثال:

جومدوم یئنه غوّاص تک دریایه من دریایه من

قیلدیم نظر بیر لولوی لالایه من لالایه من

(نباتی)

۲ - مستفعلن مستفعلن ← ایکی بولوملو بوتو رجز مثال

سن بیردنی مردود سن هر شأندن مطرود سن

(صابر)

۳ - مستفعلن مستفعلان ← ایکی بولوملو بوتوو اوزون رجز مثال

دوغری‌بو لاکن اهل کـار　　　آز اولسـادا ایـرانـدا وار

(صابر)

۴ - مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن ← دورد بولوملو قیسسا رجز مثال

لوغالاشیب آگورمه میش چوخ‌دا بئله فئریلداما

تربیه سیز اوشاق کیمی بوش بوشونا هیرئلداما

(صابر)

۵ - مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلان ← دورد بولوملو قیسسا اوزون رجز مثال

عرشدن اوتدو ائیله‌مز یاره اثر فغانیمیز　　　بیر یئره یئتسه یاخشیدیر نالهٔ ناتوانیمیز

(قوسی تبریزی)

۶ - مفتعلن مفاعلن ← ایکی بولوملو قیسسا رجز مثال

سحری فسونی خوشلایین　　　شاعری شعری بـوشلایین

(صابر)

۷ - مفاعلن مفتعلن ← ایکی بولوملو قیسسا رجز مثال

کور اوغلونون قیرآتی وار (او. حاجی بگلی)[۲۶]

این قالب شکل دیگری از قالب قبلی است.

۸ - مفتعلن مفتعلن مفتعلاتن اوچ بولوملو قیسسا سئیره‌ک رجز مثال

کهنه فیکیر تازه لباس گئیسه جهالت　　　(فکرت صادق)

۹ - مفاعلاتن مفاعلاتن ← ایکی بولوملو نادر رجز مثال

اوزون گؤرئیدیم چیخئیدی جانیم　　　(م - ح - صحاف)

۱۰ - مفتعلن مفتعلن مفتعلن ← دود بولوملو قیسسا رجز مثال

باخما منه باخما منه بوگوزایله بوگوزایله

جان گوزونو گر آچاسان سن نه اولاسان نه اولا

(سلطان ولد)

۱۱ - مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن ← دورد بولوملو قیسسا رجز مثل

مقیم باغ اول ای کونول فروغ حسن یاری گور

چمنده باخ طراوته علامت بهاری گور

(ابوالقاسم خطیبی)

۱۲ - مفاعلن مفاعلن ← ایکی بولوملو قیسسا رجز مثال

چوخ آغلاما سرین سرین ایتیردیگین اودلبرین (صمد وورغون)

بحر رمل در شعر فارسی

رمل در لغت حصیر بافتن و رفتن به شتاب باشد. [۲۷] این بحر از لحاظ افزونی انواع قالبهای شعری از غنی‌ترین بحور عروضی است. در مورد انواع قالب این بحر در بین عروض دانان اختلاف هست. مثلاً در المعجم شمس قیس رازی تعداد بیست و سه قالب و در معیار الاشعار خواجه نصیر چهل نوع آن ذکر شده است. بحر رمل از افاعیل زیر ساخته می‌شود:

فاعلاتن، فاعلیّان، فعلاتن، فعلیّان، فاعلاتُ، فعلاتُ، فاعلاتْ، فعلاتْ، فاعلن، فعلن، فع‌لن، فع، فاع. قالبهای بحر رمل در شعر فارسی عبارتند از:

۱ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ← رمل مثمن سالم مثل

گر کشی ور جرم بخشی روی و سر در آستانم
بنده را فرمان نباشد هرچه فرمایی برآنم

(سعدی)

در شعر فارسی و نیز در شعر آذربایجانی مصراع دوم این قالب می‌تواند با "فعلاتن" نیز شروع شود. همچنین افعلهٔ فاعلاتن در آخر مصراع می‌تواند به صورت فاعلیان (فاعلاتان) بیاید. و البته این موارد جزو اختیارات شاعری می‌باشد.

۲ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتْ (بحر رمل مثمن مقصور)

سر به دامان مَنَتْ بود و زشاخ گل سرخ بر رخ چون گلت آهسته صبا گل می‌ریخت

(باستانی پاریزی)

۳ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثمن محذوف)

سبحه برکف توبه بر لب دل پر از شوق گناه معصیت را خنده می‌آید زاستغفار ما

(صائب)

۴ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مثمن مخبون)

من بی‌مایه که باشم که خریدار تو باشم　　حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم

(سعدی)

۵ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتْ (بحر رمل مثمن مخبون مقصور)

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت　　آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت

(حافظ)

این قالب می‌تواند با فعلاتن نیز شروع شود. و چنانکه می‌دانیم جابجا کردن فاعلاتن و فعلاتن یکی از اختیارات شاعری می‌باشد. مثل

مطلب طاعت و پیمان وصلاح از من مست　　که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست

(حافظ)

که بافعلاتن شروع شده است.

۶ - فاعلاتن فعلاتن فعلیّان (بحر رمل مثمن مخبون مسبغ)

جز که هشیار حکیمان خبر از کار ندارند　　که فلک باز شکار است و همه خلق شکارند

(ناصر خسرو)

این قالب نیز می‌تواند با فعلاتن شروع شود.

۷ - فاعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن مخبون محذوف)

یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم　　تو شدی مادر و من با همه پیری پسرم

این قالب نیز می‌تواند با فعلاتن آغاز شود همانطوریکه در مصراع دوم عملی شده است.

۸ - فاعلاتن فعلاتن فع‌لن (بحر رمل مثمن مخبون اصلم)

رونق عهد شباب است دگر بستان را　　میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحان را

(حافظ)

۹ - فاعلاتن فعلاتن فع‌لان (بحر رمل مثمن مخبون اصلم مسبغ)

روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست　　گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

(حافظ)

سه قالب بالایی می‌توانند با فعلاتن نیز آغاز شوند.

۱۰ – فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع (بحر رمل مثمن محجوف مسبغ)

می‌نشیند خسته دل در دامن مهتاب　　چون شکسته باد بان زورقی در آب

(سایه)

۱۱ – فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع (بحر رمل مثمن مخبون مجحوف)

چند گویی که چو هنگام بهار آید　　گل بیاراید و بادام ببار آید

(ناصرخسرو).

۱۲ – فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتن (بحر رمل مثمن مشکول)

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را　　که به ماسوا فکندی همه سایهٔ هما را

(شهریار)

۱۳ – فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فعلن (بحر رمل مثمن مشکول مخبون محذوف)

زدلت چه داد خواهم که نه داور منی　　زغمت چه شاد باشم که نه غمخور منی

(خاقانی)

۱۴ – فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فع لن (بحر رمل مثمن مشکول اصلم)

چه کنم حدیث شکّر چو لبت گزیدم　　چه کنم نبات مصری چو شکر مزیدم

(خواجو)

۱۵ – فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مسدس سالم)

ای زمان شهر یاری روزگارت　　تا قیامت شهریاری باد کارت

(انوری)

۱۶ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتْ (بحر رمل مسدس مقصور)

آتش است این بانگ نای و نیست باد　　　هرکه این آتش ندارد نیست باد

(مولوی)

۱۷ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مسدس محذوف)

بشنو از نی چون حکایت می‌کند　　　وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

(مولوی)

مثنوی مولوی، منطق‌الطیر عطار و... در این دو قالب اخیر سروده شده است.

۱۸ - فاعلاتُ فاعلاتُ فعلاتْ (بحر رمل مسدس مکفوف مقصور)

تا تو با منی زمانه با منست　　　بخت و کام جاودانه با منست

(سایه)

۱۹ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل مسدس مخبون)

شکر تنگ تو تنگ شکر آمد　　　حقّه لعل تو درج گهر آمد

(خواجو)

۲۰ - فاعلاتن فعلاتن فَعِلن (بحر رمل مسدس مخبون مقصور)

برو ای مرغ سحر داد مکن　　　بی سبب این همه فریاد مکن

۲۱ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتْ (بحر رمل مسدس مخبون مقصور)

شهریار از غم آن سرو روان　　　اشک چون سیل روان دارد دوست

(شهریار)

۲۲ - فعلاتن فعلاتن فع لن (بحر رمل مسدس مخبون اصلم)

دلم ای دوست تو داری دانی　　　جان ببر نیز که می‌بتوانی

(انوری)

۲۳ - فاعلاتن فعلاتن فع لان (بحر رمل مسدس مخبون اصلم مسبغ)

ای بشاهی ز همه شاهان فرد   مشتری طلعت و مریخ نبرد

(انوری)

۲۴ - فاعلاتن فاعلاتن فاع (بحر رمل مسدس محجوف مسبغ)

دختری خوابیده در مهتاب   چون گل نیلوفری در آب

(سایه)

این قالب می‌تواند به صورت "فاعلاتن فاعلاتن فع" نیز بیاید.

بحر رمل در شعر آذربایجانی

بحر رمل از لحاظ حجم کاربرد مقام اوّل را در بین بحور عروضی دارد. در شعر آذری نیز بحر رمل ازکاربرد بیشتری برخوردار است. افاعیل مستعمل در بحر رمل عروض آذربایجانی عبارتند از:

فاعلاتن، فاعلاتان (فاعلیّان)، فعلاتن، فعلاتان (فعلیّان) فاعلاتُ، فاعلاتْ، فعلاتُ، فعلاتْ، فاعلن، فعلن، فع‌لن، فع‌لان.

قالب اصلی بحر رمل چهار فاعلاتن در هر مصراع است. اوزان مستعمل بحر رمَل در شعر فارسی عبارت از این اوزان است:

۱ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ← دورد بولوملو بوتوو رمل مثال

گوز یاشیم سان آی آراز قویما گوزوم باخسادا گورسون

نه یامان پرده چکیب سن ایکی قاداش آراسیندا

(شهریار)

۲ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتان (فاعلیّان) ← دورد بولوملو بوتوو اوزون رمل مثال

عرض ائدیب باباگئدیرسوز ایندی کی هامی زن و مرد

دزد الیندن عابیدینون من تک عاریضی اولوب زرد

(راجی)

۳ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلن ← دورد بولوملو بوتوو ناقص رمل مثال

ایسته سن کونلوم کیمی زلفی پریشان اولماسین

اوقدر جور ائت منه آه ائتمک امکان اولماسین

(صابر)

تلفظ هجای آخر به صورت بلند ادا می‌شود نه کشیده.

۴ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتْ ← دورد بولوملو بوتوو ناقص اوزون رمل مثال

پــرتو انــوار حســـنون گــورسه زاهــد حــق بــیلیر

ترک ائدر فردوسی ائتمز حور و غلماندان حدیث

(نباتی)

۵ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلن ← اوچ بولوملو بوتوو ناقص رمل مثال

دئر قامئشلئغدان قوپاردیلار مـنی نالشیم زار ائـیله دیٖ مـرد و زنـی

(نحیفی)

۶ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتْ ← اوچ بولوملو بوتوو ناقص اوزون رمل مثال

شرحه شرحه ائیله‌سین سینم فراق ائـیله‌یه تــا شـــرح درد اشـتیاق

(نحیفی)

۷ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن ← دورد بولوملو قیسسا رمل مثال

منه سن جان جهان سال نه ائدیم جان جهانی

منه سن گنج روان سان نه ائدیم سود و زیـانی

(حاج بکتاش ولی)

۸ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتان (فعلیّان) ← دورد بولوملو قیسسا اوزون رمل مثال

بونه گوزدورکی سنین وار نه بلا مدّ نظردیر

بونه دیلدیر منی بیتابده یارب نه جیگردیر

(قوسی تبریزی)

۹ - فاعلاتن فاعلاتان (فاعلیّان) ← ایکی بولوملو بوتوو اوزون رمل مثال

اویله کیم درمان سنیندیر درد بـی‌درمان سـنیندیر

(قوسی تبریزی)

۱۰ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتان (فعلیّان) ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا اوزون رمل

سن گزیرسن گوزه‌لیم غیرایله منسیز   یوخی گلمز گوزومه بیر گئجه سنسیز

(واحد)

۱۱ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن ← اوچ بولوملو قیسسا اینجه رمل مثال

یئنی عثمانلی کیمی ناخلف اولسون نه ایچون

باتا یارب گوروم ایرانلاری ایرانلیلارین

(صابر)

۱۲ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتْ ← دورد بولوملو قیسسا اینجه اوزون رمل مثال

منی آنلاتماکی عشق عالم سودا نه‌ایمیش

بیلیرم من سنی گئت هر سوزون افسانه‌ایمیش

(حسینی جاوید)

۱۳ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن ← دورد بولوملو قیسسا قاپالی رمل مثال

فلک آییردی منی جورایله جانانیمدن   حذر ائتمزمی عجب ناله و افغانیمدن

(فضولی)

۱۴ - فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان ← دورد بولوملو قیسسا قاپالی اوزون رمل مثال

سر هر مویده مین عاشیق نالانون وار

مگر ای شوخ کی بیر جیسمده مین جانون وار

(صابر)

۱۵ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن ← دورد بولوملو بوتوو قیسسا اینجه رمل مثال

ائیله میشدیم صنما وصلووه عادت گئجه‌لر   ایندی سنسیز منه برپادی قیامت گئجه‌لر

(لعلی)

۱۶ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتْ ← دورد بولوملو بوتوو قیسسا اینجه اوزون رمل مثال

گئتمه ترسا بالاسی من ده سنه دایه گلیم   یـاپوشوم دامـنووه سـنله کـلیسایه گـلیم

(سیدعظیم شروانی)

۱۷ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لن ← دورد بولوملو بوتوو قیسسا قاپالی رمل مثال

عید قرباندا کســه‌ر خـلق قـویون قـربانی   کسگیلن عاشیقینی سن ده بویون قربانی

(میرزا مهدی شکوهی)

۱۸ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع‌لان ← دورد بولو مْلو بوتوو قیسسا قاپالی اوزون رمل مثال

سنسیز ای شوخ مـنیم خـوش گـذارنـیم یـوخدور

سن کی یوخسان ائله بیر جیسمده جانیم یوخدور

(واحد)

۱۹ - فاعلاتن فعلاتن فع‌لن ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا قاپالی رمل مثال

پـرتو نـور حـیاتیم سـن سـن   محض خیر و برکاتیم سن سن

(یوسف نابی)

۲۰ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتْ ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا اینجه اوزون رمل مثال

چاتلیور خان باجی غـمدن اوره‌گـیم   قاووشوب لاپ آجیغیمدان کوره‌گـیم

(صابر)

۲۱ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتْ ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا قاپالی اوزون رمل مثال

دئمه گه دردیمی تقریریم یوخ   یـازماغا قـوهٔ تـحریریم یـوخ

(میرزا مهدی شکوهی)

۲۲ - فاعلاتن فعلاتن فعلن ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا اینجه رمل مثال

ائویمیزده واریدی هـرنه دئسَـن   قاتیق آیران ایله قایماق نه یئسَن

(صابر)

۲۳ - فعلاتن فعلاتن فعلاتْ ← اوچ بولوملو بوتوو قیسبسا اینجه اوزون رمل مثال

گوره جکسن بوتون ایشقابدا کاغیذ   کاسادا نیمچه‌ده هر یاندا کاغیذ

(صابر)

۲۴ - فعلاتن فعلاتن فَعلن ← اوچ بولوملو قیسسا اینجه رمل مثال

دئییرم آی کیشی گل بیر اوزونه   بونه ایش دیر آکول اولسون گوزونه

(صابر)

۲۵ - فعلاتن فعلاتن فعِلن ← اوچ بولوملو قیسسا قاپالی رمل مثال

گوزه‌لیم شیمدی ندیر فرمانین   جانی قوربان سنه بونالانین

(فضولی)

۲۶ - فعلاتن فعلاتن فعِلان ← اوچ بولوملو قیسسا قاپالی اوزون رمل مثال

آچیلیر گللر آچیلماز کونلوم   بوشکوهی کیمی دلگیریم یوخ

(میرزا مهدی شکوهی)

۲۷ - فاعلاتن فعلاتن ← ایکی بولوملو بوتوو قیسسا رمل مثل

کهنه رقّاصه کیمیندیر   هر کسه بیرجور اَداسی

(؟)

۲۸ - فعلاتن فعلاتن ← ایکی بولوملو قیسسا رمل مثال

نه قدر یوخدو وفاسی   اوقدر چوخدو جفاسی

(؟)

۲۹ - فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتن ← دورد بولوملو قیسسا آچیق بوتوو رمل مثال

منی چوخدا منع قیلما بوفغان وهای و هودان اود ایچینده بس اوزرلیک نه قیلار فغانه گلمز

(نباتی)

۳۰ - فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتان (فاعلیّان) ← دورد بولوملو قیسسا آچیق بوتوو اوزون رمل مثال

بت نـــورسیم نـمازه شب و روز راغب اولمـوش

بونه دین دیر الله الله بته سجده واجب اولموش

(فضولی)

۳۱ ـ فاعلاتُ فاعلاتن فاعلاتُ فاعلاتن ← دورد بولوملو آچیق بوتوو رمل مثال

وصلون ائتمیشم تمنّا چون خدای لم یـزلدن یئتمیشم مـراده قـویمام دامـن وصـالی الدن

(راجی)

۳۲ ـ فاعلاتُ فاعلاتن فاعلاتُ فاعلاتان (فاعلیّان) ← دورد بولوملو آچیق بوتوو اوزون رمل مثال

ایـلیوب اونـو او سـرور قـصهٔ سـفردن آگـاه

آیریلیق آدین ائشیتجک قلبیدن او چکدی بـیر آه

(راجی)

۳۳ ـ فعلاتُ فاعلاتن ← ایکی بولوملو قیسسا آچیق بوتوو رمل مثال

کی یازیم سنه گل ایندی داها چیخمیشام قـرآنـی

(شهریار)

۳۴ ـ فاعلاتن فَعِلُن ← ایکی بولو ملو بوتوو اینجه رمل مثال

آی بـالا عـیبینی قـان بـیر حـیائـیله اوتـان

(صابر)

بحر منسرح در شعر فارسی

منسرح در لغت "به معنی روان و آسان آمده است."[۲۸] بحر منسرح براساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مفتعلن، مفاعلن، فاعلاتُ، فاعلن، فاعلان، مفعولن، فاع، فع

قالب اصلی بحر منسرح «مستفعلن مفعولاتُ مستفعلن مفعولاتُ» است که بطور عملی در شعر بکار نمی‌رود.

قالبهای بحر منسرح در عروض فارسی عبارتند از:

۱ - مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن (بحر منسرح مثمن مطوی مکشوف)

کیست که پیغام من به شهر شروان برد   یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

در مصراع اوّل این بیت بجای مفتعلن دوم مفاعلن آمده است.

۲ - مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان (بحر منسرح مثمن مطوی مکشوف موقوف)

نوش لب لعل تو قیمت شکر شکست   چین سرزلف تو رونق عنبر شکست

(انوری)

۳ - مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن (بحر منسرح مثمن موقوف مکشوف)

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد   از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد

(حافظ)

۴ - مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن فع (بحر منسرح مثمن مطوی منحور)

روشنی طلعت تو ماه ندارد   پیش تو گل رونق گیاه ندارد

(حافظ)

۵ - مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن فاع (بحر منسرح مثمن مطوی مجدوع)

ملک مصونست و حصن ملک حصین است   منّت وافر خدای را که چنین است

(انوری)

۶ - مفعولن فاعلاتُ مفعولن فع (منسرح مثمن مقطوع مطوی منحور)

نه بِنْیوشم ز رود سازان نـغمت   نه بستانم ز مـی‌گساران سـاغر

(مسعود سعد)

۷ - مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن (منسرح مسدس مطوی)

تیز نگیرد جـهان شکـار مـرا   نیست دگر با غمانش کار مرا

(ناصر خسرو)

۸ - مفتعلن فاعلن (بحر منسرح مربع مطوی مکشوف)

رایت و رایش بـــلند   دولت و بـــختش بـلند

(مسعود سعد)

بحر منسرح در شعر آذربایجانی

بحر منسرح در شعر آذربایجانی با افاعیل زیر به کار می‌رود:

مفتعلن، مفاعلن، فاعلن، فاعلاتْ، فع

قالب‌های بحر منسرح در شعر آذربایجانی عبارتند از:

۱ - مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن ← دورد بولوملو فعّال منسرح مثال

آه کـه گـوردوم یـئنه بـیر بـوتِ مـه پـیکری موکمر و غنچه لب گول رخ و خوش منظری

(نباتی)

۲ - مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلاتْ ← دورد بولوملو فعّال اوزون منسرح مثال

هیچ و عبث کونلو مو ائـتدی بـوسوزلر تـباه آخیر اولوب حاصیلیم غم یوکو سودایا بـاخ

(نباتی)

۳ - مفتعلن فاعلن مفاعلن فاعلن ← دورد بولوملو قیسسا منسرح مثال

اوغول منیم دیر اگر اوخـوتمورام ال چکـین ایئله مه یین دنگه سر اوخوتمورام ال چکین

(صابر)

۴ - مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن فع ← دورد بولوملو قیسسا آچیق کیچیکلی منسرح

"این قالب را منسرح فضولی نیز می‌نامند زیرا برای اولین بار فضولی این قالب را در شعر به کار برده است[۲۹]" البته ما در دیوان فضولی چاپ ایران در این قالب شعری نیافتیم و مجبور هستیم مصراعی را که آقای ظهوری در کتابشان آورده‌اند، نقل کنیم:

داغ فراقینه احتمال نه ممکن.

۵ - مفتعلن فاعلن ← ایکی بولوملو منسرح مثال

دوغرودان آی خان صنم جـان سـنه قـربان صـنم

(صابر)

۶ - مفتعلن فاعلاتْ ← ایکی بولوملو اوزون منسرح مثال

علم و ادب قان ایمیش　　　باعث خذلان ایمیش

(صابر)

۷ - مفاعلن فاعلن ← ایکی بولوملو قیسسا منسرح مثال

سحر سحر یاز چاغی　　　کوچور اوبا یایلاغا

(؟)

بحر مضارع در شعر فارسی

مضارع در لغت "به معنی مشابهت آمده است"[۳۰]. بحر مضارع براساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مفاعیلْن، فاعلاتن، مفاعیلان، فاعلاتان (فاعلیّان)، مفاعیلُ، فاعلاتُ، مفاعیلْ، فاعلاتْ، مفعولن، فاعلن، فعلن، فعلان، مفعولن، فعولْ، فعل، فع‌لن، فع‌لان، فع، فاع.

قالب اصلی بحر مضارع "مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن" است که خود این قالب در شعر بکار نمی‌رود. اوزان بحر مضارع در زبان و عروض فارسی عبارتند از:

۱ - مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلاتن (بحر مضارع مثمن اخرب سالم)

امشب ترا به خوبی تشبیه به ماه کردم　　　تو خوبتر ز ماهی من اشتباه کردم

(فروغی بسطامی)

بجای فاعلاتن در این قالب می‌تواند فاعلاتان (فاعلییان) نیز به کار رود.

۲ - مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلن (بحر مضارع مثمن اخرب محذوف)

مست شبانه بودم افتاده بی‌خبر　　　دی در وثاق خویش که رهبر بکوفت در

(انوری)

بجای فاعلن می‌تواند فاعلاتْ نیز به کار رود.

۳ - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن ← بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف مثل

در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم　　　عاشق نمی‌شوی که ببینی که چه می‌کشم

(شهریار)

۴ - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلاتْ ← بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور مثل

شمعی فروخت چهره که پروانهٔ تو بود　　　عقلی درید پرده که دیوانهٔ تو بود

(شهریار)

۵ - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاع ← بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مجدوع مثل

ای زینهار خوار بدین روزگار   از یار خویشتن که خورد زینهار

(فرّخی سیستانی)

۶ - مفعولن فاعلاتْ مفعولن فاع ← بحر مضارع مثمن اخرم مقصور مجدوع مثل

گفتم مهر است گفت مهرش زاده‌ست   گفتم ماهست گفت ماهش پرورد

(عضایری)

۷ - مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فع ← بحر مضارع مثمن اخرب مطموس مثل

نازم بدان که هستم شاگرد تو   شادم بدانکه هستی استاد من

(مسعود سعد)

۸ - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن ← مضارع مسدّس اخرب مکفوف سالم مثل

ای روی داده صحبت دنیا را   شادان و برافراشته آوارا

(ناصر خسرو)

۹ - مفعولُ فاعلاتُ فعولن ← بحر مضارع مسدس اخرب مکفوف محذوف مثل

ما را به صبح مژده همی داد   آنراست کو خروس مجرّب

(مسعود سعد)

۱۰ - مفعولُ فاعلاتن مفعولن ← مضارع مسدس اخرب سالم اخرم مثل

ترک از درم درآمد خندانک   آن خوب رو چنانکه مهمانک

(دختر کعب)

بحر مضارع در شعر آذربایجانی

این بحر در عروض آذربایجانی اغلب در غزل به کار می‌رود. افاعیلی که در شعر آذربایجانی در بحر مضارع به کار می‌روند عبارتند از: فاعلاتن، فاعلیّان (فاعلاتان)، فاعلاتُ، فاعلاتْ، فاعلاتْ، فاعلن، مفاعیلُ، مفعولُ.

اوزانی که از این بحر در شعر آذربایجانی به کاربرده می‌شود عبارت از این اوزان است.

۱ - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن ← دورد بولوملو سینیق آچیق ناقص مضارع مثال

زینت وئروب جمالووه گیسولرین سنین قان إیٔلیری قلنج کیمی ابرولرین سنین

(معجز شبستری)

۲ - مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلاتْ ← دورد بولوملو سینیق آچیق ناقص اوزون مضارع مثال

چوخ گوزده سورمه الده حنا اوزده خال اولور

نسبت بوقاش و بوگوزه بنزه‌ر محال اولور

(باکیخانوف)

۳ - مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلاتن ← دوردبولوملو سینیق بوتوو مضارع مثال

گوردون جفایه راغب باری کس التفاتین تا اولماسا محبت خوش گلمز اختلاطین

(نباتی)

۴ - مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلاتان (فاعلیّان) ← دورد بولوملو سینیق بوتوو اوزون مضارع مثال

دوشموش یئر اوزره گوردی بسی یاراسی چوخدور

گول پیکرینده هرگز بیرجای بوسه یوخدور

(راجی)

۵ - مفعولُ فاعلاتن ← ایکی بولوملو سینیق بوتوو مضارع مثال

گون چئخدی صبح آچیلدی   قـــارانـــلیقلار قـاچیلدی

(صابر)

۶ - مفعولُ فاعلاتان (فاعلیّان) ← ایکی بولوملو سینیق بوتوو اوزون مضارع مثال

گـــور بـیر بـوآه سـردیم   آرتـیرما سـن ده دردیـم

(راجی)

۷ - مفعولُ فاعلن مفعولُ فاعلن ← دورد بولوملو سینیق ناقص مضارع

اولسان منیمله گر بیر لحظه همنفس   گـلزار جـنّتی ائـتمز کـونول هـوس

(راجی)

۸ - مفعولُ فاعلن مفعولُ فاعلاتْ ← دورد بولوملو سینیق ناقص اوزون مضارع مثال

هرکیم اسیر اولوب دردە دوچار اولوب   گوز یوللارا تیکیب چوخ انتظار اولوب

(راجی)

بحر مقتضب در شعر فارسی

مقتضب "در لغت بریدن آمده است. خواجه نصیر طوسی می‌گوید: علت اینکه این بحر را مقتضب نامیده‌اند آن است که افاعیل آن را از بحر منسرح بریده‌اند." [۳۱] بحر مقتضب براساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

فاعلاتُ، مفعولن، مفتعلاتن، مفتعلن، مفاعیلُ، مفعولان، مفعولُ

قالبهای بحر مقتضب به قرار زیر است: قالب اصلی (مفعولاتُ مستفعلن مفعولاتُ مستفعلن که عملاً در شعر به کار نمی‌رود.) قالبهای مستعمل این بحر در شعر فارسی عبارتند از:

۱ - فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولن (بحر مقتضب مثمن مطوی مقطوع)

وقت‌را غـــنیمت دان آنـــقدرکه بـتوانـــی حاصل‌از حیات ای جان این دمست تا دانی

(حافظ)

بجای مفعولن می‌تواند مفعولان و مفعولُ بیاید. البته این قالب در بحر هزج به صورت «فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن» نیز تقطیع شده است.

۲ - فاعلاتُ مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن (بحر مقتضب مثمن مطوی)

با لبت چه می‌طلبم باده نزد جـان چـه بـود با رخت چه می‌نگرم بنده پیش خان چه بود

(سیفی)

۳ - فاعلاتُ مفتعلاتن فاعلاتُ مفتعلاتن (بحر مقتضب مثمن مطوی مرفّل)

فـارغ از نسـیم تـفکّر آبگـیر خـفتهٔ ذهـنم می‌دهد امان غنودن جان از شکنجه رها را

(بهبهانی)

۴ - مفاعیلُ مفتعلاتن مفاعیلُ مفتعلاتن (بحر مقتضب مخبون مطوی مرفّل)

تو آن ماه زهره جبینی تو آن سرو لاله عذاری

که بر لاله غالیه سایی که از طـره غـالیه بـاری

(خواجوی)

بحر مقتضب در شعر آذربایجانی

این بحر در عروض آذربایجان کاربردی ندارد. فقط قالب "فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولُن" در شعر آذربایجانی به کار می‌رود. که چون این قالب نیز با قالب "فاعلن مفاعلین فاعلن مفاعیلن" در بحر هزج یکی است به آوردن همان مثالها بسنده کردیم.

۱ـ فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولن ← آذربایجان مقتضبی مثال

صاحب عزا قویموش بوعزایه بیر قانون

سیل تک گرک آخسون گوزدن ای کونول قانون

(راجی)

شکل دراز و کوتاه این قالب نیز به کار می‌رود. اکرم جعفر معتقد است که چون از این بحر یک قالب در شعرآذربایجانی به کار می‌رود نیازی به نامگذاری دیگری نیست.

۲ـ فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولان ← آذربایجان اوزون مقتضبی مثال

گولشن مصیبتده‌ای منیم گول یاسیم غم یمه اگر سندن آیری دوشدو عبّاسیم

(راجی)

بحر مجتث در شعر فارسی

"مجتث از بن برکندن است، و گویند به آن سبب گفته‌اند که گویی این بحر را از خفیف بازکنده‌اند مرا تصوّر آن است که مقتضب و مجتث را به این هر دو نام از آن جهت خوانده‌اند که عرب جز مجذوّ و مستعمل نداشته‌اند. گویی بعضی از اصل بحر باز بریده‌اند یا آنرا از بن برکنده‌اند." بحر مجتث براساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مستفعلن، فاعلاتن، فاعلیّان، فعلاتن، فاعلاتُ، فعلاتُ، فعلاتْ، مفاعلن، مفتعلن، مفعولن، فعلن، فع‌لن، فع‌لان، فع.

قالب اصلی بحر مجتث «مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن» است که به طور نادر در اشعار فارسی به‌کار رفته است. قالبهای بحر مجتث که در شعر فارسی به‌کار می‌روند عبارتند از:

۱ـ مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن ← مبحتث مثمن سالم مثل

امضای غمنامه‌ها را انگشت در خون دل زن   تا چشم بیگانه از تو جز این نبیند نشانی

(س. بهبهانی)

۲ـ مستفعلن فاعلاتْ مستفعلن فاعلات مجتث مثمن مقصور مثل

صورتگر چیره دست نقشی پدیدار کرد   وین هرچه هستی که هست وارونه انگار کرد

(بهبهانی)

۳ـ مفتعلن فعلاتن مفتعلن فعلاتن ← مجتث مطوی مخبون مثل

راه چگونه بگیرم چشم جاری جان را   اشک چگونه بریزم بغض فشرده گلویم

۴ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن (بحر مجتث مثمن مخبون)

چو آفتاب می‌از مشرق پیاله برآید   ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید

(حافظ)

۵ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتْ" ← (بحر مجتث مثمن مخبون مقصور)

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست　　　سخن‌شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

(حافظ)

۶ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثمن مخبون محذوف)

روم به خواب که شاید ترا به خواب ببینم

کجاست خواب مگر خواب را به خواب ببینم

(منسوب به حافظ)

۷ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن ← (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم)

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را　　　که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

(حافظ)

۸ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مثمن مخبون اصلم مسبغ)

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت　　　بقصد جان من زار ناتوان انداخت

(حافظ)

۹ـ مفاعلن مفعولن مفاعلن فع لان (بحر مجتث مخبون مشعّث اصلم مسبغ)

بر من آمد خورشید نیکوان شبگیر　　　بقد چو سرو بلند و به رخ چو بدر منیر

(انوری)

۱۰ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع (بحر مجتث مخبون مجحوف)

ز هیچ چیز نترسد بسان نیزه　　　ز هیچ باک ندارد بسان خنجر

(مسعود سعد)

۱۱- مستفعلن فاعلاتن (بحر مجتث مربع سالم)

سلطان سیر و سلوکم　　　فرمانروای ملوکم

(صفای اصفهانی)

بحر مجتث در شعر آذربایجانی

بحر مجتث با افاعیل زیر در شعر آذربایجانی به کار می‌رود:

مستفعلن، فاعلاتن، فعلاتن، فاعلن، فعلاتْ، فَعِلن، فع لن، فع لان

اوزان مستعمل بحر مجتث در شعر آذربایجانی عبارتند از:

۱ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن ← دورد بولوملو قیسسا مجتث مثال

نولوردی بَزمده یا رب منیم ده یاریم اولایدی

آلیب پیاله اله یار غمگساریم اولایدی

(سیدعظیم شروانی)

۲ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن ← دورد بولوملو قیسسا اینجه مجتث مثال

فلکْ نه ایدی اگر یار یاریم اولسائیدی نه غم چکردیم اگر غمگساریم اولسائیدی

(قوسی تبریزی)

۳ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتْ ← دورد بولوملو قیسسا اوزون اینجه مجتث مثال

اسیر عشق اولانلار یئتیشدی یار هارای خزان شکسته‌لری گلدی نوبهار هارای

(میرزا مهدی شکوهی)

۴ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن ← دورد بولوملو قیسسا قاپالی مجتث مثال

خزان اولاندا دئیرلر شجر توکر برگین قضانی گور که منی نوبهار یاندیردی

(نباتی)

۵ـ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لان ← دورد بولوملو قیسسا قاپالی اوزون مجتث مثال

اگرچه شاه بتان یوسف و زلیخادیر گوزللر ایچره او مشهور کل دنیادیر

(میرزا مهدی شکوهی)

۶ـ مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلن ← دورد بولوملو بوتو و ناقص مجتث مثال

بیز دنیادا قایغی بیلمز اوغـلانلاریق قـیزلاریق

دنیا گئینش بیر باغچادیر چیچکلری بیزلریک

(جعفر حبّارلی)

۷ـ مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فعلن ← دورد بولوملو بوتوو اینجه مجتث مثال

من بیر سولماز یاراپاغام کی چیچکلری بزه‌رم

من بیر سولماز دویغویام کی اورکـلری گـزه‌رم

(جبّارلی)

۸ـ مفاعلن فعلن مستفعلن فعلن ← دورد بولوملو قیسسا اینجه بوتوولی مجتث مثال

پاییز لامیش زمـی‌یم وریـان مـنه نـه گـرگ دونرگه دونذَرَه‌جک دوندیکجه وئـریانیمی

(شهریار)

۹ـ مستفعلن فاعلن ← ایکی بولوملو بوتوو ناقص مجتث مثال

گــل گــل آیـاز گـونلری ایـــلین عــزیز گــونلری

(صابر)

۱۰ـ مفاعلن فعلن ← ایکی بولوملو قیسسا اینجه مجتث مثال

قاباق دیشـیم تـوکولوب آزی لاریـم سـوکولوب

(صابر)

بحر سریع در شعر فارسی

سریع در لغت به معنی زود و تند است. در حقیقت این بحر به نسبت سایر بحور سریعتر بر زبان جاری می‌شود. این بحر براساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مستفعلن، مفتعلن، فاعلان، فاعلن، فعولن، مفعولن، فاع

قالب اصلی بحر سریع "مستفعلن مستفعلن مفعولاتُ" است که عملاً در شعر بکار نمی‌رود. قالبهای بحر سریع به قرار زیر هستند:

۱ـ مستفعلن مستفعلن فاعلن (بحر سریع مسدس سالم مطوی مکشوف)

پیچان درختی نام او نـارون　　　چو سرو زرین بر عقیق یمن

(فرخی سیستانی)

۲ـ مستفعلن مستفعلن فعولن (بحر سریع مسدس مخبون مشکوف)

از دست تو نالان و دردمندم　　　وز شست تو با جان ناتوانـم

(صفا اصفهانی)

۳ـ مفتعلن مفتعلن فاعلان (بحر سریع مسدس سالم مطوی موقوف)

هاتفی از گوشهٔ مـیخانه دوش　　　گفت ببخشند گـنه مـی‌فروش

(حافظ)

۴ـ مفتعلن مفتعلن فاعلن (بحر سریع مسدس سالم مطوی مکشوف)

ماه یکـی شـمع بـراوخـته　　　ابر چو پـروانهٔ پـرسوخته

(شهریار)

این دو قالب اخیر از قالبهای فعال بحر سریع است و بنام وزن مخزن‌الاسـرار مـعروف است. زیرا حدود چهل نظیره‌ای که در ادبیات فارسی بر مخزن‌الاسرار نوشته شده، در همین قالب سروده شده‌اند. از آنجمله می‌توان از مطلع‌الانوار امیر خسرو دهـلوی، روضـة‌الانـوار خواجوی کرمانی، مونس الابرار عماد فـقیه، تـحفه‌الاحـرار جـامی، مـظهرالآثار هـاشمی

کرمانی، مجمع‌الابکار عرفی شیرازی، حیرت‌الابرار امیرعلی شیرنوائی و... نام برد.

۵ـ مفعولن مفتعلن فاعلن (بحر سریع مثمن مقطوع مطوی مشکوف)

پوپک دیدم بحوالی سرخس — بانگک برده به ابر اندرا

(رودکی)

۶ـ مفتعلن مفعولن فاع (بحر سریع مطوی مکشوف مجدوع)

ای گل رویت سنبل خیز — زلف سیاهت آتش بیز

(جامی)

بحر سریع در شعر آذربایجانی

بحر سریع در شعر آذربایجانی با افاعیل زیر ساخته می‌شود: مستفعلن، مفتعلن، فاعلن

قالبهای بحر سریع در شعر آذربایجانی عبارتند از:

۱ـ مفتعلن مفتعلن فاعلن ← فعّال سریع مثال

عیش و طرب بیرله توتوب جام گل   تـا کـه وئـره مـی ایـله انـعام گـل

(میرزا مهدی قراچه‌داغی)

۲ـ مفتعلن مفتعلن فاعلاتْ ← فعّال اوزون سریع مثال

نقطه‌لری هر بیری بیر قطعه دیر   حرفلری هربیری بیر آی ایمیش

(نباتی)

۴ـ مستفعلن مستفعلن فاعلان ← اوچ بولوملو بوتو و ناقص اوزون سریع مثال

بایرام اولجاق شوکتلیلر شـانلیلار   دولتـــلیلر پـوللولار مـیلیانلیلار

(صابر)

بحر خفیف در شعر فارسی

● خفیف را به سبب خفّت وزن خفیف نام کرده‌اند.»[۳۴] بحر خفیف از افاعیل زیر ساخته می‌شود:

فاعلاتن، مفاعلن، فعلاتن، فعلیّان، مفعولن، فعولن، فعلن، فعلاتْ، فع‌لن، فع لان، قالب اصلی بحر خفیف «فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن» است.

قالبهای بحر خفیف در زبان فارسی به قرار زیر است:

۱ - فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن (بحر خفیف مخبون)

بگشا در بیا درا کـه مـباد عـیش بـی‌شما   بحق چشم مست تو که تویی چشمهٔ وفا

(مولوی)

این قالب می‌تواند به صورت مفاعلان نیز بیاید.

۲ - فاعلاتن فعولن فاعلاتن فعولن ← بحر خفیف مثمن مخبون مکشوف

با قدمهای کولی دشت پیدا مـی‌شد   با زلال نگاهش برکه سرشار می‌شد

(بهبهانی)

۳ - فاعلاتن مفاعلن فعلن (بحر خفیف مسدس مخبون محذوف)

تخم گشت ای عجب مگر سـخنم   کـه پـراکـنده بـر زمـین فکـنم

(مسعود سعد)

۴ - فاعلاتن مفاعلن فعلاتْ (بحر خفیف مسدس مخبون مقصور)

چشمه سارم بناز چشم غزال   کاسهٔ چشم من پـرآب زلال

(شهریار)

۵ - فاعلاتن مفاعلن فع‌لن (بحر خفیف مسدس مخبون اصلم)

چشم دل باز کن که جان بینی   آنچه نا دیدنی است آن بـینی

(هاتف اصفهانی)

۶ - فاعلاتن مفاعلن فع لان (بحر خفیف مسدس مخبون اصلم مسبغ)

حال خونین دلان که گوید باز   وز فلک خون خُم که جوید باز

(حافظ)

حدیقةالحقیقه، طریق التحقیق، کارنامهٔ بلخ، سیرالعباد سـنایی غـزنوی، هـفت پـیکر نظامی، هفت منظر هاتفی، جام جم اوحدی مراغه‌ای، سـلسلةالذهب جـامی، کـمال نـامه خواجوی کرمانی، موش و گربه عبیدزاکانی، ترجیح بند معروف هاتف اصفهانی و... در این چهار قالب اخیر هستند.

۷ - فاعلاتن مفاعلن مفعولن (بحر خفیف مخبون مشعّت)

وقت گل شد هوای گلشن دارم   ذوق جـام مـدام روشـن دارم

(جامی)

بحر خفیف در شعر آذربایجانی

افاعیل مستعمل بحر خفیف در شعر آذربایجانی عبارتنداز: فاعلاتن، فعلاتن، مفاعلن، فَعِلُن، فعلاتْ، فعلن، فع لن، فع لان

اوزان بحر خفیف در شعر آذربایجانی عبارت از این اوزان است:

۱ - فاعلاتن مفاعلن فَعِلُن ← فعال خفیف مثال

باغلاماز هر شکوفه میوۀتر　　　اکثری بیتدیگی یثرینده ایتر

(فضولی)

۲ - فاعلاتن مفاعلن فعلاتْ ← فعال اوزون خفیف مثال

اولمادی چونکی منده مال و منال　　　منه اوز علمیم اولدی وزرو وبال

(سید عظیم‌شروانی)

۳ـ فاعلاتن مفاعلن فع لن ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا قاپالی خفیف مثال

چونکی گوردوم حریفی ناقابل　　　اوزومی عمداً ایئله‌دیم جاهل

(سید عظیم‌شروانی)

۴ـ فاعلاتن مفاعلن فع لان ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا قاپالی اوزون خفیف مثال

مدت عمرده منِ دلگیر　　　نئچه یول خانه ائتمیشم تعمیر

(سید عظیم شروانی)

۵ - فاعلاتن مفاعلن فعلاتن ← اوچ بولوملو قیسسا خفیف مثال

دشمن دون نابکاره بلایم

(فضولی)

این قالب را صمدظهوری تحت عنوان پاسیو (غیرفعال) خفیف آورده امّا به عنوان شاهد متأسفانه فقط یک مصراع آورده است.

۶ـ فعلاتن مفاعلن‌فع‌لن ← اوچ بولوملو قیسسا اینجه خفیف مثال

گئدینیز آرخاداشلاریم گئدینیز   باشقا بیر شیخه اقتدا ائدینیز

(حسین جاوید)

۷ـ فعلاتن مفاعلن فعلاتْ ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا اینجه اوزون خفیف مثال

منه سندن گلرسه قهر و عتاب   یئنه کونلوم ائدر قبول شتاب

(حسین جاوید)

۸ - فعلاتن مفاعلن فع لن ← اوچ بولوملو بوتوو قیسسا قاپالی خفیف مثال

کی او دور هر کلامه سر مطلع   کی او دور سرور همه اسما

(نباتی)

۹ـ فعلاتن مفاعلن فع لان ← اوچ بولوملو قیسسا قاپالی اوزون خفیف مثال

نه یامان داغیمیش اوغول داغی   منه اوز وئردی امتحان افسوس

(خورشید بانو ناتوان)

بحر متقارب در شعر فارسی

متقارب در لغت به معنی نزدیکی است. این بحر پانزدهمین و آخرین بحر سیستم خلیل ابن احمد است.

این بحر بر اساس افاعیل زیر ساخته می‌شود:

فعولن، فعولان، فعولْ، فَعُل، فع لن،

قالب اصلی آن «فعولن فعولن فعولن فعولن» است که در اشعار فارسی بکار می‌رود. قالبهای بحر متقارب به قرار زیر است.

۱ـ فعولن فعولن فعولن فعولن (بحر متقارب مثمن سالم)

سلامی چو بوی خوش آشنایی　　　بدان مردم دیدهٔ روشنایی

(حافظ)

۲ـ فعولن فعولن فعولن فعولْ (بحر متقارب مثمن مقصور)

که گفتت برو دست رستم ببند　　　نبندد مرا دست چرخ بلند

(فردوسی)

۳ - فعولن فعولن فعولن فَعُل (بحر متقارب مثمن محذوف)

خبر داری ای استخوانی قفس　　　که جان تو مرغی است نامش نفس

(سعدی)

شاهنامه فردوسی، گرشاسبنامه اسدی طوسی، بوستان سعدی، اسکندرنامهٔ نظامی، خردنامه اسکندری امیر خسرودهلوی، یوسف و زلیخای ابوالموید بلخی، آفرین‌نامهٔ بوشکور بلخی وامق و عذرای عنصری، برزونامهٔ عطائی، کلیله دمنه قانعی طوسی، ورقه و گلشاه عیّوقی و... در این قالب اخیر سروده شده‌اند.

۴ـ فع لن فعولن فع لن فعولن (بحر متقارب مثمن اثلم)

هر شب فزاید تاب و تب من　　　وای از شب من وای از شب من

(رهی معیّری)

۵ـ فع‌لن فعولن فع لن فعولان (بحر متقارب مثمن اثلم مسبغ)

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکمُ لله

(حافظ)

۶- فعولن فعولن فعولن (بحر متقارب مسدس سالم)

ز درد جدایی چنانم که از زندگانی بجانم

(سیفی)

لازم به یادآوری است قالبهای ۵ و ۶ در بحر رجز در قالب "مستفعلاتن" مستفعلاتن، نیز تقطیع شده است.

بحر متقارب در شعر آذربایجانی

افاعیل زیر در ساخته شدن بحر متقارب در شعر آذربایجانی به کار می‌روند:

فعولن، فعولان، فَعُل، فعول، فع لن، فع لان

اوزان زیر از بحر متقارب در شعر آذربایجانی استعمال دارند:

۱ـ فعولن فعولن فعولن فعولن ← دورد بولوملو بوتوو متقارب مثال

یـــئتیشمزمی نـالم سـنه ای الهـی　　　داغئتمازمی آهیم بو چرخ کبودی

(بهار شروانی)

۳ - فعولن فعولن فعولن فَعُل ← دورد بولوملو بوتوو یونگول متقارب مثال

قول اولدوم که بلکه یار آلامـنی　　　چک او خنجری گل یـارالامـنی

(میرزامهدی شکوهی)

۴ـ فعولن فعولن فعولن فعولْ ← دورد بولوملو بوتو و یونگول اوزون متقارب مثال

بـوگلزاره گـــلدیم کــه بـیر گـول گـوروم

سنین گولمه‌گین خوشدی بیر گول گوروم

(میرزامهدی شکوهی)

۵- فع لن فعولن فع لن فعولن ← دورد بولوملو بوتوو متقارب مثال

آهو باخیشلی بیر نازلی دلبر　　　مثلی بولونمز بـیر مـاه انـور

(رضا ذاکی)

۶ـ فع لن فعولن فع لن فعولان ← دورد بولوملو قاپالی بوتوو اوزون متقارب مثال

عــهد الستی بـــاشه یـــئتوردوم　　　یئتمیش ایکی باش الده گوتوردوم

(حج‌الاسلام محمدتقی نیّر)

بحر متدارک در شعر فارسی

تدارک در لغت به معنی دریافتن و پیوستن است. این بحر آخرین بحر عروض عربی است. "طرفداران متعصّب خلیل بن احمد این بحر را داخل سیستم عروضی نکرده‌اند"[۳۶] مثلاً در معیارالاشعار نامی از آن برده نشده است.

بحر متدارک براساس این افعله‌ها ساخته می‌شود:

فاعلن، فاعلان، فعلن، فعلان، فع لن، فع لان، فَعَل، فع، فاع

قالب اصلی آن "فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن" است که بطور نادر در شعر فارسی بکار رفته است. قالبهای بحر متدارک عبارتند از:

۱ـ فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن (متدارک مثمن سالم)

ای صبا صبحدم چون رسی سوی او ‌ ‌ ‌ حال من عرضه کن با سگ کوی او

(مشتاق اصفهانی)

این قالب می‌تواند در آخر بصورت فاعلان نیز بیاید.

۲ـ فعلن فعلن فعلن فعلن (فعلان) (بحر متدارک مثمن مخبون)

چو رُخَت نَبُوَد گلِ باغِ ارم ‌ ‌ ‌ چو قَدَت نَبُود قَدِ سَروِ چمن

(سلمان ساوجی)

این قالب در آخر مصراع می‌تواند به فعلان نیز ختم شود.

۳ـ فع‌لن فع‌لن فع‌لن فع‌لن (فع لان) (بحر متدارک مثمن مقطوع)

تا کی ما را در غم‌داری ‌ ‌ ‌ تاکی آری بر من خواری

(جامی)

۴ـ فاعلن فاعلن فاعلن (فع) (بحر متدارک مثمن احذّ)

ای دل من دل من دل من ‌ ‌ ‌ بینوا مضطرا قابل من

(نیما یوشیج)

"افسانه" اثر معروف نیما یوشیج در این قالب سروده شده است.

۵ـ فاعلن فعل فاعلن فعل (بحرمتدارک مثمن مخبون مقطوع)

سنبل سیه بر سمن مـزن   لشکر حبش بَرخُتَن مزن

(جامی)

۶ـ فاعلن فاعلن فاعلن (بحر متدارک مسدس سالم)

آنــــچه در دورهٔ نــــاصری   مرد و زن کشته شد سرسری

(بهار)

بحر متدارک در شعر آذربایجانی

این بحر در شعر آذربایجانی نسبت به شعر فارسی کاربرد بیشتری دارد. افاعیلی که در این بحر به کار می‌روند عبارتند از: فاعلن، فاعلان، فعلن، فعولْ، فعل، فاع، فع

اوزان مستعمل این بحر در شعر آذربایجانی عبارتند از:

۱ـ فاعلن فاعلن فاعلن فاعلان (دورد بولوملو بوتوو اوزون متدارک مثال)

بعضینیز قورخولو بعضینیز قورخـوسوز   بعضینیز دویغولو بـعضینیز دویـغوسوز

(میکائیل مشفق)

۲ـ فاعلن فعل فاعلن فعل فاعلن فعل فاعلن فعل ← نباتی متدارکی یا سکّیز بولوملو بوتوو ناقص متدارک مثال

آشنا اولا هرکیم حق ایله غیرآشنا اولمـا یـا گـرگ

فانی عالمین مال ملکونه مطلق ائتمه یه اعتنا گرگ

(نباتی)

۳ـ فاعلن فعل فاعلن فعل فاعلن فعل فاعلن فعولْ (سکّیز بولومو بوتو و ناقص اوزون متدارک)

درد هـــیجردن حـــال زاریـمی ایستـه‌سن مـنیم کـهربایه بـاخ

یوخلاسان اگر ضعف جسمیمی منده‌نطق یوخ یئنگی آیه باخ

(نباتی)

۴ - فاعلن فعل فاعلن فعل ← دورد بولوملو ناقص متدارک مثال

سندن ال چکیب کسسم الفتی   گر چـه شعرایـله وار مـذمّتی

(لعلی)

۵ - فاعلن فعل فاعلن فعول ← دورد بولوملو ناقص اوزون متدارک مثال

گئتدی شأنیمیز اعتباریمیز   وارمی رتبه میز اقتداریمیز

۶ - فاعلن فاعلن فاع ← دورد بولوملو بوتوو چیچکلی وزون متدارک مثال

علم ایله سرفراز اولماساق بیز — جمله دن بی‌نیاز اولماساق بیز

(صابر)

۷ - فاعلن فاعلن فاعلن فعَ ← دورد بولوملو چیچکلی متدارک مثال

بیرنه مـن ائـیله رم آه و نـاله — خیمه ده باخ بو اهل و عیاله

(راجی)

۸ - فاعلن فاعلن فاعلن فَعِلْ ← دورد بولوملو ناقص لی متدارک مثال

دور قفس قاپوسین بیرآچاق نـبی — بو سینیق قانادلا بیر اوچـاق نـبی

(شهریار)

۹ - فعلن فعلن فعلن فع ← دورد بولوملو قیسسا چیچیلکی متدارک مثال

بو نه تن بو نه جان کی سـنین وار — ساناسان جانیمین جانی سان سن

(قاضی برهان‌الدّین)

۱۰ - فاعلن فاعلن فعول فعول ← دورد بولوملو ناقص لی اوزون متدارک مثال

مدحوی اثـیله مک تـمام تـمام — ایثله‌مک ائیله مک محال محال

(میرزا مهدی شکوهی مراغه‌ای)

بحر جدید (غریب)

این بحر ساخته عروض دانان فارسی زبان است و براساس افعله‌های فعلاتن و مفاعلن ساخته می‌شود. قالب اصلی آن فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است.

قالبی که در این بحر در عروض فارسی بکار می‌رود این است

فعلاتن فعلاتن مفاعلن (جدید مسدس مخبون)

اجل ار ز گِل من گُل برآورد	گُل من باد هوایت بپرورد

(سلمان ساوجی)

در این بحر در شعر آذربایجانی هیچ شعری یافته نشد.

بحر قریب

قریب در لغت به معنی نزدیک است. خواجه نصیر طوسی می‌نویسد: «علت اینکه این بحر را قریب نامیده‌اند آن است که این بحر به بحر مضارع نزدیک است.»[۳۳] این سخن را می‌توان پذیرفت. همچنانکه می‌دانیم قالب اصلی بحر مضارع «مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن» است. و قالب اصلی بحر قریب هم به این صورت است:

«مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن»

بنابراین افاعیل اصلی هر دو بحر عبارت از دو مفاعیلن و یک فاعلاتن است. اختلاف فقط در آن است که افعلهٔ فاعلاتن در یکی وسط قالب آمده و در دیگری آخر آن آمده است.

این بحر از افاعیل زیر ساخته می‌شود:

مفاعیلُ، فاعلاتن، مفاعیل، مفعولُ فاعلاتُ، فاعلاتْ، فاعلیان، فاعلن، فعلن

قالب‌های بحر قریب در عروض فارسی عبارتند از:

۱ـ مفعولُ مفاعیلُ فاعلاتن (بحر قریب مسدس اخرب مکفوف سالم)

تا ملک جهان را مدار باشد	فرمان ده آن شهریار باشد

(انوری)

۲ـ مفعولُ مفاعیلُ فاعَلیّان (بحر قریب مسدس اخرب مکفوف مسبغ)

ازگــردش گـیتی گـله روانـیست　　　هر چند که نیکیش را بقا نیست

(ناصر خسرو)

۳ـ مفعولُ مفاعیلُ فاعلن (بحر قریب مسدس اخرب مکفوف محذوف)

کو آصف جم گو بیا ببین　　　بر تخت سلیمان راستین

(انوری)

۴ـ مفاعیلُ مفاعیلُ فاعلن (بحر قریب مسدس مکفوف محذوف)

بگو نرگس بیمار را کـه هـان　　　ز یغمای زمستان مکن حـذر

(بهار)

۵ـ مفاعیلُ مفاعیلُ فاعلان (فاعلاتْ)(قریب مسدس مکفوف مقصور)

می‌آرد شرف مـردمی پـدید　　　فراوان هنرست اندر این نبید

(رودکی)

۶ـ مفعولُ مفاعیلُ فعلن (بحر قریب مسدس اخرب سالم مخبون محذوف)

من چنگ توام بر هر رگ من　　　تو زخمه زنی من تن تننم تن

(مولوی)

۷ـ مفاعیلُ مفعولُ فاعلن (بحر قریب مسدس مکفوف احزب محذوف)

رخت دل بدزدد نهان شود　　　دلم بر تو زین بدگمان شود

(اوحدی)

در این بحر هیچ شعری در زبان آذربایجانی سروده نشده است.

بحر مشاکل

مشاکل در لغت به معنی "شبیه و شباهت است". [۳۵]

این بحر آخرین بحر بحور عروضی (عروض فارسی) است. افاعیل متشکله این بحر اینهاست:

فاعلاتن، مفاعیلن، مفاعیلان، مفاعیلْ، فعولن، فاعلاتُ

قالب اصلی این بحر: «فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن» قالبهای مستعمل این بحر در شعر فارسی عبارتند از:

۱ـ فاعلاتُ مفاعیلن فاعلاتُ مفاعیلن (بحر مشاکل مثمن مکفوف سالم)

گلشنی همه هشیاری رسته در نگهم بنگر   عالمی همه بیداری خفته در سخنم بشنو

(س. بهبهانی)

۲ـ فاعلاتُ مفاعیل فاعلاتُ (بحر مشاکل مثمن مکفوف مقصور)

خیز و طرف چمن گیر با حریف سمن روی

گاه سنبل تر چین گاه شاخ سمن بوی

(س.بهبهانی)

۳ - فاعلاتن فعولن مفاعیلْ (بحر مشاکل محذوف مقصور)

گفته می‌شد که در این چمن‌زار   نغمه سازان باغ جنانند

(شهریار)

دوایر عروضی

مسأله دوایر عروضی تقریباً در تمامی منابع معتبر عروضی آمده است. البته دایره‌های عروضی برای وزن شعر عملاً چندان اهمیتی ندارند. این دوایر در منابع، برای تعیین تشابه و تقارن بحور از لحاظ ترکیب و ساختار آمده است.

در بین عروض‌دانان در مورد کمیّت و کیفیّت دوایر عروضی اتحادنظر وجود ندارد. سراج‌الدین سکّاکی از پنج دایره بحث می‌کند:

"۱ـ دایرهٔ مختلفه: عبارت است از بحور طویل، مدید و بسیط.

۲ـ دایرهٔ موتلفه: شامل بحور وافر و کامل است.

۳ـ دایرهٔ مجتلبه: شامل بحور هزج، رجز و رمل است.

۴ـ دایرهٔ مشتبهه: شامل بحور مجتث، مقتضب، سریع، مضارع، خفیف و منسرح است.

۵ـ منفرده: عبارت از بحر متقارب است." [۳۷]

سکّاکی در تقسیم‌بندی خود کاملاً از خلیل‌بن‌احمد متأثر است بجز دایرهٔ منفرده که خلیل آنرا متّفقه نامیده است.

شمس قیس‌رازی دوایر عروضی را به این صورت جمع‌بندی کرده است:

"۱ـ دایرهٔ موتلفه: مرکب از سه بحر هزج و رمل و رجز.

۲ـ دایرهٔ متّفقه: که بحر متقارب و متدارک در آن گرد آمده‌اند.

۳ـ دایرهٔ مختلفه: بحور منسرح، مقتضب، مجتث و مضارع

۴ـ دایرهٔ منتزعه: سریع، خفیف، غریب، قریب و مشاکل" [۳۸]

خواجه نصیرالدین طوسی دوایر عروضی را به این صورت ذکر کرده است.

۱ـ دایرهٔ مختلفه: شامل بحور طویل، مدید، مقلوب، بسیط است.

۲ـ دایرهٔموتلفه: شامل بحور وافر، کامل و مهمل است.

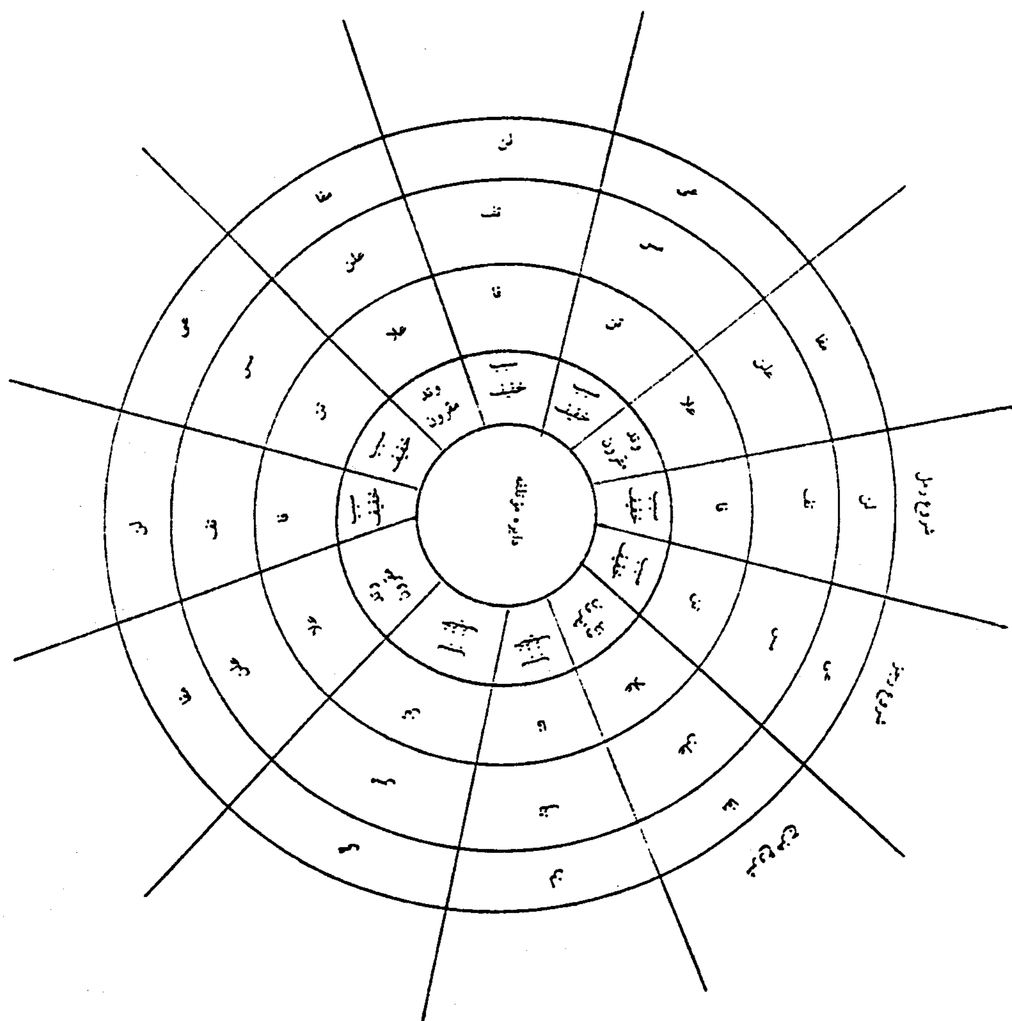
۳ـ دایرهٔ مجتلبه: شامل بحور هزج، رمل، رجز است.

۵ـ دایرهٔ مشتبهه: شامل بحور سریع، قریب، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب و مجتث است.

۶ـ دایرهٔ متفقه: متقارب و غریب

وحید تبریزی، سیفی نیشابوری، محمد رامپوری و سایر عروض‌دانان هر کدام تقسیم‌بندی دیگری دارند.

تقسیم‌بندی شمس‌قیس رازی و وحید تبریزی از سایر تقسیم‌بندی‌ها بیشتر با شعر فارسی و آذربایجانی تناسب دارند. برای روشن شدن مسأله دایرهٔموتلفه وی را که از بحور هزج، رجز، رمل ساخته شده شرح می‌دهیم افعله اصلی بحر هزج مفاعیلن، افعله اصلی بحر رجز مستفعلن و افعله اصلی بحر رمل فاعلاتن است. هریک از این سه بحر از یک وتدمقرون و دو سبب خفیف درست شده‌اند. این تشابه ترکیب و ساختار باعث شده است که این سه بحر در یک دایره جمع گردند. این دایره را می‌توان به شکل زیر ترسیم نمود.



این دایره را به صورت دیگری هم می‌توان نوشت. از افعله هزج (مفاعیلن) می‌توان افاعیل رجز (مستفعلن) و رمل (فاعلاتن) درآورد:

= هزج	= مفاعیلن
= عی لن مفا	= مستفعلن (رجز)
= لن مفاعی	= فاعلاتن (رمل)

از افعله رجز نیز می‌توان افاعیل هزج و رمل بدست آورد:

رجز	= مستفعلن
= علن مس تف	= مفاعیلن (هزج)
= تف علن مس	= فاعلاتن (رمل)

از افعله رمل نیز می‌توان افاعیل هزج و رجز درآورد:

رمل	= فاعلاتن
= علاتن فا	= مفاعیلن (هزج)
= تن فاعلن	= مستفعلن (رجز)

جدول اوزان شعر در منابع عربی، فارسی و آذربایجانی و شعر فارسی و آذربایجانی

	نام بحور عروضی	مفتاح العلوم سکاکی	المعجم قیس رازی	معیار الاشعار نصیر طوسی	مختصر وحید تبریزی	عروض سیفی نیشابور	غیاث اللغات محمد رامپوری	اصول عروض اکرم جعفر	شعر فارسی	شعر آذربایجانی
۱	طویل	۶	۳	۳	۱	۱	۲	-	۴	۱
۲	مدید	۱۱	۴	۶	۱	۱	۱	-	۸	۱
۳	بسیط	۱۵	۳	۶	۱	۱	۲	-	۳	-
۴	وافر	۱۲	۴	۳	۱	۱	۲	-	۲	۱
۵	کامل	۲۰	۶	۹	۱	۱	۲	۶	۴	۳
۶	هزج	۷	۴۱	۳۴	۱۴	۱۹	۹	۴۷	۲۸	۱۹
۷	رجز	۹	۲۱	۴۴	۷	۸	۸	۲۴	۲۱	۱۲
۸	رمل	۱۴	۲۳	۳۴	۹	۱۸	۱۵	۷۵	۲۴	۳۴
۹	سریع	۱۰	۷	۱۰	۲	۲	۲	۶	۶	۴
۱۰	منسرح	۶	۳۲	۱۲	۳	۶	۵	۲۳	۸	۷
۱۱	خفیف	۹	۹	۸	۴	۵	۳	۱۶	۷	۹
۱۲	مضارع	۴	۲۸	۲۸	۳	۷	۶	۱۵	۱۰	۸
۱۳	مقتضب	۲	۷	۳	۲	۱	۲	۳	۴	۲
۱۴	مجتث	۵	۲۲	۱۳	۴	۷	۲	۱۸	۱۰	۱۰
۱۵	متقارب	۱۲	۱۱	۱۰	۴	۶	۶	۱۲	۶	۶
۱۶	متدارک	-	۵	۵	۲	۴	۴	۲۱	۶	۱۰
۱۷	جدید	-	۴	-	۲	۱	۱	-	۱	-
۱۸	قریب	-	۱۴	۶	۲	۱	۳	-	۷	-
۱۹	مشاکل	-	۶	-	۲	۱	۱	-	۳	-
	جمع	۱۴۲	۲۵۰	۲۳۴	۶۵	۹۱	۷۴	۲۶۶	۱۶۲	۱۲۷

یادداشتهای فصل سوم

۱ـ مفتاح العلوم: سراج‌الدین سکاکی .... ص ۲۲۳

۲ـ وزن شعر فارسی: خانلری..............ص ۱۶۶ و نیز عروض و قافیه همایی .... ص ۱۰۶

۳ـ یک پیشنهاد تازه در عروض .... ص ۴۶۶ منابع اشعار، مقاله گرانقدر ایشان است.

۴ـ همانجا.. ص۴۶۸

۵ـ عروض فارسی دکتر عباس ماهیار ص۱۴۱

۶ـ عروض سیفی .... ص ۶۷

۷ـ المعجم ص۷۸

۸ـ شعر و شاعری و معیارالاشعار.. ص ۲۱۲

۹ـ بدایع و بدعتها و عطا و لقای نیما یوشیج: مهدی اخوان ثالث (م.امید)، انتشارات بزرگمهر، چاپ دوم (با تجدیدنظر)، زمستان ۱۳۶۹ .... ص ۵۶۵

۱۰ـ جلد چهارم یادداشتهای قزوینی، چاپ دانشگاه .... ص ۱۸ـ۱۷

۱۱ـ درّهٔ نجفی؛ نجفقلی‌آقا، چاپ بمبئی به سال ۱۳۳۳ هجری قمری.................. ص ۵۳

۱۲ـ تحول شعر فارسی: زین العابدین موتمن، تهران، حافظ، مصطفوی، بی‌تاریخ .... ص ۱۱۴

۱۳ـ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز: نگارش عزیز دولت‌آبادی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاریزدی، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۰ .... ص ۱۱۲ـ۱۱۱

۱۴ـ دیوان ترکی سید ابوالقاسم نباتی، به تصحیح حسین‌محمدزاده صدیق، انتشارات احرار تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۷۲ .... ص ۳۳۵

۱۵ـ هوپ‌هوپ‌نامه: میرزاعلی‌اکبرصابر، به‌همت‌محمدمحمداوف، انتشارات‌یازیچی‌باکو، ۱۹۹۲ ص ۵۲

۱۶ـ اصول نظری عروض و عروض آذربایجان: اکرم جعفر .... ص ۱۷۰

۱۷ـ شعر و شاعری در آثار خواجه‌نصیرالدین طوسی .... ص ۲۲۵

۱۸ـ اصول نظری عروض و عروض آذربایجان: اکرم جعفر......................... ص ۲۰۶

۱۹ـ شعر و شاعری در آثار خواجه‌نصیر .... ص ۲۱۴

۲۰ـ شعر و شاعری در آثار خواجه‌نصیر .... ص ۲۱۵ـ۲۱۴

۲۱ـ اصول نظری عروض و عروض آذربایجان .... ص ۲۰۴

۲۲ـ همانجا .... ص ۲۱۴

۲۳ـ شعر شاعری در آثار خواجه‌نصیر .... ص ۲۵۵

۲۴ـ همانجا .... ص ۲۵۵

۲۵ـ اصول نظری عروض و عروض آذربایجان: اکرم جعفر ص۲۱۹

۲۶ـ شواهد یک مصراعی از کتاب آقای صمد ظهوری ذکر شده است.

۲۷ـ فرهنگ معین جلد ۲ .... ص ۱۶۷۵ زیر ماده رَمَل

۲۸ـ فرهنگ غیاث‌اللغات .... زیر ماده منسرح

۲۹ـ اصول نظری عروض و عروض آذربایجان: اکرم جعفر ص۲۷۳

۳۰ـ غیاث اللغات .... زیر ماده مضارع

۳۱ـ شعر و شاعری در آثار خواجه‌نصیر .... ص ۲۵۶

۳۲ـ همانجا .... ص ۲۵۵

۳۳ـ همانجا .... ص ۲۵۵

۳۴ـ همانجا .... ص ۲۵۵

۳۵ـ غیاث‌اللغات.......... زیر ماده عروض .... ص ۵۹۷

۳۶ـ اصول نظری عروض .... ص ۳۲۸

۳۷ـ مفتاح العلوم: سکاکی .... ص ۲۲۰

۳۸ـ عروض و قافیه: دکتر نورالدین مقصودی .... ص ۲۴

منابع

۱ـ اخوان ثالث، مهدی، بدایع و بدعتها و عطا و لقای نیما یوشیج، انتشارات بزرگمهر، ۱۳۶۹، تهران، چاپ دوم.

۲ـ افندیف، پاشا، آذربایجان شفاهی خالق ادبیّاتی، معارف نشریّاتی، ۱۹۷۰، باکی.

۳ـ انوری، اوحدالدین علی بن اسحق، دیوان انوری، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳، تهران، چاپ دوّم.

۴ـ باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸، تهران، چاپ اول.

۵ـ بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، منتخب شعر بهار، به تصحیح دکتر گیتی فرخ رستگار، ۱۳۵۱، مشهد، چاپ اول.

۶ـ بهبهانی، سیمین، خطی ز سرعت و از آتش، انتشارات زوّار، ۱۳۶۰، تهران، چاپ اول.

۷ـ جبّارلی، جعفر، اثرلر (جلد ۱)، آذربایجان دولت نشریاتی، ۱۹۶۸، باکی.

۸ـ جعفر، اکرم، عروضون نظری اساسلاری و آذربایجان عروضی، علم نشریاتی، ۱۹۷۷، باکی.

۹ـ حاجی بگوف، عُزیْر، اثرلر (ایکینجی جلد)، آذربایجان دولت نشریاتی، ۱۹۶۵، باکی.

۱۰ـ حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، به تصحیح دکترپرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷، تهران، چاپ سوم.

۱۱ـ حسینی، ابوالفضل، جنوب اولدوزلاری، یازیچی، ۱۹۸۴، باکی.

۱۲ـ خاقانی، افضل‌الدین بدیل (ابراهیم) بن علی، دیوان خاقانی، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات زوّار، تهران چاپ سوم.

۱۳ـ خانلری، دکتر پرویزناتل، وزن شعرفارسی، انتشارات توس، ۱۳۶۷، تهران، چاپ دوم.

۱۴ـ خلخالی، محمدباقر، تولکی یاثعلبیّه، انتشارات فردوسی تبریز، (بدون تاریخ) تبریز.

۱۵ـ دولت آبادی، عزیز، سرایندگان شعرپارسی در قفقاز، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰، تهران، چاپ اوّل.
۱۶ـ راجی، ابوالحسن، سئچیلمیش اثرلری، صاباح نشریّاتی، ۱۹۹۲، باکی.
۱۷ـ رامپوری، غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین‌بن شرف‌الدین، به کوشش منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، تهران، چاپ اوّل.
۱۸ـ الرصافی، معروف، الادب‌الرفیع فی میزان الشعر و قوافیه، مطبعة المعارف، ۱۳۷۵ ه ۱۹۵۶م، بغداد.
۱۹ـ رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد، گزینهٔ آثار، به کوشش دکتر حسن انوری و دکتر جعفر شعار، نشر قطره، ۱۳۶۳، تهران، چاپ دوّم.
۲۰ـ زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، انتشارات جاویدان ی۱۳۶۳، تهران، چاپ سوم.
۲۱ـ زرین کوب، عبدالحسین، یادداشتها و اندیشه‌ها،انتشارات جاویدان ۱۳۶۲، تهران، چاپ دوم.
۲۲ـ زمانوف، عبّاس، جاویدین خاطره‌لری، گنجلیک، ۱۹۸۲، باکی.
۲۳ـ سعدی، مصلح‌الدین، دیوان کلیّات سعدی، به تصحیح فروغی، انتشارات علمی، ۱۳۴۸، تهران، چاپ دوّم.
۲۴ـ سقّا اوغلو، دوچنت دکتر سایم، آذربایجان عاشیقلاری، به کوشش حبیب ادریسی، انتشارات ارک، ۱۳۶۷، تبریز، چاپ اوّل.
۲۵ـ السکّاکی، الامام سراج الملة والدین ابی یعقوب یوسف ابن ابی بکر محمد بن علی، مفتاح‌العلوم، مطبعةالتقدم‌العملیة، ۱۳۱۹، مصر.
۲۶ـ سلمان، مسعود بن سعد، دیوان اشعار، به تصحیح رشید یاسمی، انتشارات زوّار، ۱۳۶۱، تهران، چاپ دوّم.

۲۷ـ سیداوف ف، قوسی تبریزینین ال یازمالاریندا اولان شعرلرین وزنی، الیازمالار خزینه سی (جلد ۳)، علم نشریّاتی، ۱۹۷۲، باکی.

۲۸ـ سیفی، مولانا، رسالهٔ عروض سیفی و قافیهٔ جامی، به تصحیح بلاخمان، به اهتمام محمد فشارکی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، تهران چاپ اوّل.

۲۹ـ شروانی، سید عظیم، اثرلر، آذربایجان دولت نشریاتی، ۱۹۶۸، باکی.

۳۰ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، انتشارات توس، ۱۳۵۹، تهران، چاپ دوّم.

۳۱ـ شهریار، محمدحسین، دیوان اشعار فارسی، انتشارات علمی، ۱۳۶۳، تهران، چاپ سوّم.

۳۲ـ شهریار، محمدحسین، تورکی دیوانی کلیّاتی، به همت پرفسور حمید محمدزاده، انتشارات نگاه و زرین، ۱۳۶۷، تهران، چاپ اوّل.

۳۳ـ صابر، میرزا علی‌اکبر،هوپ هوپ نامه، به همت محمد محمداوف، یازیجی انتشاراتی، ۱۹۹۲، باکی.

۳۴ـ صفا، دکتر ذبیح اللّه، تاریخ ادبیات در ایران (جلد ۱ و ۲)، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۶، تهران، چاپ پنجم.

۳۵ـ صفوی، سام میرزا، تذکرهٔ تحفهٔ سامی، به تصحیح رکن‌الدین همایونفرّخ، انتشارات علمی تهران.

۳۶ـ طوسی، ادیب، یک پیشنهاد تازه در فن عروض، نشریه دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شماره سوم، سال دوازدهم، پاییز سال ۱۳۳۹.

۳۷ـ طوسی، خواجه‌نصیرالدین، معیارالاشعار، به تصحیح معظّمه اقبالی (اعظم)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰، تهران، چاپ اول.

۳۸ـ ظهوری، صمد، عروض اولچوسی آذربایجان ادبیاتیندا، چاپ صفا، ۱۳۶۱، تبریز، چاپ اول.

۳۹ـ ظهوری، صمد، هجا وزنی آذربایجان ادبیاتیندا، چاپ صفا، ۱۳۶۱، تبریز، چاپ اول.
۴۰ـ فضولی بغدادی، محمد، دیوان ترکی، به تصحیح میر صالح حسینی، انتشارات فتحی، ۱۳۶۶، تهران، چاپ اول.
۴۱ـ قارایف، نصیرالدین، پوئیتیک مجلسلری، یازیچی، ۱۹۸۷، باکی.
۴۲ـ قبانی، نزار، داستان من و شعر، ترجمهٔ غلامحسین یوسفی و دکتر یوسف بکار، انتشارات توس، ۱۳۵۶، تهران، چاپ دوّم.
۴۳ـ قزوینی، عارف، دیوان میرزاابوالقاسم عارف قزوینی، ۱۹۲۴، برلین، چاپ اول.
۴۴ـ قزوینی، محمد، یادداشتها، جلد چهارم، چاپ دانشگاه، تهران.
۴۵ـ قیس رازی، شمس‌الدین‌محمد بن‌قیس، به تصحیح علامهٔ فقید سعید مرحوم محمدبن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه خطّی قدیم و تصحیح مدرّس رضوی، کتابفروشی زوّار، ۱۳۶۰، تهران، چاپ سوم.
۴۶ـ لاهوتی، میرزا ابوالقاسم، کلیات ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش بهروز مشیری، انتشارات، توکا، ۱۳۵۷، تهران.
۴۷ـ لعلی، میرزاحکیم، دیوان حکیم لعلی، انتشارات فردوسی، تبریز.
۴۸ـ ماهیار، دکتر عباس، عروض فارسی، نشر قطره ۱۳۷۳، تهران، چاپ اول.
۴۹ـ مشفق، میکائیل، یئنه اوبا اولایدی، گنجلیک، ۱۹۷۶، باکی.
۵۰ـ معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، تهران، چاپ ششم.
۵۱ـ مقصودی، دکتر نورالدین، علم عروض و خلیل ابن احمد، نشریّه دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴.
۵۲ـ مقصودی، دکتر نورالدین، عروض و قافیه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، جزوهٔ درسی ۱۳۶۵.

۵۳ـ موتمن، زین‌العابدین، تحول شعر فارسی، حافظ مصطفوی (بی‌تاریخ) تهران.

۵۴ـ ناصر خسرو، ابومعین، دیوان ناصر خسرو قبادیانی به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، تهران چاپ دوّم.

۵۵ـ نباتی، ابوالقاسم، دیوان اشعار فارسی و ترکی (۲ جلد) به تصحیح حسین محمدزاده صدیق، انتشارات احرار، ۱۳۷۲، تبریز، چاپ اول.

۵۶ـ نجفقلی، آقاسردار، درهٔ نجفی، چاپ بمبئی، ۱۳۳۳ هجری قمری، بمبئی.

۵۷ـ نیّر، حجت‌الاسلام، آتشکدهٔ نیّر، انتشارات فردوسی، تبریز.

۵۸ـ وحیدی تبریزی، مولانا مختصر وحیدی در عروض، به تصحیح محمدعلی دوست، از مجموعهٔ رسائل فارسی، دفتر دوّم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، تهران، چاپ اول.

۵۹ـ ولی اوف، واقف، قایناسوز چشمه‌سی، یازیچی، ۱۹۸۱، باکی.

۶۰ـ هدایت، صادق، وغ وغ ساهاب، انتشارات کتابهای پرستو، ۱۳۴۴، تهران، چاپ ششم.

۶۱ـ همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت، انتشارات ابوریحان (سپاهیان دانش)، ۱۳۵۲، تهران، چاپ دوم.

۶۲ـ هیئت، دکتر جواد، آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش (جلداول)، انتشارات وارلیق، ۱۳۵۸ تبریز، چاپ اول.

۶۳ـ هیئت، دکتر جواد، آذربایجان ادبیات تاریخینه بیر باخیش (جلد دوم)، سازمان چاپ خواجه، ۱۳۶۹، تهران، چاپ اول.

سعدی شیرازی

با طایفه بزرگان و یاران به کشتی درنشسته بودم. زورقی در پی ما غرقه شد. دو برادر در آن به گردابی درافتادند یکی از بزرگان ملاح را گفت که بگیر آن هر دو را ترا صد دینار بدهم ملاح تا یکی را خلاص کرد آن دیگری جان به حق تسلیم کرد گفتم بقیت عمر او نمانده بود که از گرفتن او تقصیر کردی ملاح تبسم کرد و گفت: آنچه گفتی یقین است و لیکن میل خاطرم به رهانیدن این بیشتر بود. به سبب آنکه وقتی در راهی مانده شده بودم این مرا به شتر نشانده و از دست او تازیانه خورده بودم در طفلی.

تا توانی درون کس مخراش — کاندرین راه خارها باشد

کار درویش مستمند برآر — که ترا نیز کارها باشد

انتشارات شایسته

تبریز

اول شریعتی جنوبی

روبروی مغازه های سنگی

تلفن :۵۵۵۲۴۵۸ـ ۵۵۶۵۴۰۵

